۲_۳
ماهنامهٔ محراب
سال اوّل
شمارهٔ دوّم و سوّم
دی و بهمن ۱۳۹۹
۱۰۰ صفحه
۲۰،۰۰۰ تومان

بر مدار تحوّل آفرینی

پروندهٔ اوّل: شناسایی مفهوم، مؤلّفه های اساسی و گسترهٔ امر تحوّل در حوزهٔ علمیّه در مصاحبه با حجت‌الاسلام **مجتبی مهدوی ارفع** معاون سابق آموزش حوزهٔ علمیّهٔ خراسان بزرگ

مصباح علم و اندیشه

پرداختی به شخصیّت علمی و اندیشه‌ای مرحوم علّامه مصباح یزدی(دست‌نوشته) در گفتگو با حجت الاسلام **رضا غلامی**، رئیس مرکز پژوهش‌های علوم انسانی _ اسلامی صدرا

مشیِ سلیمانی

خصوصیّات و ویژگی‌های زندگی فردی و اجتماعی شهید قاسم سلیمانی در مصاحبه با حجت الاسلام **اصغر عسکری** امام جمعهٔ شهرستان رفسنجان و دوست دیرین شهید

پشت نقاب نظریه پردازی

بررسی دو مؤلفهٔ صحّت و صداقت در نظریّات اندیشمندان عرصهٔ سیاست با تأکید بر حوادث سال ۱۳۸۸

فتنه، مادر تحریم

واکاوی تأثیرات حوادث سال ۸۸ بر افزایش تحریم‌های آمریکا علیه ایران

مرگ خاموش یک کشور

تأملی در آسیب‌های اجتماعی و سیاسی پیری و کاهش جمعیّت

مولودی، برای "شدن"

بررسی جنبش نئورئالیسم در سینمای ایتالیا

بسم الله الرحمن الرحیم

ماهنامهٔ فرهنگی _ سیاسی محراب

شمارهٔ دوم و سوم/ دی و بهمن ۱۳۹۹

نشانی: مشهد، خیابان آیت الله عبادی(رحمت الله علیه)

بین عبادی ٦ و ٨، مدرسهٔ علمیّهٔ شهید محراب آیت الله صدوقی

(رحمت الله علیه)

کد پستی: ۹۱۹٦٦۳۳٦۵۹

تلفن: ۰۵۱_۳۷۲۵۱۱۹٦

۰۹۱۵۰٦۷۳۵۰۰

وبگاه: www.sadooqi.ir

پست الکترونیک: Mehrab_mag@sadooqi.ir

اینستاگرام: Mehrab_mag.ir

صاحب امتیاز:
مدرسهٔ علمیّهٔ شهید محراب آیت الله صدوقی(رحمت الله علیه)
مدیر مسئول:
حجت الاسلام **مهدی مهدوی ارفع**
شورای سیاست گذاری:
حجت الاسلام **مهدی مهدوی ارفع**
حجت الاسلام **رسول خزاعی**
حجت الاسلام **محمّد باقری**
سردبیر:
حجت الاسلام **رسول خزاعی**
دستیار سردبیر:
حجت الاسلام **محمّد باقری**

هیئت تحریریه:
حجت الاسلام **محمّد باقری**
مسعود قوسی
علی زاده حسین
محسن عزیزی
محمّد باقر مسلمی زاده
محمّدحسین پیرپور
علی درّی
میلاد گلستانی مقدّم
محمّدهادی دانشور
حجت الاسلام **محمّد مودودی**
حجت الاسلام **مهدی باذوق**
رضا فضائلی

همکاران این شماره:
طراحی جلد
سیّد محمّد سجاد حسینی
ویراستار:
حجت الاسلام **محمّد مودودی**
سیّده عالمه هاشمی
طرّاح و صفحه آرا:
علی زاده حسین
مهدی یوسفیان
عکّاس:
علی زاده حسین
روابط عمومی:
علی درّی

فهرست

سال اوّل/ شماره دوّم و سوّم
دی و بهمن ۱۳۹۹/۱۰۰ صفحه

اندیشه

پشت نقاب نظریّه پردازی ۸
بر مدار تحوّل آفرینی ۱۲

سیاست

مردانِ سیاست و معنویّت ۱۸
فتنه ، مادر تحریم ۲۱
ایستاده در برابر فتنه‌ها ۲۶
علّامه و تکلیف محوری ۳۰

گفتگو

مصباح علم و اندیشه ۴۲
مشیِ سلیمانی ۴۶

جامعه

مرگ خاموش یک کشور ۳۶

فرهنگ

از مردم، برای مردم ۵۴
شهادت سلیمانی، فضیحت دشمن بزرگ ما بود ۵۹

هنر

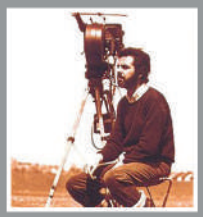

موج نو یا امواجی خسته از طوفان ابتذال ۶۲
مولودی، برای ''شدن'' ۶۸

اقتصاد

بودجهٔ ۱۴۰۰ در ترازوی نقد ۸۴
روی ریل نئولیبرالیسم ۸۸

تاریخ

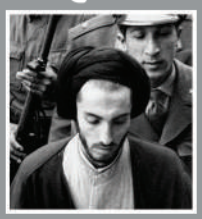

فدائیان حقیقی اسلام ۷۸

کتاب‌خانه

بی‌زاد ۹۶

اندیشه

پشت نقاب نظریّه پردازی

بر مدار تحوّل آفرینی

مصاحبه

پشت نقاب نظریّه پردازی

بررسی دو مؤلفهٔ صحّت و صداقت در نظریّات اندیشمندان عرصهٔ سیاست با تأکید بر حوادث سال ۱۳۸۸

حجت الاسلام رسول خزاعی

ساحت اندیشه ورزی و نظریّه پردازی، همواره متکفّل بیان نظریّات گوناگون، از سوی هر فرد و گروه و جریان، بدون در نظر گرفتن وابستگی‌های فکری آنان و تنها متوجّه اتقان علمی و صحّت گزاره‌های معرفتی است. هر فرد و جریانی می تواند در مقام ارائهٔ تلاش‌های فکری خود، آنچه را که به عنوان نتیجه به دست آورده در کارزار اندیشه‌های مخالف به نمایش گذاشته تا عیار آن سنجیده شود. تفکّر، مسئله ای اساسی است که جز با بها دادن به چنین روشی پر و بال نخواهد گرفت. در این بین امّا آنچه گاه در مقام ارائهٔ نظریّات، مورد غفلت قرار می‌گیرد میزان صداقت و البته تطبیق آن ها با واقعیّت های موجود هر زمان است. نظریّاتی که براساس وابستگی‌های جناحیِ نظریّه پردازانش، حقایق علمی را فدای منافع فردی و حزبی نموده و یا گزاره هایی که سر در آسمان دارند و واقعیّت‌های کف خیابان را نمی بینند، از دو فاکتور مهمِ صحّت و صداقت بی بهره خواهند ماند. بی دقّتی به این دو ویژگی در رسمی و گاه حتی در رسانه‌های رسمی کشور به بیان ایده ها و یافته‌های محدود فکری خود بپردازند، امّا عمدتاً صداقت و میزان تطابق گفته‌هایشان با واقعیّت‌های خارجی مورد نقد و بررسی جدّی قرار نگرفته است. از همین رو بررسی سختگیرانهٔ کنش‌های اجتماعی و سیاسی این قشر چه در هنگام اشغالِ مناصب سیاسی و چه قبل و بعد از آن، همواره ملاک خوبی برای قضاوت اندیشه‌ها و گفته‌هایشان است. تفاوت فاحش رفتار سیاسیّون در دو وضعیّت متفاوتِ پیاده یا سوار بودن بر قدرت، نشان از عدم صداقت و به فعلیّت نرسیدن نظریّات و توقّف آن‌ها لابلای صفحات کتاب‌هایشان، دالّ بر عدم صحّت آن است. یکی از این موارد، ادعّاها و نظریّه پردازی‌های بی شمار طیفی است که چند دهه در مدح آزادی و کنش‌های مسالمت آمیز مدنی و انتخابات آزاد گفته و نوشته و برای رشد سیاسی ملّت نسخه می‌پیچیدند. طرح شعار آزادی به عنوان دالّ مرکزی گفتمان این جناح سیاسی و پیروزی در انتخابات با شعار گفتگوی تمدّن‌ها و فضای باز سیاسی که عمدتاً الهام گرفته از اندیشه‌های روشنفکران نزدیک به این طیف بود، تنها بخشی از مجموعه نظریّاتی است که به طور گسترده در جراید و روزنامه‌ها به چاپ رسید و از تریبون‌های رسمی و غیر رسمی کشور توسط تمامی همفکران ایشان تبیین شد. اگرچه موفقیّت این طیف در جلب اعتماد و به تبع آن آراء عمومی در دههٔ هفتاد، نشان از توانایی بالا در انتشار و همراه ساختن مردم با اندیشه هایشان داشت، امّا مدت زمان نه چندان کوتاهی لازم بود تا با توجّه به کنش‌های سیاسی آنان در میدان عمل، بتوان وجود راستگویی و واقع بینی در این نظریّات و یا عدم وجود آن را مورد نقد و بررسی قرار داد. این جریان پس از سال‌ها، مجدّداً در هر فرصتی، بحث‌هایی چون حوزهٔ اختیارات ولیّ فقیه، ختم آن به تمرکز قدرت در یک نقطه و به تبع آن استبداد، نسبت آن با جمهوریّت و دموکراسی را پیش کشیده و به واکاوی و نقّادیِ تئوری حکومت

ارزش سنجی گزاره‌های معرفتی، علاوه بر قصور و سهل اندیشی متفکّران، معلول جنس و روش کنونیِ اندیشه ورزی است. اساساً در مقام داوری نظریّات، راهکار و شاخصی برای بررسی مطابقت با واقع و بیان صادقانه وجود ندارد. علّت اساسی این امر را می توان، تفکیک ناصواب گفته‌های اندیشمندان و روشنفکران از کنش‌های فردی و اجتماعی‌شان دانست. در واقع از یک طرف از آنجا که اندیشمندان معمولاً به طور جدّی در صدد پیوند صداقت گفتاری و رفتاری و هم چنین یافتنِ مابه‌ازای خارجی برای ذهنیّات خود نبوده اند، و از طرف دیگر در داوری نظریّات توسط مخاطبان یا دیگر اندیشمندان آن طور که باید اهمیّتی به این مسئله داده نشده است، این آسیب رو به فزونی می رود. نظریّات تئوریسین های عرصهٔ سیاست هم در همین چهارچوب ارزیابی خواهد شد. جریانات چپ و راست علی رغم فقر معرفتی، در تمام سال‌های حضورشان در سپهر سیاسی کشور به خصوص پس از انقلاب، اگرچه توانسته‌اند در جراید و روزنامه‌ها و رسانه‌های غیر

دینی، مبتنی بر نظریّهٔ ولایت فقیه پرداخت. بحثی که سال‌ها قبل، در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی ایران و در هنگام تدوین قانون اساسی مورد بررسی و جدال قرار گرفته بود. مسائلی که در آن سال‌ها عمدتاً از سوی گروه‌های ملّی گرا، منتسب به نهضت آزادی و البته جریانات چپ از جمله سازمان منافقین و حزب توده مطرح شده و با پاسخ های محکم امام (رحمت الله علیه) و روحانیون تراز اوّل انقلاب، مواجه شده بود، این بار به طور مستمر توسط جریانی طرح و تبیین می شد که علی رغم اختلاف نظرهای فراوانش در دههٔ شصت با ملّی-مذهبی‌ها و نهضت آزادی‌ها، بعد از یک دهه توانسته بود به طرز تعجّب آوری با آنان ائتلاف کند. این گفتمان با مرزبندی میان خود و جریان حاکمیّت، خود را در کنار مردم و در برابر قدرت سیاسیِ حاکم دانسته و همواره به روندهایی که به زعم آن‌ها موجب کاهش مشارکت عمومی در عرصهٔ سیاسی می شد، انتقاد داشت. مخالفت با نظارت استصوابی شورای نگهبان و حملات متعدّد به این نهاد، انتقاد به مسئلهٔ حکم حکومتی ولیّ فقیه، اعتراض به مسئولین انتصابی ایشان، حمله به مجموعه ای از نهادهای حاکمیّتی و نظامی که از آن ها به عنوان دولت پنهان و دولت در سایه یاد می شد و اختیارت دولت منتخب مردم را محدود می ساخت و مواردی از این دست، عمده واکنش‌هایی بود که مبتنی بر آن نظریّات، در طول سال‌های متمادی توسط این جریان مطرح شد. با این وجود هنگامی که به حیات سیاسی جناح مورد بحث می پردازیم، مانند بسیاری از جناح‌های دیگر، آن را دچار بحران جدّی در شاخصه‌های یاد شده در مقام اندیشه ورزی می‌یابیم. اگر از تمام دوران پر فراز و نشیب این جناح در سالیان حضورش در عرصهٔ سیاست داخلی چشم بپوشیم، ماجرای دهمین انتخابات ریاست جمهوری به تنهایی گویای این بحران است. حوادثی که شاید به واضح ترین شکل ممکن، عدم صداقت نظریّه پردازان جناح چپ دههٔ شصت و لیبرال دههٔ هفتاد را نشان می دهد. با برگزاری انتخابات ۸۸ و پیروزی رقیب، سنگ محک خوبی برای ارزیابی صداقت مدعیّان مردم باوری و کنش‌های مسالمت آمیزِ مدنی به وجود آمد. عدم تحمّل سیاستمداران و روشنفکران منسوب به آن ها در پذیرش شکست در پیشگاه عموم، روند اعتراضات به نتایج انتخابات را از چهارچوب‌های قانونی خارج نموده و با شتاب زیاد به حجم و شدّت آن می افزود. به گونه ای که پس از مدتی چند، اعتراضات به کف خیابان کشیده شد. جالب آنکه سردمداران گفتمان رشد سیاسی، به تحریک مردم برای حضور در خیابان‌ها مشغول بوده و نظریّه پردازانشان در پشت پرده از تئوری «فشار از پایین، چانه زنی از بالا» پرده بر می‌داشتند. با گذشت چندین سال از عمر نظریّات جریان موسوم به اصلاح طلب، حال دقیقاً صد و هشتاد درجه خلاف آنچه در سال‌های متمادی ساخته و پرداخته شده بود، جایگاه مدافعین حقوق مردم و خائنین به آن عوض شده بود. یک جناح پر قدرت سیاسی با عدم تمکین به قانون و عدم رعایت بدیهیّات اعتراضات مدنی، بر طبل ابطال انتخاباتی می‌کوبید که نزدیک به ۸۵ درصد واجدین شرایط در آن شرکت نموده بودند. جالب آنکه در این نوع اعتراض نه از اتلاف سرمایه‌های کشور، ذبح شدن منافع ملّی و خسارت وارد ساختن بر اموال عمومی اِبایی داشت و نه حتی هم صدایی و حمایت‌های بی دریغ و صریح دشمن، آنان را از مشی و رفتارشان پشیمان ساخت. در مقابل، ولیّ فقیه به عنوان بالاترین مقام تصمیم گیر کشور در جایگاه مدافع آراء مردمی، اگرچه راه را برای اعتراضات قانونی بیش از پیش باز گذاشته بود امّا مطالبات غیر قانونی از جمله ضایع کردن آراء چند میلیون نفر را عاقلانه ندانسته و به طور جدّی با آن به مخالفت پرداخت. فرصت‌های چند ماهه و مدارای بیش از اندازهٔ جمهوری اسلامی ایران با آن‌ها که خود را سردمدران گفتگوهای آزاد و منطقی می‌دانستند به جایی نرسید. به گونه ای بعد از هر اقدام مسالمت آمیز نظام، بیانیه‌های تند و تیز و روش های رادیکال تری از سوی صحنه گردانان اغتشاشات ۸۸ اتخاذ می شد. تا جایی که اساساً

امکان گفتگو میان معترضین و حاکمیّت از بین رفته و تمامی راه‌های برگشت مسدود شد. در واقع آنچه در شلوغی های ۸۸ به چشم می خورد حتی یک فشار سیاسی برای کسب قدرت هم نبود، بلکه یک خود کشی واضح در ملأ عام نام داشت. جناحی که در دوران گذار از دههٔ شصت به هفتاد، پس از گردش یا به تعبیر بهتر، استحالهٔ ایدئولوژیک، به هرشکل توانسته بود اعتماد و آبرویی مبتنی بر گفتمان جدیدش، نزد بخشی از افکارعمومی پیدا بکند، در مدت چند ماه، تمامی اندوخته‌های نظری و عملی‌اش را به آتش کشید. جریان اصلاح طلب دقّت نداشت که با اثبات ادعّاهایش، نفی خود می‌کند. جریانی که قریب به یک دهه، مدیریّت قوّهٔ مجریّه و قوّهٔ مقنّنه و یک دوره ادارهٔ شوراهای اسلامی اکثرشهرهای کشور را به همراه جریانات پرقدرت رسانه‌ای و مطبوعاتی، در اختیار داشت، در دهمین دورهٔ انتخابات ریاست جمهوری، ژست اپوزیسیون به خود گرفته بود. بدون آن که توجّه کند اساساً برای چنین جناحی با این چنین سوابق، مخالف خوانی علیه تمام حاکمیّت تا چه میزان باور پذیر و یا حتی عاقلانه است. نفی تمامی ساختارهای تقنینی و سازوکار های انتخاباتی، زیر سوال بردن سیستم‌ها و نهادهای نظارتی، عدم اعتقاد به سلامت نهادهای حاکمیّت و قائل شدن به امکان فساد در نظام، آن هم به شکل گسترده برای دستکاری آراء چند میلیونی، پیش از آن که حکومت را در مرحلهٔ بحران و سقوط قرار دهد، از جریانی که خودش برآمده از همین سیستم و ساختارهاست، سلب مشروعیّت و صلاحیّت می کرد. در واقع آنچه اصلاح طلبان می‌کردند حمله به نظام و قدرت حاکمیّت نبوده بلکه نوعی خود زنیِ سیاسی و معرفتی بود. این‌ها همه از یک منظر عدم صداقت نظریّه پردازان این جبهه را به رخ می‌کشید. در واقع انتخابات ۸۸ به خوبی نشان داد آنچه که تئوریسین‌ها در مقام نظریّه پردازی بیان می کنند لزوماً پیوندی با اعمالشان ندارد. بلکه برعکس، گاهی پرادّعاترین جریانات، در هنگام شکست در میدان قدرت حاضرند تمامی اندوخته‌هایشان را به آتش کشیده و خلاف آن عمل نمایند. از سوی دیگر حوادث سال ۸۸ دلالت بر عدم صحّت نظریّه‌های اصلاح طلبانه هم داشت. آن ها که دائماً ولایت فقیه را مانعی در برابر خواست جمهوریّت تصویر می کردند، ثابت نمودند که شاید خود، به عنوان اقلیّت در برابر جمهور بایستند امّا ولیّ فقیه نه تنها چنین نخواهد کرد، بلکه در برابر اقلیّت‌های مردم ستیز با تمام قدرت و با پرداخت تمام هزینه‌هایش خواهد ایستاد. آنچه که هوشمندی رهبری در پایبندی عمیق ایشان به اصول انقلاب رقم زد، حفاظت همه جانبه از حقّ مشارکت عموم در تعیین سرنوشت کشورشان بود. این مسئله به درستی درک شد که خطر ابطال انتخابات، تنها متوجّه یک دوره انتخابات و چند میلیون رأی نیست، بلکه مستقیماً جمهوریّت نظام را هدف گرفته است. به گونه‌ای که اگر برای یک بار در تاریخ جمهوری اسلامی ایران جمعی محدود می توانست با شورش علیه آحاد ملّت به جای صندوق رأی،

حرفش را از طریق آشوب در کوچه و خیابان بر کرسی بنشاند، بعد از آن عملاً دیگر نه صندوق رأی اعتباری داشت و نه نشانی از جمهوریّت می‌ماند. چه اینکه پس از تسلیم شدن نظام در برابر خواست غیرقانونی و ضدّمردمیِ یک جریان سیاسی، سایر بازیگران عرصهٔ سیاست هم درمی‌یافتند که تنها راه نشستن بر کرسی قدرت، همراهی با ملّت نیست، بلکه در صورت لزوم، آشوب و جنجال می‌تواند نظام را وادار به باج دادن به جریانات ضدّمردمی کند. آنچه هوشمندی بی‌نظیر و حکمت آمیز بودن کنش‌های رهبر انقلاب در مواجه با فتنه‌گران را واضح تر می‌سازد، گونه ای از رفتار سیاسی است که در آن، جایگاه مبانی اصیل انقلاب، شأن قانون اساسی و نقش اساسی مردم به بهترین شکل ممکن حفظ شد. اگرچه در آن روزگار مصلحت اندیشان و محافظه کارانِ درون جریان انقلاب، با محاسبهٔ هزینه و فایده، هزینهٔ حفظ آراء مردم را بیش از فایده‌اش می دانستند و با توجیه حفظ نظام، میل به سازش و تن دادن به خواسته‌های جریان آشوب گر را داشتند و حتی چنین توصیه هایی را به مجموعهٔ حاکمیّت و رهبری می کردند امّا ولایت مطلقهٔ فقیه در مقابل رفتارهای بدعت آمیز و مطالبات غیر قانونی اصحاب قدرت ایستاد تا یک بار برای همیشه انعطاف ناپذیری در برابر زیاده خواهی های ضدّ مردمی را محکوم نماید. در واقع بر خلاف آنچه جبههٔ مقابل مردم، دربارهٔ ضدّ مردمی بودن ولایت می‌گفتند، ولایت فقیه نه تنها در ابتدای انقلاب، مردم سالاری دینی را در صحنهٔ نظر و عمل به ساحت اجتماع وارد ساخت، بلکه سه دهه پس از پیروزی انقلاب به بهترین شکل ممکن آن را تثبیت نمود. از همین رو نه تنها بر نظریّات آن‌ها که در مقام ساخت دوگانه و تعارض میان ولایت و مردم بودند، مهر ابطال زده شد بلکه وجود ولیّ فقیه را برای کسانی که آن را امری حائز اهمیّت نمی دانستند هم ضرورت بخشید. چه اینکه واضح شد که ولیّ نه تنها می تواند در رأس جامعهٔ دینی قرارگرفته و تعارضی با مردم سالاری دینی نداشته باشد بلکه بسیار بالاتر از آن، اساساً برای حفظ ارزشِ مردم سالاری دینی و تضمین حفظ جایگاه ملّت در تمامی شئونِ تصمیم گیری در کشور، وجود ولایت فقیه لازم و ضروری بلکه تنها راه تأمین این هدف است. این ها همه تنها برشی کوتاه از پیامدهای کنش‌های برخی از روشنفکران، نظریّه‌پردازان و سیاست مداران در یک واقعه بود که به هیچ وجه امکان تفکیک آن از نظریّات و ادّعاهایشان وجود نداشته و البته خود، جای بحث های عمیق تر و بیشتر دارد. بعلاوه، مصادیقی از این دست برای جریانات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مختلف فراوان است. مصادیقی که ما را به تأمّل بیشتری دربارهٔ تاریخچه و خاستگاه جریان روشنفکری در ایران و جنس و روش نظریّه پردازی آن، وادار می سازد. جریانی که حافظهٔ تاریخی کوتاه مدت و یا سهل اندیشی آحاد جامعه به خصوص نخبگان و جریانات فکری و فرهنگی، مانع از ارزیابی صداقت و صحّت نظریّات دور و درازشان شده است.

بر مدار تحوّل آفرینی

پروندۀ اوّل: شناسایی مفهوم، مؤلّفه های اساسی و گسترۀ امر تحوّل در حوزۀ علمیّه

تحوّل در هر پدیده یکی از سنّت های ناگزیر الهی است که مدیریّت آن می تواند منجر به تکامل، رشد و پویایی شده و انفعال در مقابل آن باعث انزوا یا نابودی شود.

حوزۀ علمیّه هم از این سنّت الهی مستثنی نبوده و اگر این جریان را مدیریّت نکند به انزوا یا نابودی خواهد رسید. تحوّل امری ضروری برای پویایی و تطابق حوزۀ علمیّه و معارف دینی با نیازهای زمان است.

مقام معظّم رهبری (مدظلّه العالی) به عنوان جامع ترین اندیشمند دینی و آگاه ترین نظریّه پرداز اسلامی نسبت به اقتضائات زمان، در باره ۀ این مسئلۀ مهم تأکیدات فراوان دارد. از جمله اینکه در بیانی تذکّر دادند: «امروز حوزه نباید در صحنه های متعدّد فلسفی و فقهی و کلامی در دنیا غائب باشد. این همه سؤال در دنیا و در مسائل گوناگون مطرح است؛ پاسخ حوزه چیست؟ نه باید غائب باشد، نه باید منفعل باشد؛ هر دو ضرر دارد. فکر نو لازم است، پاسخ به نیازهای نوبه نو لازم است که دارد مثل سیل در دنیا مطرح می شود؛ باید شما برایش جواب فراهم کنید. جواب شما باید ناظر باشد به این نیاز و نیز ناظر باشد به پاسخ هایی که مکاتب و فرقه های گوناگون می دهند. اگر از جواب های آن ها غافل باشید، پاسخ شما نمی تواند کار خودش را انجام دهد. باید پاسخ قوی، منطقی و قانع کننده بیاورید وسط. باید پاسخ ها در دنیا مطرح شود.» در ماهنامۀ محراب، پیرامون معنا و مفهوم تحوّل در حوزۀ علمیّه، مؤلّفه های اصلی، چگونگی تعیین خط مشی و ساز و کارهای اجرایی آن و روند کنونیِ پیاده سازی این امر در نهاد حوزه، با حجت الاسلام مجتبی مهدوی ارفع، معاون سابق آموزش حوزۀ علمیّۀ خراسان بزرگ به گفتگو نشسته ایم. در صفحات پیش رو، بخش اوّل این گفتگوی تفصیلی را می خوانید.

باسلام واحترام

۱ در ابتدای گفتگو تعریفی جامع از مفهوم تحوّل داشته باشید؛ سپس بفرمایید به طور خاص برای تحوّل در حوزه چه مؤلّفه های اساسی وجود دارد؟

ضمن عرض سلام و خسته نباشید به شما.

اگر بخواهیم معنای تحوّل را در لغت بررسی کنیم، این کلمه به معنای تغییر یک شیء می باشد. در اصطلاح هم انتقال از یک جایی به جای دیگر را تحوّل می گویند.

آن تحوّلی که در حوزه مد نظر است و مورد مطالبۀ رهبر معظّم انقلاب (مدظلّه العالی) می باشد، یک مقدار متفاوت است و به معنای لغوی تحوّل نیست. تحوّلی که یک جهت خاص را داشته باشد. آن جهت ارزشی که متناسب با اقتضائات مربوط به حوزۀ علمیّه و آن رسالت ها و اهداف حوزۀ علمیّه است، تحوّلی که در مسیر تحقّق ارزش ها و آرمان های این نهاد می باشد. به طور کلّی دو نوع تحوّل وجود دارد: تحوّل مثبت و منفی.

تحوّل مثبت، یعنی انتقال از وضعیّت موجود به سمت به وضعیّت مطلوب. امّا اگر تحوّل منفی باشد، قاعدتاً حرکت به سمت سقوط است. حرکت به سمت آن هم تحوّل است ولی تحوّل به معنای حرکت به سمت سراشیبی و از بین رفتن.

رهبر معظّم انقلاب (مدظلّه العالی) در همین راستا فرمودند که تحویلّ یک ضرورت اجتناب ناپذیر است. حال یا این دگرگونی به سمت مثبت خواهد بود که تحقّق آن اهداف و ارزش‌های حوزهٔ علمیّه است یا به سمت منفی خواهد بود. در ادامه فرمودند اگر حوزهٔ علمیّه تحوّل پیدا نکند یا منزوی خواهد شد یا از بین خواهد رفت. البته بدون توجّه به مبانی نمی‌توانیم وارد موضوع تحوّل در حوزه بشویم. باید مبتنی بر فرمایشات رهبر انقلاب (مدظلّه العالی)، مسئلهٔ تحوّل را تعقیب کنیم. در فرمایشات مقام معظّم رهبری (مدظلّه العالی) گاهی به جای واژهٔ تحوّل، واژهٔ اصلاح آمده است. اصلاح در فرمایشات ایشان، نزدیک به معنای تحوّل است که آن هم یکی از مطالب قابل توجّه و دارای چند مؤلّفهٔ اساسی است.

حال به برخی از این شاخصه ها اشاره خواهم کرد.

۱. اولین مسئله‌ای که باید به عنوان مبنای اولِ تحوّل در مجموعهٔ برنامه‌ریزی حوزه مد نظر قرار بگیرد، همانطور که اشاره شد این است که تحوّل یک امر اجتناب ناپذیر است. باید بپذیریم؛ اگر نپذیرفتیم چه بخواهیم و چه نخواهیم این تحوّل تحقّق پیدا می‌کند. اگر این را بپذیریم قاعدتاً به فکر هستیم که حتماً آن را مدیریّت کنیم. نمی‌توانیم مسئلهٔ تحوّل را رها کنیم اگر رها کردیم، باخته‌ایم.

۲. مؤلّفهٔ دوّم، حفظ اصول حوزه است. در حوزهٔ علمیّه یکسری خطوط قرمز و اصلی وجود دارد که حتماً باید در بخش‌های مختلف مورد توجّه قرار گیرد. اساساً اگر در این‌ها، تغییری اتّفاق بیفتد، مشکل ساز است.

تحوّل به معنی تغییر خطوط اصلی در حوزه نیست. به عنوان مثال، پیش فرض متد اجتهاد در همهٔ عرصه‌های حوزوی باید به عنوان یک ملاک و معیار اصلی در مجموع برنامه‌های حوزه قرار بگیرد. ما به هیچ وجهی نمی‌توانیم بگوییم متد اجتهاد را که تا الآن به سمت آن حرکت می‌کردیم، دیگر نیازی به آن نداریم. مسئلهٔ اجتهاد جزء خطوط قرمز و اصلی حوزه است که باید حتماً در امر تحوّل به این موضوع توجّه شود. اگر در جایی مشاهده کردیم که اجتهاد مورد خدشه وارد

شد، بدانیم این مسیری که ما خواهیم رفت مسیر درستی نیست و از اصلِ تحوّل به معنای مثبت آن فاصله گرفته ایم. بنابراین هرگونه بی‌توجّهی به خطوط اصلی در حوزه‌ها، هم باعث انحراف و هم باعث حرکت‌های منفی و تحوّل‌های غیرصحیح می شود.

۳. مبنای سوم، حفظ ارزش‌ها و سنّت‌های حوزه است.

بدون توجّه به آن‌ها مسیری که خواهیم رفت، مسیری غلط است. تحوّل به معنای صرفاً تغییر در روش‌ها نیست. ممکن است بعضی از شیوه‌هایی که وجود دارد، بتوانیم در جاهای دیگر استفاده کنیم. این به معنای نفی روش‌ها یا شیوه‌های سنّتی حاکم بر حوزهٔ علمیّه نیست. در تحوّل اصلاً بحث سنّت‌گریزی مطرح نیست. سنّت‌های بسیار کارآمدی داریم که در نظام‌های آموزشی غیرحوزوی هم به عنوان روش‌های عظیم و ارزشمند آموزشی مطرح می‌شوند و الگوگیری شده و استفاده می شوند. قطعاً دگرگونیِ حوزه به این معنا نیست. اگر خروجی تحوّل، سنّت‌گریزی یا سنّت‌ستیزی باشد، تحوّل در حال حرکت در مسیر غلط است. حتماً باید سنّت‌ها و روش‌ها و شیوه‌های کارآمدِ حوزه را شناسایی، حفظ و تکمیل و از آن‌ها استفاده کنیم. این نقاط قوّت حتماً باید مورد ملاحظه باشد. به دنبال ارتقاء آن‌ها باشیم و به دنبال از بین بردن نقاط ضعف. اگر ما فکر کنیم مثلاً آن شیوه‌ها و روش‌هایی که در حوزهٔ علمیّه وجود دارد، باید کنار گذاشته شود تا تحوّل در حوزه اتفاق بیفتد، مثلاً شیوه‌ها و روش‌های دانشگاهی را وارد حوزه بکنیم، این تحوّل نیست، به تعبیر رهبر معظّم انقلاب (مدظلّه العالی) غلط

اندر غلط است و قطعاً باعث می شود که وضعیّت حوزه بدتر از وضع موجود شود. لذا ما حتماً باید در تعریف تحوّل دو رکن اصلی را در نظر بگیریم؛ اول، بازشناسی و بازسازی سنّت‌های اصیل و آزمودن آن‌ها در زمینه‌های علمی، تربیتی، مدیریّتی و بقیّهٔ عرصه‌های مطرح در حوزه؛ دوّم، روز آمد سازیِ آگاهانه و علمیِ این سنّت‌ها.

٤. چهارمین مؤلّفهٔ اساسیِ تحوّل این است که باید تغییر در بستر نظام اسلامی اتّفاق بیفتد. حتماً باید متناسب با اقتضائات زمانه تحوّلات را دنبال کنیم.

بدون توجّه به مسائل جدیدی که ایجاد شده است نمی‌توانیم تحوّل را مدیریّت کنیم. مسئلهٔ نظام اسلامی، مسئلهٔ حضور حداکثری دین در اجتماع و حکومت‌داری، جزء مسائلی است که حوزه اخیراً با آن مواجه شده است و تا قبل از آن ورودی در این مسائل نکرده بود امّا الان این نیاز و خلأ وجود دارد و باید به آن توجّه بشود. حتماً باید تحوّل در بستر نظام اسلامی اتفاق بیفتد. یعنی اگر تحوّل در وضعیّت و شرایط موجود بخواهد به گونه‌ای باشد که توجّهی به نظام اسلامی و آن حکومتی که مبتنی بر مبانی دینی و اسلامی بوده، نشود؛ این تحوّل غلط است چون از حوادث واقعه ای که در روایات اشاره شده، غافل بوده است. مدیران حوزه باید بدانند که پاسخگویی به نیازهای درونیِ نظام از وظایف مهم و اولویّت دار این نهاد است. حوزهٔ انقلابی، مبتنی بر این نظام، ارزش دارد و باید حوزه را در بستر حاکمیّت اسلامی تعریف کنیم و در این بستر تحوّلات را مدیریّت کنیم.

نمی‌توان نسبت به نظام بی‌تفاوت بود. باید مؤلّفه‌های حوزهٔ انقلابی بررسی شود و نظام فرهنگی، آموزشی و پژوهشی و همهٔ نظام‌های مختلفی که در یک حوزهٔ انقلابی به آنها نیاز داریم مبتنی بر نیازهای نظام اسلامی طراحی شود که خروجی آن، یک طلبهٔ تراز انقلاب اسلامی و پاسخگوی نیازهای جامعهٔ اسلامی و نیروی انسانیِ تمّدن اسلامی بشود. این جامعه، جامعه‌ای است که پذیرفته است می‌تواند در مسائل مختلف مبتنی بر نگاه دینی و اسلامی زندگیِ اجتماعی خودش را مدیریّت کند و مبتنی بر دستورات آن حرکت کند. لذا حوزهٔ علمیّه باید پاسخگوی نیازهای نظام اسلامی به عنوان ساختار حاکمیّت اسلام و جامعهٔ اسلامی به عنوان باورمندان به این حاکمیّت باشد. نظریّه پردازی دینی در درون حوزه و ناظر به این نیازها باید انجام شود. ابتدا باید مسائل و نیازهای جامعه و نظام را شناسایی کرده، سپس مبتنی بر آن ها اقدام و عملیات کنیم. حوزهٔ علمیّه اگر بخواهد در بستر نظام اسلامی تحوّل پیدا کند حتماً باید در عرصهٔ نظریّه‌پردازی های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی وارد شود. باید حتماً در فقه الاقتصاد، فقه الإداره، فقه القضا و همهٔ عرصه‌های مورد نیاز، نظریّه پردازی دینی اتفاق بیفتد.

٥. نکتهٔ بعدی که باید به عنوان مبنای پنجم مد نظر باشد حفظ ماهیّت مردمی حوزه است. نباید ماهیّت مردمی حوزه دچار آسیب شود. حتماً باید مردمی بودن حوزه در مجموع برنامه‌ریزی‌ها و تحوّلات واقع در حوزه مد نظر باشد.

نمی‌توان به مسئلهٔ مردمی بودن بی‌توجّه و در عین حال به دنبال تحوّلات در حوزه بود. باید این رابطهٔ بین مردم و حوزه و رابطهٔ مردم با دین حفظ شود. اینها آرمان‌های دین است. علماء، وارثان انبیاء (علیهم السلام) هستند و

باید میراث‌داران خوبی برای انبیاء (علیهم‌السلام) باشند. آن آیهٔ شریفه سوره جمعه که می‌فرماید:« هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا مِنْهُمْ » اشاره به این دارد که انبیاء (علیهم‌السلام) باید از خود مردم باشند و به تبع آن‌ها علما هم به همین شکل. حتماً باید مسئلهٔ از مردم و برای مردم بودن حوزهٔ علمیّه حفظ شود؛ یعنی اگر برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌های حوزه و روحانیت را به گونه‌ای تنظیم کردیم که ماهیّت مردمی این جریان دچار خدشه شد، در واقع انحراف از مسیر تحوّل است.

۶. مؤلّفهٔ ششم، عقلانیّت است. تحوّل باید مبتنی بر مبانی فکری منسجم و متقن باشد. باید مسئلهٔ تحوّل در حوزه را عقلانی دنبال کنیم.

من فرمایش رهبری را عرض می‌کنم که ایشان می‌فرمایند:« محاسبهٔ عقلانی، گاهی اوقات خودش منشأ تحوّلات عظیمی می‌شود. انقلاب عظیم اسلامیِ ما ناشی از یک عقلانیّت بود. این‌طور نبود که مردم همین‌طور بی‌حساب و کتاب به خیابان بیایند و بتوانند یک رژیمِ آن‌چنانی را ساقط کنند. محاسبات عقلانی و کار عقلانی و کار فکری شده بود.» باید اتاق‌های فکر و هیئت‌های اندیشه‌ورز تشکیل بدهیم و مسیرهای تحوّل را مبتنی بر مبانی صحیح مورد بررسی قرار دهیم.

۷. مؤلّفهٔ هفتمی که باید مد نظر باشد این است که تحوّلی واقعاً مطلوب است که به آن، به عنوان یک امر راهبردی و استراتژیک توجّه کنیم.

اگر تحوّل را در جزئیّات و در مسائل کوچک آوردیم، این خیلی مؤثّر نیست. یعنی تحوّل هست امّا مطلوب نیست. تحوّل مطلوب حتماً در سطح کلان است. زمانی می‌توانیم تحوّل مثبت را ایجاد کنیم که نگاه و اندیشه و برنامهٔ ما راهبردی باشد. اگر ما نگاه جزئی به مسائل داشتیم اساساً آن تحوّلِ مثبت اتفاق نمی‌افتد. حوزه، عقبهٔ فکری و تئوریک نظام اسلامی است. زمانی می‌توانیم حوزه را متحوّل کنیم که نگرش و اندیشهٔ ما درست باشد. اگر حوزه هنوز احساس کند که آمده است فقط رابطهٔ بین خدا و انسان را مدیریّت کند و مبنایی برای حکمرانی در عرصه‌های اجتماعی و حکومتی ندارد، اساساً تحوّلات کاملاً متفاوت می‌شود. یعنی کسی که یک نگاه فردی به مسئله دارد و اندیشه و نگرش او در رابطهٔ بین فرد و خدا خلاصه می‌شود و با یک رویکرد حدّ اقلّی به مسئلهٔ دینی نگاه می‌کند، در جریان تحوّل با یک سطح و تراز پایینی مسئله را دنبال می‌کند. امّا اگر اندیشهٔ فرد به دین این باشد که باید حضور دین حداکثری باشد و دین در همهٔ عرصه‌ها حرف برای گفتن دارد و «تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ» است، تحوّل در حوزه بسیار کلان‌تر و اساسی‌تر خواهد بود. لذا حتماً باید اینها را مد نظر قرار بدهیم و باید در جهت‌گیری کلان حوزه تحوّل ایجاد کنیم.

۲ دگرگونی در حوزهٔ علمیّه دارای چه ابعادی است و از حیث ساختارهای مدیریّتی، مسائل آموزشی و فرهنگی و مخاطبین چه گستره‌ای را شامل می‌شود؟

تحوّل در حوزه باید در عرصه‌های مختلفِ آن اتفاق بیفتد. یعنی باید در تمام ساختارهای آموزشی، فرهنگی، پژوهشی و دیگر زمینه‌هایی که حوزه متکفّل آن است دگرگونی حاصل بشود. حتی در پذیرش حوزه هم نیاز به تغییر است. امّا باید شیوه‌ها و سنّت‌های قدیم حوزه را که سنّت‌های خوبی بوده شناسایی کنیم و این سنّت‌های کارآمد را مورد توجّه قرار دهیم. البته نیاز به ارتقاء وجود دارد؛ یعنی حتی همهٔ سنّت‌های ارزشمند که در گذشته بودند نیاز به ارتقاء و تکمیل شدن دارند. اساس تحوّل، در نظام آموزشی، پژوهشی، فرهنگی، تبلیغی، اخلاقی و تربیتی حوزه، باید وجود داشته باشد. یعنی در همه اینها باید تحوّلاتِ متناسب با زمان را لحاظ کنیم. این تحوّلات هم باید منجر به آثاری در خارج بشود. یعنی اگر خروجی این تحوّل این شد که طلبهٔ ما فردی شد که بتواند در تراز انقلاب و در تراز نیازها و پاسخگویی به مسائل مختلف مورد نیاز نظام باشد، معلوم می‌شود تحوّلِ صحیح در نظام آموزشی و حرکت به سمت وضعیّت مطلوب محقّق شده است.

بخش دوم این مصاحبه در شماره آینده محراب، در اختیار مخاطبین محترم قرار خواهد گرفت. ◈

سیاست

مردانِ سیاست و معنویّت

فتنه، مادر تحریم

ایستاده در برابر فتنه‌ها

علّامه و تکلیف محوری مصاحبه

پرداختی به پیوستگی دو عنصر سیاست و معنویّت در ایدئولوژی اسلام انقلابی

محمّدباقر مسلمی زاده

دردنیای پیچیده و فریبندهٔ مادّی امروز که فراموشی و نادیده انگاشتن ابعاد لایتناهی روح آدمی و بی توجّهی نسبت به استعدادهای بشر در پیمودن سیر کمالات و فضایل اخلاقی از یک سو، و از سوی دیگر، بلعیده شدن احساسات انسان توسط تکنولوژی و سلطه جوییِ مادّی گرایان و تسلّط قدرت های پوشالی بر ملّت های مستضعف جهان و نیز ناتوانی مکاتب و اندیشه های مختلف در ارائهٔ مسیری روشن و تفسیری مطمئن از انسان و سرنوشت آن، بر سیر قهقرایی و از خود بیگانگیِ افراد بشر افزوده است؛ تنها منادیان توحید، انبیاء و اوصیاء (علیهم السلام) و پاسبانان حریم ارزش ها و معنویّت ها بوده اند که هدایت انسان را وجه جهادِ مستمر خویش در زندگی دنیایی قرار داده و حیات خویش را صرفاً در کسب عقیده و جهاد و مبارزه مستدام در راه آن اختیار کرده و هم نوا با چراغ عقل و ندای فطرت، جامعهٔ انسانی را به سوی کمالات و ارزش های متعالی رهنمون ساخته اند.

ازاین بین، بزرگ مرجع عالم تشیّع، امام خمینی (رحمت الله علیه) که همواره از سیاست معنویّت گرا و اخلاقی دفاع کرد، امر سیاسی را عملی الهی دانست و آن را در گرو پیروی از رسول اکرم (صلوات الله علیه) و در راستای قرب به پروردگار دید. ایشان که صرف توصیه های اخلاقی را برای جلوگیری از سقوط جامعه کافی نمی دید و با توجّه به فقدان ضمانت اجرایی مناسب برای این گزاره ها، به دنبال راهکاری مثمر و اثربخش می گشت. هم او با یکی دانستن منبع و منشأ دین و دولت در منطق اسلام و با باور به اینکه سیاست را با دست هدایتی غیر از دست هدایت خداوند متعال، نمی توان معنا داد و تفسیر کرد، اقدام به قیامی تاریخی نمود که سرانجامِ تفقّه سیاسی ایشان، نظام سیاسی وقت را براندازی نموده و نظامی جدید ساخت که در آن، حاکم و تمامی کارگزاران را از صدر تا ذیل، ملزم به رعایتِ قواعد جامعه سازِ اسلام کرد. دشمنان این تفکّر در غرب، در سال های اخیر، پس از شکست های پیاپی که از اقدامات خود در منطقهٔ جنوب غرب آسیا به ویژه در ایران و سوریه و عراق متحمّل شدند، کوشیدند پس از شکست تاکتیک اسلام ستیزی و خشونت علنی، به تاکتیک تبلیغات منفی و تولید نمونه های تقلّبی دست بزنند و عملیات تروریزم ضدّ مردمی را به جای «شهادت طلبی» و «تعصّب و تحجّر و خشونت» را به جای «اسلام گرائی و جهاد» به جهانیان معرّفی نمایند؛ بلکه بتوانند فعّالین این عرصه را به عقب برانند. غافل از آنکه مذهب تشیّع در جوهرهٔ خود، دارای عناصر و آموزه هایی است که رویکرد انقلابی داشته و همواره شیعیان را به مبارزه علیه زمامداران کفر و طاغوت دعوت می کند. در بین آموزه های مکتب علوی، شاید هیچ عنصری به اندازهٔ شهادت، شیعیان را برای مبارزه و انقلاب، تهییج و تشویق نکرده باشد. عنصری که در حقیقت آرزوی نهایی مجاهدینِ فی سبیل الله است. چه اینکه امام، علی ابن الحسین (علیه السلام) فرمود: «القَتلُ لَنا عادَةٌ و کرامَتُنا شهادةٌ» و بدین صراحت میان زندگی توحیدی و آرمان شهادت طلبی، مناسبتی تامّ و تمام برقرار نمود.

شهادت تمامیِ امامان شیعه (علیهم السلام) به دست سلاطین ظلم و جور نیز گواه روشنی است بر نزاع دائمی جبههٔ حقّ و باطل که وظیفهٔ حق طلبان در شورش علیه سردمدارانِ نامشروع را تا ابد روشن می سازد. از این روست که گفتمان غالب مکتب تشیّع در طول حیات اجتماعی خود، کاملاً سیاسی و انقلابی به شمار

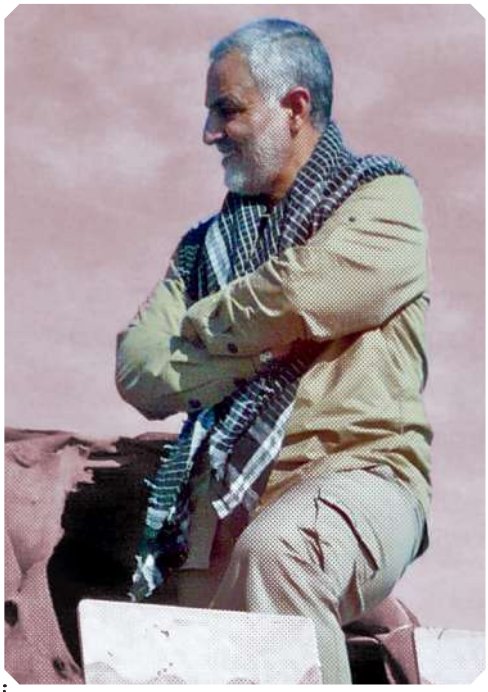

می‌آید. پس از آغاز غیبت کبری و انقطاع کامل شیعیان از امام زمانِ خود (علیه السلام)، خطر انحراف از آموزه‌های سیاسی و انقلابی اسلام اصیل، بیش از پیش نمایان شد. در آن زمان که نقش رهبران امّت مسلمان، اهمیّت بسزایی می‌یافت، مذهب تشیّع به تدریج توانست خود را در قامت جامعهٔ مذهبی نیمه‌مستقلّی در چهارچوب اسلام تثبیت کند. به این ترتیب علمای آن زمان بر این اساس که برخی از وظایف رهبرشان، امام معصوم غائب (علیه السلام)، به آنان تفویض شده است، به طور فزاینده‌ای در مدیریّت امور اجتماعی جامعه وارد می‌شدند. همان روندی که در زمان ما، به آموزه های متکامل و ترعمیق تر امام خمینی (رحمت الله علیه) منتهی شد. در عصری که دیگر هیچ پیامبری مبعوث نمی‌شد و هیچ منذری نمی‌آمد، امام خمینی (رحمت الله علیه)، میراث‌دار همهٔ انبیا و اسباط ایشان (علیهم السلام) شد و در انقلاب اسلامی ایران که زاییدهٔ آموزه‌های اعتقادی و عملی تشیّع و تبلور آرزوهای فروکوفتهٔ و حاصل قرن‌ها تلاش و کوشش مکتب علوی در جهت حاکمیّت باورها و ارزش‌های اسلام ناب محمّدی به شمار می‌آمد، حاکمیّت آرمانیِ جامعه، در دستان ولیّ فقیه قرار گرفت.

روح خدا آمد تا معنای «انتظار» را در آینهٔ وجود خود که اسوهٔ منتظران بود، به امّت اسلام بیاموزد تا دیگر گردش افلاک را جز آن‌که در خیل منتظران مهدی موعود (عجّ الله تعالی فرجه) قرارگیرند، مقصودی نباشد.

امام خمینی (رحمت الله علیه) باور جهانیان را نسبت به مفهوم سیاست ورزی و پذیرش واقعیّت های دنیا، دچار تردید ساخت.

ایشان اساساً پرداختن به سیاست را بدون ایستادن در نقطهٔ حکمرانی آن هم بر اساس ایدئولوژی توحیدی، ممکن نمی‌دانست. او در صحنه حاضر شد و تکلیف خود و جامعه‌اش را روشن ساخت که «الاسلام فهو الحکومهٔ».

پژوهش امام (رحمت الله علیه)، به‌جای آن‌که او را در گوشه حجره و کتابخانه نگه دارد، بیشتر به ایستادن در صحنه فرا می‌خواند. پژوهشی که ثمرهٔ آن تربیت سربازانی شجاع و جامعه‌ای آگاه بود. سربازانی که در مسیرِ به‌انجام رساندن اهداف انقلاب تنها در سر دادن شعار متوقّف نشدند، بلکه در عمل هم ذرّه‌ای کوتاهی نکرده و در این راه هیچ باکی از کشته شدن ندارند.

کسانی که مرگ خود را جز در راه کسب رضایت الهی، خوش نداشته و شهادت را، منتهی درجهٔ کمال خود فرض می‌کنند. شاگردانی که سیاست را همچون امام و پیشوای خود توأم با مبارزه معنا می‌کنند. از منظر آنان، در دل سیاست نوعی مبارزه نهفته است. آنان سیاست را صرفاً اجرای یک آیین‌نامه یا دستورالعمل خاص نمی‌دانند. بلکه معتقدند سیاست، نگه‌داشتن و هماهنگی دائمی امور در تنشی است که همواره در میان اقدامات برقرار است و نیز بر این باورند که اگر این تنش، نفی شده و یا خفیف جلوه داده شود، اولین چیزی که وجودش بی‌معنا خواهد شد، خود سیاست‌مدار است. سیاست‌مداران الهی، امید و سرور حقیقی را در گرو جسارت و مبارزه می‌دانند نه انفعال و کنارآمدن با واقعیّت‌های تلخ دنیا. اگرچه، در عرف سیاسی امروز، از تنش، که از عناصر اصلیِ معنادهندهٔ به سیاست محسوب می‌شود، به مثابهٔ عنصری مخرّب یاد شده و همهٔ سیاستمداران در صدد انکار و نادیده گرفتن آن برمی‌آیند که در نتیجهٔ آن، سیاست‌ورزی با تساهل و ساده‌انگاری معادل خواهد شد. این‌که تنش‌زداترین دولت جمهوری اسلامی در عین حال، در نظر مردم، ناکارآمدترین دولت هم به‌شمار می‌آید، مسئله ای اتفاقی نیست. این پدیده، دقیقاً محصول تقلیل دولت از عنصری مبارزاتی و پیشران به عنصری محافظه کار و عافیت طلب است. رهبران انقلاب که به دنبال ارائهٔ الگویی از نهضت اسلامی برای تمام مسلمانان عالم بودند، ارادهٔ ملّت ایران را آغازگر حرکت برای همهٔ ملّت‌های مستضعف دیده و ایستادگی مردم را با دست‌های خالی و قدرتِ ایمان به الله و تمسّک به اسلام وحدت کلمه، اسوه و الگوی

مبارزات حق طلبانه می دانستند؛ اکنون پس از گذشت چهار دهه از طلوع انقلاب، سربازانی را تربیت کرده اند که سلوک عرفانی خود را در میدان مبارزه نشان داده و برای ریختن خون خود در راه پروردگار، مردانه در میدانِ نبرد جولان می دهند.

در سیزدهم دی ماه ۱۳۹۸ مردی از این خیل عظیم به مقام شهادت نائل آمد. شهیدی که به خوبی می دانست که انقلاب اسلامی صرفاً برای آزادی ملّت ایران از یوغ نظام سلطه، شکل نگرفته و سرنوشت همهٔ ملل مستضعف جهان نیز در گرو اقدامات ماست. مکتب او، نمای کاملی از راه روشن انقلاب در جهت تحقّق تمّدن نوین اسلامی و شکل گیری امّت واحده ای است که در عصر عسرت و انتظار، مقدمّات ظهور منجی غایب را فراهم می کند.

او در امتداد همان افق سیاسیِ ترسیم شده توسط انقلاب اسلامی، هدف خود را مبارزهٔ با استکبار و نظام سلطه می دانست و دفاع از فلسطین و سوریه و عراق مظلوم را نه دفاع از چند کشور، بلکه دفاع از حق و حقیقت می دید؛ با دستور مستقیم رئیس جمهور جنایت کارترین کشور جهان به آرزوی نهایی خود، یعنی شهادت نایل آمد. سلیمانی به ظاهر قربانی تروریزم دولتی شد و احمق های درجهٔ یک با غفلت از عنصر شهادت طلبی و ایثار در جهان بینی اسلامی، به عنوان مسبّبان این حادثه، به کردهٔ خود افتخار می کنند. دشمنان نادان قطعاً از عوالم غیب و فلسفهٔ شهادت بی خبرند و نمی دانند که حوادث زمان به جاودانگی و بقا و جایگاه رفیع کسی که برای رضای خدا به جهاد رفته، می افزاید و مسلماً خون این شهید، از او اسوه ای برای مقاومت و عنصر بیمه کننده ای برای جمهوری اسلامی ایران می سازد. انقلاب اسلامی جمع میان معنویّت و سیاست و مبارزه را تنها راه نجات بشر می داند. همان طور که خاتم النبیین فرمود: «رهبانیت امّت من جهاد در راه حق است.» درست بر اساس همین نسخه، محصول انسانیِ این مکتب، هم یک شخصیّت معنوی و عرفانی است و هم یک عنصر مبارزاتی و اثرگذار در سیاست خارجی.

انسانی که شهادت را نه مقامی خارج از زندگی و منفکّ از حیات، بلکه همچون منزلی از منازل آن، در جهت و معنای آن قلمداد می کرد. شهادت به این معنا، نوعی از حیات است. آن هم حیّات طیّبه ای که وزن سنگینی در کنش ها و فعّالیت های موحّدین دارد. از همین رو در آموزه های شیعی، شهیدان مظهر اصلی حیات و جمع بین اخلاق و معنویّت و سیاست اند.

از همین جهت است که حافظهٔ تاریخی دنیا، تشییعی با آن شکوه را کمتر به یاد دارد. تنها زندگان می توانند منشأ چنین اثراتی بوده و میلیون ها انسان را علی رغم تلخ کامی ها و نارضایتی شان از اعمال مدیران بی کفایت، باز هم به کف خیابان کشانده و ارتباط وثیقی میان آن ها و نسخهٔ حقیقی انقلابیون ایجاد نموده و البته مشت مدعّیان بی عمل انقلابی گری را باز نماید. با وجود بیش از چهار دهه از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، تنها چنین خونی می توانست میان آموزه های خالص مکتب و ناکارآمدی برخی کارگزاران تفکیکِ آشکاری قائل شود و اجازهٔ ایجاد گسست میان امّت و مکتب را ندهد. مکتب سیاست مدران الهی، اینجا به وضوح تفاوت خود را با سیاست بازان غیر معتقدِ دنیا نشان می دهد. محصول یکی انسانی است که خونش احیاگر ارزش ها و آرمان های الهی برای میلیون ها انسان در دنیا و سرانجامش جاودانگی است و محصول دیگری جنایتکارانی است که از کشتن پاک ترینِ انسان ها ابایی ندارد.

این خون برکات فراوانی داشت که این ها بخش کوچکی از آن است. پس شهادت سلیمانی یعنی انقلاب ادامه دارد. ◈

فتنه، مادر تحریم

هادی دانشور

واکاوی تأثیرات حوادث سال ۸۸ بر افزایش تحریم‌های آمریکا علیه ایران

در سال ۱۳۸۸ در حالی‌که انقلاب اسلامی طی سی سال حیات خود، موانع و مشکلات عدیده‌ای را پشت سرگذاشته بود، انتخابات دهمین دورهٔ ریاست جمهوری با مشارکت ۴۰ میلیونی مردم برگزار شد و برگ زرین دیگری بر صفحات تاریخ این سرزمین کهن افزود و بار دیگر الگوی بی‌بدیل مردم‌سالاری دینی را به جهانیان عرضه کرد. به باور بسیاری از تحلیل‌گران سیاسی، این انتخابات، شگفت انگیز، کم‌نظیر و پراهمیّت بود. چراکه حدود ۸۵ درصد ایرانیان با رفتن به پای صندوق‌های رأی در آغاز چهارمین دههٔ انقلاب، مهر تأیید دیگری بر مقبولیّت و مشروعیّت نظام جمهوری اسلامی زدند. امّا شیرینی این پیروزی بزرگ دیری نپایید و بلافاصله پس از اعلام نتایج انتخابات، اعتراض به نتیجه و عدم تمکین به قانون، از طرف برخی کاندیداها و احزاب سیاسی شکست‌خورده مطرح شد. از طرف دیگر عملیات روانی و حجم فراگیر فعالیّت‌های رسانه‌ای غرب علیه نظام اسلامی در قبل، حین و بعد از انتخابات نیز معترضان را در گسترش دامنهٔ اعتراضات یاری نمود تا کشور و مردمی که در آستانهٔ جهش و پیشرفت منطقه‌ای و جهانی قرار داشتند، به مدت ۸ ماه درگیر ماجرا شوند. مجموع این رخدادها موجب شد که گروه‌ها، نهادها، رسانه‌ها و کارشناسان مختلف از حوادث انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، با اسامی مختلفی نظیر« بحران »، «جنبش اجتماعی »، « انقلاب یا کودتای مخملی »، « تهدید نرم »، « آشوب‌های شهری »، « اغتشاشات گسترده »، « فتنه »، « نارضایتی عمومی »، « جنبش سبز »، « نافرمانی مدنی » و عناوین دیگری یاد نمایند. این رویداد به آمریکا و غرب که از آغاز با انقلاب اسلامی در تعارض و تقابل قرار داشتند، فرصت جولان و دخالت دوباره داد. زیرا قبل از آن، آمریکا، نه تنها موفق به بی‌ثبات‌سازی جمهوری اسلامی نشده بود بلکه شاهد رشد و توسعهٔ روزافزون ایران نیز بود. در حالی که عراق و افغانستان در مرزهای غربی و شرقی به اشغال آن‌ها درآمده بود و تحرّکات فزایندهٔ آمریکا در مناطق شیخ‌نشین حاشیهٔ خلیج فارس و کشورهای همسایهٔ شمالی ایران، تلقّی نوعی تلاش برای محاصره را تداعی می‌کرد. جمهوری اسلامی ایران به اعتراف دوست و دشمن، باثبات‌ترین کشور خاورمیانه شناخته می‌شد. به بیان دیگر با وجود تهدیدها و تحریم‌های گسترده، همواره بر ثبات سیاسی و توانمندی ایران در ابعاد فنّی و تکنولوژیکی، اقتصادی، نظامی و سیاسی افزوده می‌شد و روند تأثیرگذاریِ ایران بر معادلات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نیز غیرقابل انکار می‌نمود.

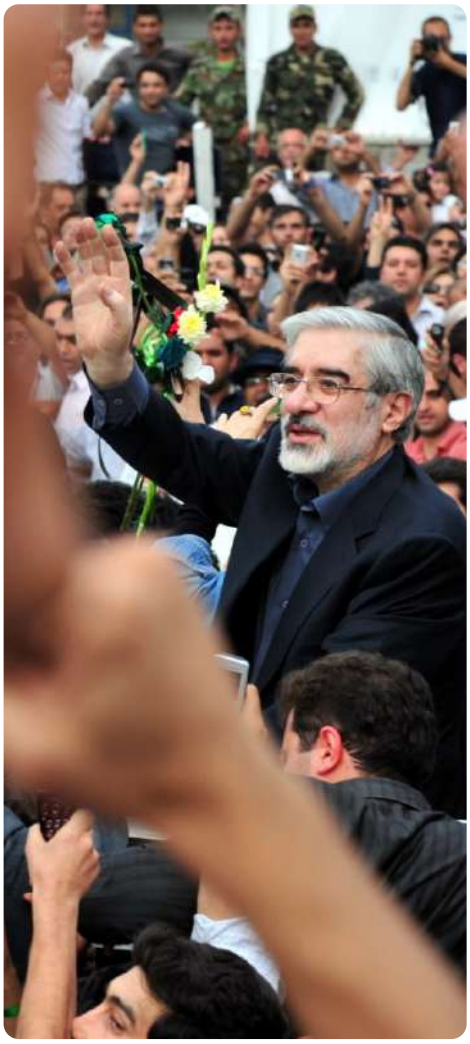

ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور روسیهٔ در حاشیهٔ اجلاس سران کشورهای حوزهٔ خزر در تهران و در گفتگو با خبرگزاری جمهوری اسلامی گفت: « ایران کشور قدرتی جهانی است و همواره در خاورمیانه تأثیرگذار و نقش‌آفرین بوده است. ایران ادبیات و تاریخ کهن و ریشه‌داری دارد که حتی بخشی از خاک شوروی سابق هم جزء خاک و سرزمین ایران بوده است». همزمان با روی کارآمدن دولت نهم، سیاست خارجیِ تهاجمی دولت موجب شد جهان احساس بروز جنگی قریب الوقوع کند. این امر باعث شد همگان به این باور برسند که هر لحظه احتمال بسته شدن تنگهٔ هرمز وجود دارد. بنابراین دنیا با بحران کمبود نفت روبه‌رو خواهد شد. لذا تقاضا برای خرید نفت، ۷/۲ برابر گشت که این امر موجب شد قیمت جهانی نفت شاهد صعود چند برابری باشد. جمهوری اسلامی ایران از فرصت به‌وجود آمده نهایت استفاده را برد و دولت وقت با سیاست تمرکززدایی از مرکز و تزریق بودجه به اقصی نقاط کشور و همچنین کاهش معنادار فاصلهٔ طبقاتی و افزایش ۳/۵ درصدی رشد تولید ناخالص ملّی و رشد پرشتاب توان علمی با افزایش ظرفیّت و جذب دانشجو در دانشگاه‌ها، کشور را در وضعیّت بسیار مناسبی برای یک خیز اقتصادی قرار داد. برخلاف آن‌چه در جامعه، مبنی بر نبود روابط خوب میان ایران و جهان در این برههٔ زمانی جا افتاده بود، واقعیّت چیز دیگری را نشان می‌داد. در واقع آمار صادرات و واردات ایران و رشد چشمگیر صادرات غیر نفتی به اکثر کشورهای جهان، نشانگر به‌وجود آمدن تقاضای بازارهای جهانی برای کالاهای ایرانی و ایجاد انگیزه برای سرمایه‌گذاری در داخل کشور بود. این امر در رشد اقتصادی کشور نقش بسزایی داشت. نتیجهٔ

این وضعیّت، عقب‌نشینی آمریکا از مواضعش در برابر ایران بود. برای مثال در خرداد ۱۳۸۸ در حالی که تنها چند روز تا برگزاری انتخابات ریاست جمهوری ایران مانده بود، باراک اوبامّا به رهبر معظّم انقلاب اسلامی(مدظلّه العالی) نامه می‌نویسد و اعتراف می‌کند که بدون کمک و حضور ایران، مسائل منطقه و بین‌الملل حل نخواهد شد. امّا بعد از حوادث خرداد ۸۸ و امنیتی شدن اوضاع ایران، فشارها بر کشورمان افزایش یافته و آمریکا از مواضع پیشین خود، عدول نموده و خواهان امتیازگیری بیشتر از ایران می‌شود.

رویداد و فتنه‌ای که چند ماه کشور را در تب و التهاب فرو برد و خسارات سنگینی به نظام وارد کرد. از جمله تبعات جدّی فتنهٔ ۸۸، تشدید تحریم‌های گسترده برای متوقّف ساختن روند حرکت اقتصادی ایران است. اگرچه سابقهٔ اولین تحریم اقتصادی ایران پس از انقلاب اسلامی به جریانات بعد از تسخیر لانهٔ جاسوسی امریکا بازمی‌گردد، امّا قطعاً مقطع زمانی پس از فتنهٔ ۸۸ نقطهٔ عطفی در تشدید تحریم‌ها علیه جمهوری اسلامی است. برخی از این تحریم‌ها همانند تحریم دارو، علاوه بر خسارت‌های اقتصادی باعث خسارت‌های جانی نیز شد.

اگرچه سابقهٔ اوّلین تحریم اقتصادی ایران پس از انقلاب اسلامی به جریانات بعد از تسخیر لانهٔ جاسوسی امریکا بازمی‌گردد، امّا قطعاً مقطع زمانی پس از فتنهٔ ۸۸ نقطهٔ عطفی در تشدید تحریم‌ها علیه جمهوری اسلامی است.

یکی از ابعاد مهم سیاستِ مهار جمهوری اسلامی در دوران پسافتنه و درواقع یکی از نتایج مهمی که فتنهٔ داخلی کشور در عرصهٔ خارجی به بار آورد، همراهی قدرت‌های جهانی با آمریکا در برخورد با ایران بود. آمریکا پیش از فتنه و حتی در سال‌های اوج قدرت جنگ‌طلبان نومحافظه کار، از ضعف خود در اعمال فشار به ایران و نیز عدم توانایی برای جذب همکاری‌های بین‌المللی به ویژه از سوی روسیه و چین علیه ایران آگاه بود. همان‌گونه که جفری کمپ، اندیشمند امریکایی نیز اشاره می‌کند و می‌گوید: « مطلوب‌ترین ابزار مهار ایرانِ هسته‌ای، اتّخاذ تحریم چندجانبه با حضور چهار بازیگر روسیه، اتحادیهٔ اروپا، آمریکا و چین می‌باشد. زیرا به سرشکن شدن هزینه‌های مادّی و معنوی واشنگتن منجر می‌شود.» متأسفانه فتنهٔ ۸۸ با

کاهش اقتدار نظام و ایجاد چالشی ملّی، این فرصت را برای غرب فراهم نمود تا قدرت‌های جهانی را علیه ایران بسیج نماید. کلینتون در فصل دوم کتاب خاطرات خود با عنوان «انتخاب‌های سخت» دربارهٔ این موضوع نوشته است: « پس از اعتراض‌ها به نتیجهٔ انتخابات در سال ۸۸، آمریکا توانست کشورهای دیگر را برای اعمال تحریم‌های جدید علیه ایران همراه سازد. » نتیجهٔ عملی این امر، تصویب قطعنامهٔ ۱۹۲۹ شورای امنیت بود که در نتیجهٔ آن تمام تحریم‌های یک‌جانبه‌ای که به عنوان تحریم‌های فلج‌کننده و مؤثر از آن‌ها یاد می‌شود، براساس زیرساخت حقوقی که در این قطعنامه مطرح شده بود، اعمال شد. امّا این قطعنامه، اساساً نه یک قطعنامهٔ هسته‌ای است و نه با هدف واکنش نشان دادن به سیاست‌های هسته‌ای ایران اعمال شده است. این قطعنامه که دقیقاً در سالگرد فتنهٔ ۸۸ یعنی در ۲۵ خرداد ۱۳۸۹ مصادف با ژوئن ۲۰۱۰ تصویب شد، محصول تعامل راهبردی آمریکا و متحدانش دربارهٔ نحوهٔ

کمک به فتنهٔ ۸۸ در ایران بود. فتنه‌ای که رو به افول نهاده بود و یکی از خروجی‌های بازنگری استراتژیک آمریکا در سیاست خود دربارهٔ ایران به شمار می‌آمد. این فتنه گرچه یک اتفاق سیاسی تلقّی می‌شد، امّا اثرات بسیاری بر ذهن تصمیم‌گیران آمریکایی گذاشت و نهایتاً منجر به افزایش و تشدید تحریم‌ها و فشار اقتصادی علیه ایران شد. توجّه به این نکته که پروندهٔ هسته‌ای ایران مدت‌ها پیش از سال ۸۸ نیز مطرح بود، امّا هیچ‌گاه منجر به چنین تحریم‌های بی‌سابقه‌ای نشده بود، نقش فتنهٔ ۸۸ در تبدیل شدن تحریم‌های فلج‌کننده به استراتژی اصلی آمریکا در آن سال‌ها و اعمال تحریم‌های بی‌سابقهٔ بانکی علیه ایران را آشکارتر می‌کند. در واقع وقتی سیر تحوّل تحریم‌های آمریکا علیه ایران را بررسی می‌کنیم، درمی‌یابیم که نخستین و مهم‌ترین استدلالی که حامیان تحریم‌های جدید در آمریکا مطرح کردند و با تکیه بر آن به ضرورت تشدید تحریم‌ها پی بردند، این بود که اگر فشارهای اقتصادی بر مردم ایران متمرکز شود، نارضایتی ناشی از آن می‌تواند تبدیل به سرمایه‌ای اجتماعی برای جریان فتنه شود. امّا رویگردانی مردم از جریان فتنه آمریکایی‌ها را آزار می‌داد. در واقع روش‌های رسانه‌ای و عملیات روانی نیز نتوانسته بود بر بی‌اعتنایی و بلکه تنفّر مردم نسبت به این جریان، تأثیری بگذارد. در نتیجه، آمریکایی‌ها به این جمع‌بندی رسیدند که وارد کردن فشار اقتصادیِ بسیار شدید و بی‌سابقه، تنها روشی است که می‌تواند مردم را مجدّداً به خیابان‌ها کشانده و سبد خالی سرمایهٔ اجتماعی فتنه را پر کند.

تغییر ماهیّت تحریم‌ها، دقیقاً ناشی از این تحلیل بود که جریان فتنه در ایران، به رنج کشیدن مردم در حوزهٔ اقتصادی نیاز دارد. در همان مقطع هیلاری کلینتون، وزیر خارجهٔ آمریکا در پاسخ به سؤال خبرنگار واشنگتن پست که پرسیده بود: قطعنامهٔ ۱۹۲۹ شورای امنیّت علیه ایران چه اثر قابل توجّهی دارد؟ گفته بود: « این قطعنامه در حمایت از جنبش سبز صادر شده است. »جان مک کین، سناتور معروف آمریکایی نیز خرداد ۸۹ پس از تصویب قطعنامه، در بنیاد ملّی دموکراسی گفت: « بالاخره قطعنامهٔ تحریم‌های بیشتر علیه ایران به تصویب رسید... ما باید در کنار جنبش سبز بایستیم و لازم است اهداف آنان را اهداف خود بدانیم. منافع آنان منافع ماست و تلاش‌هایشان، تلاش‌های ما »

علاوه بر این، جان بولتون، مشاور فعلی امنیّت ملّی کاخ سفید و نمایندهٔ پیشین آمریکا در سازمان ملل، در مقطع فتنهٔ ۸۸ گفته بود: « ناآرامی‌های ایران در سال ۸۸ بود که گزینهٔ تحریم ایران را که بیش از دو سال از دستور کار خارج شده بود، مجدّداً به روی میز برگرداند. » کنت کاتزمن، کارشناس ارشد تحریم‌ها و مشاور کنگرهٔ آمریکا در فروردین ۸۹ در مصاحبه با پایگاه اینترنتی شورای روابط خارجی آمریکا گفته بود: « موقعیّت سیاسی داخلی ایران به دنبال انتخابات جنجالی ژوئن (بهار سال ۸۸)، اکنون عاملی جدید در محاسبات به شمار می‌رود. اگرچه جنبش اپوزیسیون در چند ماه گذشته تا حدودی خاموش شده است امّا این مسأله هنوز یک عامل تعیین‌کننده است و شما در لایحهٔ کنگره علیه ایران قطعاً شاهد آن هستید. » نیک‌آهنگ کوثر، مدیر مسئول و سردبیر وبگاه

خودنویس و روزنامه‌نگار ایرانی مقیم واشنگتن دی سی نیز یک فایل صوتی از مهدی هاشمی رفسنجانی منتشر کرد که در اظهاراتی پیرامون فعالیّت‌هایش در معارضه با نظام اسلامی می‌گوید:«ما تقسیم کار کرده‌ایم؛ هر کسی کار خودش را می‌کند... وظیفهٔ من به عنوان مهدی هاشمی این نیست که رسانه‌های خبری را کنترل کنم. من وظیفه‌ای برایم تعریف شده که آن را انجام می‌دهم.» نیک‌آهنگ کوثر دراشاره به روابط خود با مهدی هاشمی می‌گوید: « من و مهدی هاشمی بارها با هم در تماس بوده‌ایم. در یکی از موارد که به من زنگ زد، وقتی فهمید من در حال رفتن به واشنگتن هستم از من خواست تا راجع به بحث تحریم اقتصادی ایران کسانی را در آمریکا ببینم و می‌خواست بداند در واشنگتن چه کسانی هستند که بشود با ارتباط و تشویقشان تحریم‌های سنگین‌تری علیه مردم ایران تحمیل کرد. این برای من مسألهٔ عجیبی بود که مهدی هاشمی، پدر و خانواده‌اش در ایران باشد و بخواهد این بحث تحریم را از طریق آمریکایی‌ها پیگیری کند و البته با آدم‌های مختلفی نیز در این زمینه صحبت کرده بود. »

روزنامهٔ وال‌استریت ژورنال در ۲۰ نوامبر ۲۰۰۹ می‌نویسد: «طی بازدید مخملباف از واشنگتن، آقای مخملباف که سخنگوی کاندیدای ریاست‌جمهوری ایران، میرحسین موسوی است به اوباما پیام داده است پشتیبانی علنی خود را برای نیروهای دموکراتیک در ایران افزایش داده و به فشارهای مالی بر سپاه بیفزاید. آقای محسن مخملباف اعلام کرده است جنبش سبز ایران از تحریم‌های اقتصادیِ هدفمند پشتیبانی می‌کند.» این روزنامه در ادامه به نقل از مخملباف می‌نویسد«ما به تحریم‌های اقتصادی که فشار را بر ایران زیادتر می‌کند محتاجیم. ما می‌خواهیم اوباما بگوید او پشتیبان دموکراسی است. اگر چنین نگوید، طرفداران خود را در ایران از دست خواهد داد.»

نهایتاً سفر مخملباف که در اواخر سال ۱۳۸۸ انجام گرفته بود، مؤثّر می‌افتد و روز ۱۴ فروردین سال ۱۳۸۹ اوباما در گفتگو با شبکهٔ تلویزیونی CBS آمریکا می‌گوید: « همهٔ مدارک نشان می‌دهد تهران در تلاش برای دستیابی به توان تسلیحات هسته‌ای است. ایران با چنین توانایی‌ای می‌تواند زندگی را در خاورمیانه بی‌ثبات کند و رقابت تسلیحاتی را در منطقه به راه اندازد. من فکر می‌کنم ایدهٔ کنونی، افزایش فشارهاست. »در چنین موقعیتی در روز جهانی قدس سال ۸۸، جمع معدودی در یکی از خیابان‌های پایتخت گرد آمدند تا با روزه‌خواری در ماه مبارک رمضان و سر دادن شعار« نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران » ننگ دیگری بر پیشانی فتنه‌گران برای همیشهٔ تاریخ ثبت کنند. نکتهٔ قابل توجّه اینجاست که شعار« نه غزه، نه لبنان » روز قبل از راهپیمایی توسط سایت وزارت خارجهٔ اسرائیل رونمایی شده بود. این راهپیمایی ساختارشکنانه، گرایی مهم برای تشویق به تحریم بود. ده روز پس از این راهپیمایی، رابرت گیتس، رئیس سیا و وزیر دفاع دولت بوش که به اعتبار تجربیاتش در اتفاقی نادر و کم‌سابقه در دولت اوباما ابقاء شد، به شبکهٔ CNN گفت: « در حال حاضر به دلیل شکاف‌های عمیق در ایران، تحریم، اثر گذارتر از گذشته است. ما در حال حاضر شکاف‌هایی را در ایران شاهدیم که در سی سال گذشته بی‌سابقه است. مخالفان به جای پیگیری رأی خود، برخی سیاست‌های کلّی حاکمیت را هدف گرفته اند.»

با توجّه به آن چه ذکر شد، اساساً جنایت بزرگ جریان فتنه علیه ملّت ایران همان‌طور که مقام معظّم رهبری فرمودند، این بود که پروژهٔ فشار بر ایران را احیا و به‌شدت رادیکال کرد و دشمنی را که از امتیازگیری از ایران ناامید شده بود و به سمت امتیازدهی پیش می‌رفت، جری کرد و به جان ملّت انداخت. این جنایت از هر جرم دیگری بزرگ‌تر است و باید در صدر عناوینِ اتهامی سران فتنه قرار گیرد. فتنهٔ ۸۸ علاوه بر آن‌که قطعنامهٔ ضدّایرانی ۱۹۲۹ را در حمایت از جریان فتنه به مردم ایران تحمیل کرد، موضع مذاکراتی کشورمان را نیز تضعیف نمود.

پیش از آن، خاویر سولانا، مسئول وقت سیاست خارجی اتحادیهٔ اروپا در ماه‌های ابتدایی سال ۱۳۸۷ به ایران آمد و طرحی ارائه کرد که در آن برای اولین بار تعلیق غنی‌سازی از فهرست پیش‌شرط‌های مذاکره با ایران حذف شده و درخواست فریز (عدم گسترش تأسیسات) جای آن را گرفته بود. آمریکایی‌ها که تا آن زمان به دلیل عدم تعلیق تأسیسات غنی‌سازی در مذاکرات با ایران شرکت نمی‌کردند، تصمیم گرفتند برای اوّلین بار مستقیماً در مذاکرات حاضر شوند.

مذاکرات ژنو در اول اکتبر ۲۰۰۸ همزمان با پاییز ۸۷ ۱۳ در چارچوب این راهبرد جدید انجام شد و ویلیام برنز، معاون وزیر خارجهٔ آمریکا به نمایندگی از این کشور برای اوّلین بار مستقیماً در آن شرکت کرد. امّا نکتهٔ قابل تأمّل اینجاست که تیم غربی که تا آن زمان حریصانه در پی مذاکره و توافق با ایران بود، به یکباره میز مذاکره را ترک کرد و تا یک سال بعد از آن بازنگشت. مذاکرات ژنو که قرار بود یک ماه بعد برگزار شود، یک سال بعد در اوّل اکتبر ۲۰۰۹ برگزار شد. آن زمان این پرسش جدّی وجود داشت که چه چیز به یکباره رفتار مذاکراتی غربی‌ها را تغییر داد و آن را به تعطیلی کشاند؟ پاسخ این پرسش را محمّدعلی ابطحی در اعترافاتش پس از دستگیری در فتنهٔ ۸۸ مطرح کرد. وی از قول مهدی هاشمی گفته بود: «این اصلاح‌طلبان بودند که به اوبامّا پیغام دادند تا زمان انتخابات ریاست جمهوری در ایران صبر کند و مطمئن باشد در این انتخابات دوستانش در ایران به جای دولت نهم سر کار خواهند آمد.»

بدین ترتیب آمریکا که سخت احساس ضعف می‌کرد و در حال گرفتن یک تصمیم تاریخی برای کوتاه آمدن در مقابل ایران بود، این پیام را عمیقاً جدّی گرفت و تلاش کرد با کمک به پروژهٔ تبدیل انتخابات به کودتا از فروغلطیدن در باتلاق امتیازدهی به ایران اجتناب کند. آن‌ها تلاش کردند با افزایش فشار اقتصادی، شکاف بین مردم و حاکمیّت را زنده نگه‌دارند تا ایران در اثر فشارهای داخلی مجبور به تغییر رفتار به نفع آمریکا شود.

بدین ترتیب آمریکا که سخت احساس ضعف می‌کرد، این پیام را عمیقاً جدّی گرفت و تلاش کرد با کمک به پروژهٔ تبدیل انتخابات به کودتا از فروغلطیدن در باتلاق امتیازدهی به ایران اجتناب کند.

در حقیقت، روند مذاکرات با غرب که در آغاز سال ۸۸ رو به نهایی شدن و تثبیت حقوق ملّت ایران بود، به خاطر ماجرای فتنه دگرگون شد. فتنه، پالس تحریم‌های فلج‌کننده به جای توافق را به دشمن داد و پس از آن، دولتی که روی کار آمد که فاقد قدرت مذاکره و چانه‌زنی شده بود. به ویژه این‌که این دولت با جریان فتنه مرزبندی نکرده بود.

حال این سؤال مطرح می‌شود که با توجّه به این موضوع و هم‌چنین نقش قابل توجّه آن در عملکرد ضعیف اقتصادی دولت دهم و نهایتاً پیروزی جناحی که با شعار تعامل و مذاکره با دنیا به انتخابات ۱۳۹۲ وارد شد، کاسبان واقعی تحریم‌ها چه کسانی هستند؟ نکتهٔ پایانی این که ما به هیچ وجه دربارهٔ یک پدیدهٔ تاریخیِ تمام شده سخن نمی‌گوییم. مسألهٔ فتنهٔ ۸۸ و تبعات راهبردی آن برای امنیّت ملّی ایران موضوعی کاملاً زنده و به‌روز است. چرا که کشور همین حالا نیز با تبعات آن مواجه است. پس وقتی در مورد آن صحبت می‌شود نباید گمان کرد از یک پدیدهٔ تاریخی تمام شده سخن می‌رود. در واقع ما برای روشنگری و مبارزه با فتنه و فتنه‌گران دلایل زیادی داریم. چون فتنه را می‌توان یکی از بهترین ابزارها برای دشمنان دانست که در صورت تحقّق آن می‌توانند خسارات سنگینی را در کوتاه‌مدت و بلندمدت بر جامعهٔ اسلامی وارد نمایند و آن را از رسیدن به اهداف والای خود بازدارند. ◈

ایستاده در برابر فتنه‌ها

بررسی نقش رهبر انقلاب در مدیریّت بحران دی ماه ۱۳۸۸

حجت‌الاسلام محمّد باقری

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و روی کار آمدن نظامی برآمده از دل آن، دولت های سلطه گر تمام توان و ظرفیّت خود را به کار گرفتند تا این نظام نوپا که فارغ از تقسیمات رایج آن دوره حرف تازه ای برای گفتن داشت را از پا در بیاورند و در این راه هیچ تلاشی اعّم از جنگ و تحریم و تبلیغات سنگین رسانه ها فروگذار نکردند. یکی از گردنه های سخت نظام جمهوری اسلامی ایران در تقابل با دشمن، حوادث انتخابات ریاست جمهوری در سال ۸۸ بود. تهدیدی که این فتنه متوجّه حاکمیّت کرد به اندازه ای بود که توانست حتی طیف وسیعی از نخبگانِ طرفدار نظام را که امروزه با نام اصولگرایانِ خاموش شناخته می‌شوند نیز همراه خود کند.

فتنهٔ ۸۸ که جرقّهٔ آن با شعار تقلّب زده شد، اصلی‌ترین هدفی که دنبال می‌کرد براندازی نظام بود. هدفی که شعارهای معترضان پرده از آن بر می‌داشت. پرداخت به فتنهٔ ۸۸ از ابعاد مختلفی می‌تواند صورت بگیرد، مانند: ماهیّت اغتشاشات، نقش مردم در پایان دادن به فتنه، مواجههٔ نظام با فتنه گران، نقش رهبر انقلاب در خنثی سازی نقشه های دشمنان داخلی و خارجی، عملکرد صدا و سیما در آن زمان و مواردی نظیر این، امّا آنچه که قرار است در این نوشتار به آن بپردازیم نقش رهبر انقلاب در خاموش کردن آتش فتنه است. اگر بخواهیم ارزش و اهمیّت مدیریّت و اقدامات ایشان را در آن ایّام درک کنیم باید نمای کلّی از فتنه ۸۸ و ماهیّت آن در دست داشته باشیم. شعار تقلّب به عنوان اسم رمز شلوغی ها در واقع پوسته ای بود برای پنهان کردن باطن کسانی که می خواستند با این شعار، جمهوریّت نظام را زیر سوال برده و اقلیّت را بر اکثریّت حاکم کنند. هرچند که سردمداران فتنه افراد داخل نظام و حتی مسئولین سابق آن در سطوح بالا بودند امّا باید توجّه داشت که فتنه ۸۸ مبارزه ای بین نظام اسلامی و نظام سلطه بود نه مبارزه ای درون نظام، زیرا همانطور که اشاره شد هدف از آن حوادث، براندازی نظام بود نه صرف گرفتن حقّی که به ادعای فتنه‌گران پایمال شده بود. نکتهٔ قابل توجّهی که می‌توان به آن اشاره کرد این است که در اکثر کشورهای دنیا به محض اینکه احساس شود خطری نظام حاکم را تهدید می‌کند شرایط فوق‌العاده اعلام و کارها از مجاری عادی به مجرای امنیّتی منتقل می شود در حالی که در آن ایّام در جمهوری اسلامی ایران شاهد چنین وضعیّتی نبودیم.

در دو برههٔ زمانی می‌توان عملکرد رهبر انقلاب برای جلوگیری از ایجاد اغتشاشات و کنترل اوضاع کشور در روزهای فتنه را مورد بررسی قرار داد:

- از فروردین سال ۱۳۸۸ تا روز برگزاری انتخابات
- از روز برگزاری انتخابات تا پایان شلوغی ها

رهبری به عنوان فردی که در حکومت، نقش روشنگری و

حفظ چهارچوب‌های نظام را دارند، از ماه‌های قبل از برگزاری انتخابات تحرّکات دشمن را مورد رصد قرار داده و نسبت به هوشیار بودن در برابر دشمن و غفلت نکردن از کید آن‌ها بر اساس اصل «من نام لم ینم عنه» هشدارهای متعدّدی دادند. ایشان در روزهای قبل از برگزاری انتخابات به نکات مهمی اشاره کردند، از جمله اینکه انتخابات در جمهوری اسلامی نمایشی نبوده بلکه مظهر اراده و خواست مردم است. انتخابات درکشور نماد مردم‌سالاری دینی و امری واقعی است نه صرف نمایش دادن مردمی که پای صندوق‌های رأی می‌آیند و در آخر نیز اسمی که از درون صندوق ها خارج می‌شود خواست اکثریّت مردم نباشد. اگرچه این دقیقاً همان کاری بود که سران فتنه می‌خواستند. با توجّه به همین نکته همانگونه که رهبر انقلاب بیان کردند، انتخاب در نظام اسلامی با مردم است . و رهبری نیز گزینهٔ مورد نظر خود را نه اعلام می‌کنند و نه لازم است که مردم آن را مراعات کنند. اتفاقاً یکی از دستاویزهای صحنه گردانان اغتشاشات در آن روزها همین مسئله بود که حمایت رهبری از خدمتگزاران را اعلام موضع انتخاباتی ایشان می‌دانستند. در صورتی که پشتیبانی از هر کار صحیح و تشویق به آن را نه تنها رهبر جامعه بلکه هر شخص منصفی وظیفهٔ خود می‌داند. تقریباً سه ماه قبل از برگزاری انتخابات هجمه‌های شدیدی نسبت به سالم بودن انتخابات از طرف رسانه‌های خارجی و همچنین عدّه ای از مزدوران و غافلان داخلی صورت می‌گرفت. به همین منظور در مقابل پروپاگاندای دشمن و برای اطمینان بخشی به ملّت، رهبر انقلاب صحّت و سلامت انتخابات های گذشته را یادآور شده و اشاره کردند اگر مشکلی پیش بیاید برای برطرف شدنش راه های قانونی وجود دارد. از دیگر توصیه های ایشان به مردم، حضور فعّال و پرشور در انتخابات در جهت تحکیم پایه‌های نظام خود و همچنین پرهیز از اصطکاک و اغتشاش در ابراز علاقه و طرفداری از نامزد مورد نظر خود، بود. ایشان با مشخّص کردن معیارهای نامزد اصلح و کسی که همسو با اهداف دشمن نباشد، فضا را برای انتخاب آگاهانه و تشخیص درست مردم فراهم نمودند. رهبر انقلاب به مسئولان کشور، برای برگزاری انتخاباتی پرشور و سالم، باز بودن دست نامزدها

برای انجام تبلیغات و ایجاد فضایی برای انتخاب آزادانهٔ مردم تأکید داشتند. از طرفی به نامزدها نیز این تذکّر را دادند که انتخابات در نظام اسلامی هدف و ابزار قدرت طلبی نیست بلکه وسیله ای است برای خدمت به مردم و بالا بردن توان کشور در جهت رضایت خدای متعال. امّا مهم‌ترین پیامی که از طرف رهبر انقلاب قبل از انتخابات مخابره شد، این بود که ایستادگیِ ایشان در پای اصول نظام با فشار آوردن از طرف قدرت‌ها و جناح‌ها خدشه پذیر نبوده و ایشان در حمایت از آن کسی که مردم برگزینند کوتاه نخواهند آمد. رهبر انقلاب با این پیام، به اصطلاح آب پاکی را روی دست آن دسته از افراد ریختند که گمان می‌کردند با تحت فشار قرار دادن نظام می‌توانند کشور را مختل کرده و در منگنه قرار دهند. نقش آفرینی ویژهٔ رهبری بعد از برگزاری انتخابات نیز ادامه داشت. اقداماتی که باعث شفّاف سازی فضای غبارآلود آن روز شد. از مسائل مهم پس از اتمام هر انتخاباتی مدیریّت هیجانات ناشی از آن بوده، خصوصاً اگر رقابت، خیلی جدّی باشد. این کار توسط رهبر فرزانهٔ انقلاب به خوبی انجام گرفت.

ایشان بعد از شنیدن ادّعای تقلّب در انتخابات که توسط میرحسین موسوی مطرح شده بود، در دیداری که با او ترتیب می‌دهند، از او درخواست می‌کنند که شکایتش را در چهارچوب قانون پیگیری نماید. به علاوه بیان می‌کنند که اگر مستندات، نشان‌دهندهٔ تقلّب گسترده و تاثیرگذار در انتخابات باشد مانعی برای انحلال انتخابات وجود ندارد. اگرچه این درخواست مورد پذیرش میرحسین موسوی قرار گرفته بود ولی در میدان عمل بر خلاف آن عمل کرد. پس از آن، برگزاری جلسه با اعضای ستادهای انتخاباتی و شنیدن حرف‌های آنان به عنوان کسانی که مدیریّت فضاهای تبلیغاتی را در دست داشتند و در واقع حلقهٔ وصل بین نامزدها و طرفدارانشان بودند، تأثیر بسزایی در آرام کردن فضا داشت. رهبر انقلاب با دستور تمدید یک هفتگی رسیدگی به شکایات، عملاً حجّت

را برای بهانه‌جویی معترضان تمام کردند و برای اطمینانِ خاطر طرفداران نامزدهای معترض، حتی از برخی اختیارات کمتر استفاده شدهٔ خود هزینه کردند. امّا پافشاری ایشان بر قانون‌گرایی و کوتاه نیامدن در مقابل اغتشاش‌گران و فتنه‌گران از اقدامات مهمی بود که اگر این مهم انجام نمی‌گرفت، ساختار قانون شکسته شده و پس از آن قانون فصل الخطاب نبود؛ بلکه داد زدن خواسته ها در کف خیابان نتیجهٔ انتخابات را مشخّص می‌کرد. همچنین ابطال انتخابات در آن سال، جمهوریّت نظام را زیر سوال برده و سر آغازی برای دیکتاتوری در نظامی با اسم اسلام می‌شد. رهبرانقلاب برای تحقّق این مهم نیز به نخبگان تأکید داشتند که علاوه بر اینکه خودشان باید تسلیم قانون باشند، فرهنگ قانون گرایی را نیز به بدنهٔ جامعه تزریق کنند.

از دیگر اقدامات مهم ایشان تقسیم موضوعات و مسائل مطرح کشور به اصلی و فرعی بود. ایشان برگزاری انتخابات و حضور پرشور مردم پای صندوق های رأی و به تبع آن به نمایش گذاشتن مردم سالاری دینی را مسئلهٔ اصلی کشور دانستند و با این کار اجازه ندادند که حواشی کم ارزش و مسائل فرعی بر این نقطهٔ قوّت نظام سرپوش بگذارد و باعث بی‌توجّهی افکار عمومی به آن شود. بعد از آن، برگزاری مراسم تحلیف و تنفیذ رئیس جمهور در وقت خود و تعطیل نکردن امور جاری کشور این پیام را داشت که کنترل اوضاع از دست خارج نشده و نظام جمهوری اسلامی ایران توانسته بر موانع سر راه خود فائق بیاید. این اقدامات، تنها تعداد محدودی از اقدامات صورت گرفته توسط رهبر حکیم انقلاب در ایّام انتخابات و پس از آن بود که اگرچه به بخش بسیار کمی از آن ها پرداخت شد امّا همین کم، نقش برجسته و اثر گذار رهبر انقلاب به عنوان بالاترین مقام تصمیم‌گیر کشور را در مهار آشوب بسیار پیچیده‌ای که در تعدادی از کشورهای دنیا منجر به سرنگونی دولت حاکم و روی کارآمدن جریانات غرب‌گرا شده بود، به وضوح نشان می‌دهد. مدیریّت هوشمندانهٔ فضای پرالتهاب آن روزهای کشور، نمونهٔ برتری از خرد حکمرانی را نشان داد. به گونه ای که کشور، علی رغم هزینه زایی های جریان آشوب‌گر، از آن برههٔ سخت به سلامت عبور کرده و موجب حیرت ناظران و صاحب‌نظران داخلی و بین المللی و حتی دشمنان قسم خوردهٔ جمهوری اسلامی ایران شد. حوادث سال ۱۳۸۸ از جنبه های مختلف دارای مسائل و تجربه‌های پرارزش است که بازخوانی آن وقایع را هرچه بیشتر، مهم می‌سازد.

علّامه و تکلیف محوری

مصاحبه با حجت الاسلام نصرالله پژمان‌فر، عضو مرکزی جبههٔ پایداری پیرامون شخصیّت سیاسی علّامه مصباح یزدی (رحمت الله علیه)

مرحوم علّامه مصباح یزدی (رحمت الله علیه)، به عنوان یک شخصیّت چند بُعدی، علاوه بر حضور مؤثّر در عرصه های علمی نظریه پردازی، در زمینهٔ سیاست ورزی نیز حضوری فعّال و قابل توجّه داشت. به خصوص آنکه با طرح نظریّات جدید در این حوزه و تطبیق آن‌ها با مسائل سیاسی روز به عنوان یک چهرهٔ نام‌آشنا در این عرصه شناخته می‌شد. رفتار سیاسی آیت الله مصباح، مانند هر شخصیّت دیگری دارای نقاط قوّت و ضعفی است که موافقان و منتقدان خودش را دارد که همواره بحث های متعدّدی را در این زمینه بیان نموده اند. از همین رو، در جهت پرداخت بیشتر به شخصیّت سیاسی و بررسی عملکرد و موضع گیری های این عالم فرزانه، در ایّام رحلت ایشان گفتگویی داشته ایم با یکی از افراد نزدیک و هم جهت با مشی سیاسی ایشان، جناب حجت الاسلام نصرالله پژمان‌فر، عضو مرکزی جبههٔ پایداری و نمایندهٔ مردم مشهد و رئیس کمیسیون اصل نود در مجلس شورای اسلامی.

بسم الله الرحمن الرحیم

۱ ضمن عرض سلام و احترام.
در ابتدای گفتگو خوب است درباره‌ی ادّعای عدم حضور علّامه مصباح یزدی در دوران مبارزات و پیروزی انقلاب اسلامی بفرمایید که اوّلین بار این مسأله چگونه و توسّط چه جریانی وارد فضای رسانه‌ای کشور شد؟

بسم الله الرحمن الرحیم

با سلام و خسته نباشید خدمت شما.

یکی از مهم‌ترین ویژگی های مرحوم آیت الله مصباح این بود که ورودشان در همهٔ عرصه‌ها چه در عرصهٔ مسائل علمی، چه مسائل سیاسی-اجتماعی و ما بقی زمینه هایی که ایشان در دورهٔ حیات خود، برکات فراوانی را در آن‌ها ایجاد کردند، تکلیف‌محوری بود. اگر بخواهیم مهم‌ترین ویژگی را در عمل ایشان بررسی کنیم، پیوست اعتقادی‌ای بود که ایشان برای کارهای خود داشتند. اگر به یک موضوعی ورود پیدا می‌کردند، حتماً بر اساس احساس تکلیف بود. ایشان، هم در دوران قبل از پیروزی انقلاب و در زمانی که حضرت امام (رحمت الله علیه) در قم بودند و هم بعد از آن که موضوع تبعید امام (رحمت الله علیه) به عراق پیش آمد، موضع گیری‌های مختلف داشتند. اسنادی که از ناحیهٔ ساواک دربارهٔ برخورد با علّامه مصباح بوده و چند مورد دستگیری‌هایی که در

مورد ایشان دارند، شاهد بر این است که ایشان یکی از مؤثّرترین افراد در جریان انقلاب بودند. بهترین دلیل برای این موضوع هم لُجنه و گروهی بود که بر اساس تفکّر دینی و انقلابی در قم، مدرسه‌ای را تشکیل دادند که مدرسهٔ حقّانی نام داشته و یکی از عوامل مؤثّر در تشکیل آن مدرسه ایشان بودند. اگر چه بر اساس عللی ایشان نتوانستند و نخواستند این همراهی را با بعضی از هم‌فکران خودشان داشته باشند و ادامهٔ فعالیّت‌های علمی خودشان را در مرکز دیگری بردند و در مجموعهٔ دیگری انجام دادند امّا همین هم نشان دهندهٔ این بود که هم نیروهای انقلابی ایشان را به عنوان یک جریان ساز در حوزهٔ علمیّه قبول داشتند و هم در بین شاگردانی که تربیت کردند، تواستند این تأثیر عمیق را بگذارند. تأثیرات عمیق و حضور تکلیف‌مدارانهٔ ایشان، خصوصاً در دههٔ هفتاد در ارتباط با فتنه‌های گسترده‌ای که به اسم جریانات اصلاحات در کشور شکل گرفته بود و به جامعه، آسیب عمیقی زده بود و شکافی ایجاد کرده بود، باعث شد که بعضی جریان‌ها این چنین شبهاتی را مطرح کنند، برای این‌که بتوانند ایشان را ترور شخصیّتی کنند. امّا این ناشی از ضعف آنها در پاسخ‌گویی در حوزه‌هایی که با ایشان وارد جدال می‌شدند بود. ایشان دفاع‌های متعدّدی از مبانی انقلاب کردند. آثار ایشان در ارتباط با تقویّت بنیهٔ جامعهٔ دینی در کنار شخصیّت‌های دیگری که در این موضوع آثار علمی و مبارزاتی داشتند مانند شهید مطهّری، دفاع همه جانبه از مبانی دینی و انقلابی و پاسخ به شبهات این حوزه بود. این‌ها دفاع از انقلاب و دفاع از دین بود. به واسطهٔ این فعالیّت ها، توانستند در این موضوع کاری بکنند که یک جریان بسیار باطلی که در قبل از انقلاب و در اوایل انقلاب بسیار ریشه دوانده بود، یعنی جریان کمونیست‌ها و مهم‌ترین و قوی‌ترین تشکّل آنان، یعنی توده‌ای‌ها از بین بروند. مناظره‌ای که بین ایشان و آقای طبری صورت گرفت که در آن مناظره مسائل مفصّلی مطرح شد و نه تنها ایشان در این موضوع تسلیم نشدند بلکه طبری که جریان ساز توده‌ای‌ها و کمونیست‌ها نه تنها در ایران بلکه در منطقه بود و کشورهای مختلفی بر اساس گرایشی که در او ایجاد شده بود از این فرد بهره‌برداری فکری می‌کردند، مسلمان شد و اقرار به اسلام کرد. در واقع ایشان به بخشی ورود می‌کرد که کمتر کسی ورود پیدا می‌کرد و کمتر کسی توان مبارزه در آن بخش را داشت؛ یعنی مراقبت کردن و مواظبت کردن از کیان اعتقادی نظام جمهوری اسلامی ایران.

۲ اختلاف اصلی ایشان با جریان روشنفکری دینی را چه مسئله‌ای می‌دانید؟ عملکرد ایشان را در تقابل فکری با این جریان، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

جریان روشنفکری در طول مدّت حضورش در ایران تمام تلاشش این بوده که دین را یک جریان فردی و غیراجتماعی نشان بدهد و اساساً دین را در یک انزوایی که امروز در جامعهٔ غرب قرار دارد و مسیحیّت را در یک چارچوب بسیار محدودی قرار داده است، حفظ کند و نگه دارد. ایشان در مقابل این جریان مبارزه کردند و نشان دادند اسلام، یک تمّدن و ریشه‌های عمیقی در حوزهٔ برنامه‌ریزی برای نیازهای انسان در بخش‌های مختلف دارد و می‌تواند پایه گذار یک تمّدن نوین باشد که در مقابل ادّعاهای پوسیدهٔ مکاتب غربی، بشر را به خودش جذب و جلب کند. مرحوم علّامه تلاش زیادی در این زمینه داشتند و به همین دلیل هم در مقابل ایشان می‌ایستادند و هجمه می‌آوردند که در واقع بتوانند جریان پلورالیسم را در جامعه حاکم بکنند و دین را به عنوان یک جریان فردی و کاملاً شخصی القاء کنند. ایشان دین را یک جریان حاکمیّتی می‌دانستند و به همین دلیل به ابعاد این موضوع می‌پرداختند و عمدهٔ درگیری فکری ایشان با روشنفکران، همین مسئله بود.

۳ ورود ایشان به مسایل سیاسی روز را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا معتقدید می‌توان تفکیکی میان شخصیّت علمی و شخصیّت سیاسی ایشان قائل شد؟

حضرت آیت الله مصباح اساساً یک شخصیّت بودند که در همان شخصیّت، یک رفتار واحدی بر اساس اصول فکری خود انجام می‌دادند. اگر در عرصهٔ علمی فعالیّت‌هایی کردند و توانستند ادامه دهندهٔ دیدگاه مرحوم علّامه طباطبایی باشند که بتوانند بر اساس مبانی فلسفی از دین حمایت بکنند و فلسفهٔ اسلامی را برای حفظ کیان اعتقادات اسلامی به عرصهٔ عموم و آحاد مردم بیاورند، تماماً بر اساس همان نگاه تکلیف‌مدارانه بود. این اتّفاق قبل از مرحوم علّامه طباطبایی وجود نداشت. فلسفه یک جریان علمی بود که فقط در مراکز و گفتگوهای علمی برای خود جایگاه داشت امّا اینکه علّامه طباطبایی فلسفه را به زبان فارسی، روان و قابل فهم برای مردم گفتند به جهت این بود که بتوانند اعتقادات خودشان را در مقابل هجمه‌های گسترده‌ای که جریان مارکسیسم در ایرانِ ما و دنیا ایجاد کرده بود حفظ

کنند. مرحوم علّامه مصباح، علی رغم اینکه این توانایی را در بخش‌های مختلف داشتند؛ یعنی ایشان می‌توانستند مثل بسیاری از فقهایی که الان موجودند بلکه بسیار قوی‌تر از آن‌ها در عرصهٔ فقه، متمرکز شوند و یکی از مجتهدین تراز اول در دورهٔ خودشان باشند امّا تکلیف، ایشان را به سمت دفاع از دین در عرصه‌ای که لازم بود، سوق داد.

با این وجود کاری کردند که امروز ما آثار ایشان را در داخل و خارج کشور به عنوان آثاری می‌شناسیم که کاملاً به افکار و آراء فقها عمق می‌بخشد. موضوع ورود به عرصهٔ سیاست هم به همین شکل بود. از دیرباز در حوزهٔ علمیّه، خیلی ها تلاش می‌کردند که اسلام را به عنوانِ یک دین جدای از سیاست القاء کنند و آن چیزی که امام (رحمت الله علیه) فرمودند که:« در مدرسه فیضیّه، فرزند خردسالم، مرحوم مصطفی از کوزه‌ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند؛ چرا که من فلسفه می‌گفتم»؛ به همین خاطر بود. براساس نگاه مثبتی که امام (رحمت الله علیه) هم به فلسفه داشتند و هم به عرصه‌های سیاسی ورود می‌کردند، آن افراد این نوع برخورد را داشتند. علّامه مصباح هم با همین وضعیّت آمدند در عرصهٔ سیاست. با همان مبنایی که شهید مدرّس فرمود:« سیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ماست»؛ ورود پیدا کردند. ایشان در این عرصه با آن تفکیکی که جریان انحرافی اصرار و تلاش داشتند در مسیر دین ایجاد کنند و دین را کاملاً از سیاست جدا بکنند، مبارزه کردند و این دو را با هم ممزوج کردند. لذا شاید یک بخش از هجمه‌ها به این دلیل بود که ایشان معتقد به این بود که دین از سیاست جدا نیست و به همین دلیل توانسته بودند این شبهه را در بین آحاد مردم در داخل و خارج کشور برطرف بکنند و به همین دلیل هم هجمه‌ها نسبت به ایشان زیاد بود.

٤ دربارهٔ ورود ایشان به عرصهٔ مسائل سیاسی روز آیا مشی و کنش ایشان را بدون خطا و اشتباه می‌دانید؟ آیا ادّعای انحصار ایشان در یک حزب سیاسی خاص را صحیح می‌دانید؟

هیچ کسی در این دنیا معصوم نیست و اینکه ما به کسی بگوییم معصوم است و تمام رفتار و برداشت و آثاری که ایجاد کرده است به دور از هرنوع خطا باشد، ادّعای باطلی هست. منتهی همانطور که اشاره شد، مشی ایشان در تمامی اقداماتی که می‌کردند بر اساس وظیفه‌مداری بود و به همین دلیل هم در اعتقادات ما این موضوع مطرح می‌شود که اگر کسی براساس تکلیف وارد کاری بشود و وظیفهٔ خودش را تشخیص بدهد و اقدام کند، اگر مصاب باشد اجر می‌برد و اگر خطاکار باشد، باز هم صاحب اجر است چون محوریّت رفتار او تکلیف بوده است. اگر بنده بخواهم به‌عنوان کوچک‌ترین شخص، به کم‌ترین ارتباط بین آن دریای رفتارها و آثار علمی ایشان اشاره کنم، مهم‌ترین ویژگی ایشان را این می‌دانم که اساساً من ندیدم کاری را ایشان انجام بدهند که در آن رویکرد تکلیفی نباشد. در همین موضوع خاطره‌ای از ایشان نقل می کنم: یکی از دوستان به ایشان گفته بودند که شما با توجّه به فلان موضوع چرا یک کاری انجام نمی‌دهید؟

ایشان با یک مثالی پاسخ دادند؛ فرمودند:« این باغبانِ این مؤسسه را واقعاً باید مؤاخذه کرد که چرا وقتی این اتفّاق می‌افتد، ایشان هیچ بیانیه‌ای نمی‌دهد و اظهار نظر نمی‌کند.» در واقع خواستند این را بگویند برای خودشان شأنی قائل نبودند و خودشان را در این موضوعات کسی نمی‌دانستند و می‌ایستادند تا بزرگترها اظهار نظر کنند و خودشان را با آنها هم‌سو کنند. ما که به محضر ایشان مشرّف می‌شدیم و مسائلی را مطرح می‌کردیم و حتی اگر تقاضای دعا می‌کردیم می‌فرمودند:« ما وظیفه داریم که در حقّ هم دعا کنیم امّا من کسی نیستم دعا کنم، شما دعا کنید.» این رفتار ایشان تصنّعی نبود و واقعاً شأنی برای خودشان قائل نبودند. اگر هم در مسئله‌ای ورود پیدا می‌کردند به خاطر احساس مسئولیّت بود. ورود ایشان در عرصهٔ علم و سیاست براساس همین مشی و منش واحدی بود که در ایشان وجود داشت. ایشان در ارتباط با مسائل مختلف، خودشان را منحصر به یک مجموعه نکردند. به خاطر این که ایشان مرجع بسیاری از افراد بودند و افراد

بسیاری از ایشان نظر می‌گرفتند و بر اساس نظر ایشان برای خودشان احساس تکلیف می‌کردند. این افراد فراوان بودند. خیلی از شخصیت‌های مختلفِ داخل و خارج کشور از ایشان دعوت می‌کردند. به عنوان مثال سیّد حسن نصرالله از ایشان دعوت کردند که به لبنان بروند و ایشان به لبنان رفتند و نشست‌هایی داشتند و تأثیراتی گذاشتند. امّا این جریان سیاسی که مد نظر است به دلیل اعتمادی که به ایشان داشتند و به دلیل درجهٔ بالایی از علم و تقوا که در ایشان وجود داشت، به این نتیجه رسیدند که در کنار منویّات مقام معظّم رهبری (مد ظلّه العالی) که محور بودند و هستند، مرحوم آیت الله مصباح را به عنوان کسی که به ایشان دسترسی داشته باشند و مسائل خودشان را تطبیق بدهند و کنترل کنند، محور قرار دادند.

۵ در پایان خوب است در مورد ایدهٔ اصلی و چگونگی شکل‌گیری دوره‌های طرح ولایت توضیحی بفرمایید؟

یکی از ویژگی‌های بارز علّامه مصباح این بود که هرجا احساس مسئولیّت می‌کردند، در آنجا سر از پا نمی‌شناختند و همه کارهای خودشان را تحت‌الشّعاعِ آن کار قرار می‌دادند. یکی از دغدغه‌های ایشان، کف جامعه بود. مردمی که داشتند زندگی می‌کردند و دچار یک‌سری آسیب‌های عمیق فکری و اعتقادی شده بودند. جوانانی که ظواهر دینی و اسلامی را داشتند امّا آشنایی آنها با دین، کاملاً تحت تاثیر جریانات انحرافی قرار گرفته بود. ایشان می‌گفتند ما برای این موضوع باید یک اقدامی بکنیم. مهم‌ترین اقدام ایشان برای این مسئله این بود که رفتند سراغ مرجع و گروه‌هایی که هم پذیرش مسائل برای آن‌ها آسان باشد و هم تاثیرگذاری آن‌ها در حال و آیندهٔ جامعه، بالا باشد. به همین خاطر طرح ولایت را برای دانشجویان پایه‌گذاری کردند. دانشجویان کسانی بودند که تشنهٔ معارف بودند و همین معارفی که با هجمه‌های روشنفکری در ایران مواجه شده بود را به زبان ساده برای آن‌ها تبیین می‌کردند. دفاعیّات ایشان هم در مطالبی که بیان می‌کردند، مکتوب شد و در موقعیّت‌های مختلف، اصلاحاتی انجام شد که نهایتاً به این پختگی رسید که این مجموعه، امروز می‌تواند به عنوان مرجع نیاز جوانان در مسائل مختلف باشد. امروز جامعهٔ جوان ما باید بتواند در یک فضای رفت و آمد و جابجایی دیالوگ‌ها، در یک فضایی که همهٔ نیازها در موضوعات و مسائل معرفتی، اخلاقی و اعتقادی بتواند تبیین بشود، این مسائل را بشنود و پاسخ بگیرد. این اثر توانست در بین صدها هزار نفر از افراد جامعه مصونیّتی ایجاد کند. آنها کسانی هستند که در این دوره‌های طرح ولایت شرکت کردند و در مقابل این همه شبهاتِ پیش‌رو که برای آنها ایجاد شده است واکسینه شدند. آثار ایشان توانست یک اثر بسیار گسترده در مقابل جریانات انحرافی بگذارد که جوانان ما را از مسیر جریانات مادّی گرایی حفظ کند. آثار بابرکتی بود که از ایشان برای ما مانده است و قطعاً هم بعد از حیات ظاهری ایشان، باقی خواهد بود. البته در پایان عرض کنم که بنده فکر می‌کنم، حوزه‌های علمیّه از این موقعیّتی که خداوند در اختیار آنها قرار داده بود به خوبی استفاده نکردند. اگرچه ایشان تمام تلاش خودشان را انجام دادند امّا حوزه‌های علمیّه، استفاده نکردند. امروز هم حوزه می‌تواند برنامه‌ریزی کند برای اینکه بتواند یک نگاه عمیق در طلّاب در مقابل این شبهات فکری و اندیشه‌ای ایجاد کند. باید این را در بخش‌های مختلف برنامه‌ریزی کند و در برنامه‌ها بیاورد. هم‌چنین لازم می‌دانم که برنامهٔ موثّقی برای دانش‌آموزان طرّاحی شود تا در مقابل این هجمه‌هایی که با گستردگی فضای مجازی ایجاد شده است بتواند یک حمایت و مصونیّت فکری و اعتقادی ایجاد کند.

جامعه

مرگ خاموش یک کشور

مرگ خاموش یک کشور

تأملی در آسیب‌های اجتماعی و سیاسی پیری و کاهش جمعیّت

محسن عزیزی

در طول تاریخ و در اعصار متخلف تمّدن بشری، جمعیّت یکی از ارکان اساسی و عوامل مهم رشد و پیشرفت کشورها بوده است. چه بسا کشوری بدون منابع زیرزمینی و روزمینی خاص، با استفادهٔ صحیح و اصولی از جمعیّت خود، بتواند کمبودها و محدودیّت‌های ناشی از کمبود منابع را جبران کند.

آن‌چه در موضوع جمعیّت مهم است، توجّه شایسته به نیروی انسانی و حفظ کرامت اوست. نگه‌داری جمعیّت در حالت جوان، امری لازم و ضروری برای هر کشور است؛ چرا که موفقیّت‌ها و تحوّل‌ها به دست جوانان محقّق خواهد شد. هم‌چنین جمعیّت از اصلی‌ترین شاخصه‌های قدرت و ثروت هر کشور است.

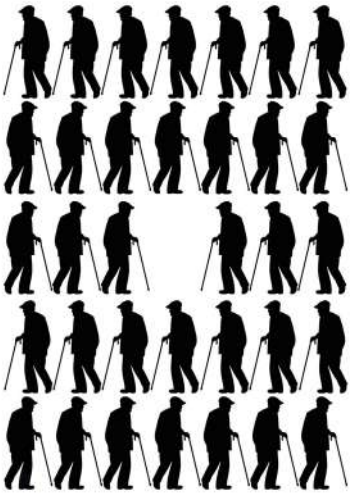

از عمده عوامل موفقیّت تمّدن‌های بزرگ، جمعیّت جوانی است که با تلاش شبانه‌روزی خود، اهداف مدّ نظرشان را محقّق کرده‌اند. در ادیان الهی، انسان از جایگاه والایی برخوردار است و حفظ و بقای این جایگاه از اصول اولیّه محسوب می‌شود. در اسلام، انسان اشرف مخلوقات و خلیفة اللّه معرفی شده و افرادی که از فرزندآوری جلوگیری کرده و یا از ترس فقر، فرزند خویش را می‌کشند، مذمّت بسیار شده‌اند و این عمل از گناهان کبیره شناخته شده است. خداوند در قرآن فرزندآوری را از مجاهدت‌های بزرگ می‌شمارد و از مسلمانان خواسته است تکثیر نسل کنند و زیاد شوند و نیز گوشزد می‌کند که گنجایش زمین را برای مردگان و زندگان، کافی قرار داده است.

جمعیّت، شاخصی است که بر دیگر مؤلفه‌های حاکمیت مانند سیاست، اقتصاد و فرهنگ تاثیر دارد. قدرت‌های استعماری همواره از افزایش جمعیّت کشورهای جهان سوم، احساس خطر کرده و اهداف پلید خود را در خطر می‌بینند. لذا برای کنترل و مدیریّت جمعیّت این کشورها، سیاست‌ها و برنامه‌هایی اتّخاذ می‌کنند تا افزایش قدرت جمعیّت این کشورها، سیاست‌های استعماری آنان را کم‌اثر نکند یا به کلّی از بین نبرد. به این ترتیب « سیاست تحدید نسل» در جهان و از جمله در ایران با هدف سلطه‌جویی ولی با ظاهری بشردوستانه، توسط سازمان بین‌الملل و تحت حمایت آمریکا و دیگر کشورهای هم‌پیمانش اجرا شد.

اجرای این سیاست قبل از انقلاب اسلامی با توجّه به بافت فرهنگی جامعه، توفیق چندانی نیافت و نهایت نرخ رشد جمعیّت را از ۳.۱ به ۲.۷ درصد کاهش داد. بعد از انقلاب با توجّه به توقّف موقّتی این سیاست و افزایش میزان امید به زندگی، رفاه عمومی و عوامل دیگر، نرخ رشد از ۲.۷۱ به ۳.۹۱ درصد افزایش یافته بود و آمارها خبر از روند افزایشی آن داشت. لذا مسئولان وقت برآن شدند که برای جلوگیری از «انفجارجمعیّت» در آیندهٔ نزدیک با اجرای سیاست تحدید نسل، تناسب بین جمعیّت و امکانات را مدیریّت کنند. در این گیرودار وام‌های مشوّق سازمان بین‌الملل، اعتماد به آمار غیردقیق رشد جمعیّت و پژوهش‌های انجام شده برای اثبات شعار« فرزند کمتر، زندگی بهتر» از عوامل دیگر اجرا و ثبات آن بود. اجرای سیاست تحدید نسل با هدف رساندن نرخ رشد به ۴.۰ درصد در دههٔ ۸۰ و آمادگی جهت ایجاد امکانات رفاهی برای نسل آینده در سال

۱۳۷۲ به صورت رسمی با تصویب مجلس آغاز شد.

بنابر فرمودهٔ رهبر انقلاب اسلامی، هر چند اتّخاذ این سیاست در آن زمان لازم بود، ولی اهداف آن در همان اواسط دههٔ ۷۰ به ثمر رسید و نیاز به توقّف آن بود. امّا متأسفانه این سیاست نه تنها با به هدف رسیدن، در همان دهه متوقّف نشد بلکه با به پایان رسیدن زمان قانونی آن، علی‌رغم توصیه و تذکر کارشناسان دلسوز، با اصلاحی جزئی تمدید هم شد.

جالب است بدانیم که عملکرد جمهوری اسلامی در دنیا برای کاهش نرخ رشد جمعیّت تقریباً بی‌نظیر بود. یعنی کاری که در بعضی کشورها در طول صد سال صورت می‌گرفت در ایران، با فرهنگ‌سازی در قریب به یک دهه صورت گرفت. موفقیّت این سیاست به قدری بود که تعجّب مسئولان سازمان جهانی بهداشت را برانگیخت و به ایران جایزهٔ جهانی جمعیّت اهدا شد و نیز از ایران درخواست شد تا روش‌های کاهش نسل خود را به دیگر کشورهای در حال توسعه، آموزش دهد. با ادامهٔ این سیاست، نرخ رشد جمعیّت در سال ۱۳۹۸ به ۱.۲ درصد یعنی کمتر از سطح جانشینی ۲.۱ درصد رسید. یعنی در ازای ۲۰ والد، ۱۸ فرزند یا کمتر وجود داشت. در صورتی که برای جلوگیری از روند کاهشی جمعیّت، لااقل باید به همان تعداد، والد یا بیشتر از آن فرزند وجود داشته باشد. ارزیابی‌ها نشان می‌دهد که رشد جمعیّت تا سال ۱۴۲۰ به صفر خواهد رسید و بعد از آن روند کاهشی خواهد گرفت و ایران به سمت کهن‌سالی خواهد رفت و نهایتاً در سال ۱۴۳۰ پیرترین کشور منطقه خواهد شد. به این ترتیب جمعیّت ایران در سال ۱۴۸۰ به ۳۰ میلیون نفر خواهد رسید که ۴۲ درصد آن، بالای ۶۵ سال خواهند داشت. هم‌چنین خانوار در طول سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۹۵ ایران از نرخ ۵.۱ به ۳.۳ درصد کاهش یافته که نشانهٔ کم‌شدن حجم خانوارهای ایرانی است. گروه سنی زیر ۱۵ سال از ۴۵ درصد در کلّ جمعیّت در سال ۱۳۶۵ به ۲۴ درصد در سال ۱۳۹۵ تنزّل پیدا کرده است. کاهش ۵۰ درصدی جمعیّت جوان در سال‌های اخیر، بیانگر خروج جمعیّت ایران از حالت جوانی است. کاهش نیروی انسانی، افزایش مهاجران خارجی و از همه مهم‌تر تهدیدهای فرهنگی و امنیّتی، آسیب‌های مهمی هستند که باید مورد توجّه مسئولان قرار گیرند. بی‌تردید در صورت غفلت مسئولان از پیری جمعیّت، بحران‌های حادّی پیش خواهد آمد که تبعات آن در بلندمدت غیرقابل چشم‌پوشی و جبران است.

به عنوان مثال در ۴۰ سال آینده، سالی ۵ میلیون سالمند در ایران فوت می‌کنند و نیز شاهد ورشکستگی شرکت‌های بیمه خواهیم بود که البته فی‌الحال نشانه‌های آن ظاهر شده. در نتیجه هزینه‌های بالایی برای نگهداری از سالمندان متوجّه دولت می‌شود. آن‌چه گفتیم اندکی از معضلات پیری جمعیّت است. امروزه ایتالیا و اسپانیا و دیگر کشورهای کهن‌سال که از پیریِ جمعیّت رنج می‌برند، شاهد مرگ و میر بیشتر سالمندان در اثر کرونا هستند. پیریِ جمعیّت چنان مشکل‌آفرین است که بسیاری از کشورهای دنیا برای پالایش و نگه‌داری جمعیّت جوان خود، اقدام به تأسیس وزارت خانواده کرده‌اند و یا برای نگه‌داری جمعیّت خود در حالت جوان و جلوگیری از کهن‌سالی، اقدام به واردات جمعیّت می‌کنند که البته تبعات خاص خود را دارد. به هر روی، ادامه یافتن سیاست تحدید نسل در ایران باعث حرکت جمعیّت در جهت نامطلوب شده و روند صحیح و منطقی آن را از بین برده است. این در حالی است که متأسفانه توقّف آن هم با غفلت مواجه شده است. این سیاست تا جایی ادامه یافت که در سال ۱۳۹۳ با توجّه به روند بحرانی جمعیّت، رهبر معظّم انقلاب اسلامی(مدظلّه العالی) سیاست‌های کلی جمعیّت را که براساس بند۱ اصل ۱۱۰ قانون اساسی و پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام تعیین شده بود، ابلاغ کردند. بنابر این سیاست‌ها باید روند تنظیم خانواده، اصلاح می‌شد و حاکمیت در روند بهبود جمعیّت و حمایت از خانواده و فرزندآوری تلاش می‌کرد. با وجود این تصمیمات، حاکمیّت تا به حال موفقیّت چشمگیری در این زمینه نداشته است. بی‌توجّهی به نرخ جمعیّت باعث از بین رفتن نیمی از پنجرهٔ جمعیّتی (فرصتی که جمعیّت آمادگی و شرایط مناسب برای باروری دارند) شده و زنگ خطر پیری جمعیّت را به صدا درآورد. پیرشدن جمعیّت معضلی است که اگر جلوی آن گرفته نشود، در زمانی که نشانه‌های آن ظاهر شود دیگر نمی‌توان از اثراتش جلوگیری کرد. تراکم حسابی جمعیّت (تعداد مردمی که یک منطقه یا مساحت معیّنی را در اختیار دارند) در ایران برابر ۴۹ نفر در هر کیلومتر مربع و تراکم زیستی (شاخص تراکم جمعیّت در مساحتی از زمین‌های منطقه که به لحاظ کشاورزی دارای ارزش اقتصادی است) نزدیک به چهار نفر در هر هکتار است که نسبت به کشورهای کمتر از وسعت ایران امّا با جمعیّت بیشتر، عدد بسیار پایینی است. لذا ایران جزء کشورهای کم تراکم جمعیّتی محسوب می‌شود. حتی

اگر جمعیّت کشور دو برابر هم شود، تراکم به ۹۸ نفر در هر کیلومتر مربع خواهد رسید. این در حالی است که ایران ۷ درصد ذخایر کشف‌شدهٔ دنیا را دارد و جزء ۱۵ کشور برتر معدن‌خیز جهان است. هم‌چنین ۲ درصد منابع معدنی و ۱۸ درصد ذخایر گاز جهان را دارد و صاحب ۱۱ درصد ذخایر نفت جهان نیز می‌باشد ولی تنها یک درصد جمعیّت جهان را دارد. در ابتدای انقلاب اسلامی، امام خمینی (رحمت الله علیه) با اشاره به همین نکته، صحبت از جمعیّت ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیونی داشتند. در سخنان رهبر انقلاب نیز بارها بر جمعیّت ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیونی تأکید شده است. ایشان به غلط بودن ادامهٔ سیاست تحدیدنسل اذعان داشته و خواستار جبران عقب‌افتادگی ناشی از آن بوده و هستند. در حال حاضر به لحاظ قانونی برخلاف سیاست اجرایی کشور، از خانواده، ازدواج و فرزندآوری حمایت درخور قبولی شده است. مثل اصل ۸۵ قانون اساسی و یا طرح «جمعیّت و تعالی خانواده» مجلس شورای اسلامی، مصوّب ۱۳۹۹/۸/۱۲. لیکن باید دید مشکل کار کجاست و دلیل به دست نیاوردن توفیقات لازم چیست؟

باید گفت مشکل جمعیّتی کشور تک‌بعدی نیست که یک نهاد، ارگان یا دستگاه بتواند آن را حل کند. می‌توان علّت اصلی را نداشتن متولّی برای هماهنگی قوا و دستگاه‌های لازم و نیز نسخ و اصلاح قوانین قبلی تحدید نسل دانست. امروزه هنوز دسترسی به وسایل کنترل جمعیّت به آسانی ممکن است و یا به راحتی مجوّز سقط جنین داده می‌شود، به طوری که به دلایل عمدتاً واهی سالانه بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزار سقط جنین صورت می‌گیرد که اکثر آن هم بدون مجوّز و غیر قانونی است، فارغ از این که میزان نازایی در ایران نسبت به دیگر کشورها بالاست و نیاز به فراهم آوردن مقدّمات درمان آنان می‌باشد. در دوران اجرای سیاست تحدید نسل، وزارت بهداشت به عنوان متولّی، توانست با همراه کردن کلّ حاکمیّت و بدنهٔ آن به روند اجرایی‌شدن قوانین تنظیم جمعیّت، سرعت چشمگیری بخشد. از مدارس، ادارات، محفل نخبگان یا منابر مساجد و در صدا و سیما تا گفتگوهای کوچه و بازار و حتی روی در و دیوار شهر شعار «فرزند کمتر، زندگی بهتر» شنیده و دیده می‌شد. به هرحال باید بدانیم که فرصت جبران کاهش شدید نرخ جمعیّت و بحران ناشی از آن و برگشت به میزان مطلوب نرخ رشد، حداکثر تا سال ۱۴۲۰ خواهد بود و بی‌توجّهی به آن هزینه‌های سنگینی را به وجود می‌آورد. زمان به سرعت درگذر است. تا به حال، نیمی از فرصت خود را برای جبران از دست داده‌ایم و موفّق به جلوگیری از روند کاهشی جمعیّت نشده‌ایم. بی‌تردید موفقیّت در این زمینه، حمایت دستگاه‌های مربوطه را می‌طلبد تا در آیندهٔ نزدیک این عقب ماندگی جبران شود. اگر در بیست سال باقی‌مانده توانستیم پایه‌های کار را محکم کنیم که موفّق شده‌ایم و خود را از این بحران خارج کرده‌ایم. امّا اگر غفلت کردیم و فرصت از دستمان رفت و کشور وارد عرصهٔ سالمندی و فرسودگی شد، دیگر کاری نمی‌توان کرد یا لااقل در حدّ ناممکن خواهد بود. در جمهوری اسلامی، جوانان، موتور پیشران در جهت رسیدن به اهداف و نیز مهم‌ترین عامل در به وجود آوردن موفقیّت‌ها و دستاوردها در گام اول انقلاب بوده‌اند و ادامه‌دهندهٔ آن در گام دوم نیز هستند. داشتن جمعیّت جوان امری ضروری و حادّ محسوب می‌شود و باید تلاش‌ها در جهت جوان‌سازی و فراهم کردن شرایط مناسب برای بروز استعدادها به کار گرفته شود. در اثر کهن‌سال شدن جامعه، جوانان مجبور به تحمّل بار سالمندان و تلاش برای پر کردن خلأ وجودی آنان در اقتصاد و سایر زمینه ها خواهند بود. کشوری که در آن جوان کم است، پیشرفتش هم کم است و مورد طمع بیگانگان قرار خواهد گرفت. یکی از ابزارهای قدرت، حفظ اکثریّت جوان در جامعه است. اهداف والای انقلاب اسلامی برای تحقّق، نیاز به جمعیّت جوان دارد وگرنه اهداف آن به حاشیه و محاق خواهدرفت، تا جایی که کشور تمام تلاشش را تنها برای بقای حیات خود به کار خواهد گرفت. امروزه، کشور درگیر مشکلات معیشتی و اقتصادی است که این مشکلات از مهم‌ترین عوامل کاهش میزان فرزندآوری است. امّا باید یادآور شویم که در نگاه بلندمدّت و کلان، بقای جمهوری اسلامی دارد تهدید می‌شود و ایران عزیز به سمت پیری و سالمندی پیش می‌رود. متأسفانه به بهانهٔ مشکلات اقتصادی، فرهنگ باروری و خانواده عوض شده است. نه تنها در سال‌های اخیر با فرزند کمتر، زندگی‌ها بهتر نشده و روز به روز آسیب‌های اقتصادی افزون

می‌گردد، بلکه با آسیب‌ها و معضل‌های مختلفی در عرصهٔ فرهنگ و اجتماع نیز روبه‌رو هستیم. نرخ تک‌فرزندی به عدد قابل‌توجّهی افزایش یافته و برخی خانواده‌ها علاوه بر عدم تمایل به فرزندآوری، حیوانات را جایگزین فرزند کرده‌اند. آمار طلاق نیز در کشور بسیار بالاست. بسیاری از جوانان دههٔ ۶۰، مجرد و برخی تجرّد قطعی دارند. تربیت غلط و راحت‌طلبی نسل جدید و افزایش خانواده‌های تک نفره، بخشی از اثرات تغییر باور عمومی است. باید با فرهنگ‌سازی و تلاش فکری، زمینه‌چینی لازم را برای ایجاد سبک زندگی اسلامی-ایرانی فراهم آورد و از نفوذ فرهنگ غربی جلوگیری کرد. چرا که اساساً فرهنگ‌سازی مهم‌تر از قانون است. با فرهنگ‌سازی است که کار آسان می‌شود. تشکیل خانواده، فرزندآوری، ازدواج آسان و موارد شبیه آن به فرهنگ‌سازی نیاز دارد. کشور ما با ظرفیّت طبیعی و ویژگی‌های جغرافیای سیاسی خود احتیاج به جمعیّت بیشتری دارد. مسألهٔ نمای جوان برای ایران یک مسألهٔ اساسی و مهم و تعیین‌کننده است. بلاشک از نظر سیاست کلّی کشور، ایران باید به سمت افزایش جمعیّت به نحو معقول و معتدل حرکت کند. مبانی و تفکّر اسلامی در زمینهٔ جمعیّت و افزایش جمعیّت با توجّه به وضع جغرافیای سیاسی منطقه و کشور جمهوری اسلامی ایران، واضح و مبرهن است. لذا آن‌چه مناسب جمهوری اسلامی ایران است، رشد کمّی و کیفی خود در جمعیّت می‌باشد. مسلماً انقلابی که با شعارهای تحوّل‌خواهانه در سطح جهان، مسیر خود را تا نهایت آرمان بشری هدف گرفته است، علاوه بر اجرا، برای طرح و برنامه‌ریزی هم به جوانان، نیاز مبرم دارد. فارغ از این که در مواجهه با غرب نه تنها با کشورهای استعمارگر جهان‌خوار بلکه با فرهنگ آنان نیز نیاز به مقابله دارد. فرهنگی که وسعتش به مراتب از جغرافیای سیاسی بیشتر است. ◈

گفتگو

مصباح علم و اندیشه

مشیِ سلیمانی

مصباحِ علم و اندیشه

پرداختی به شخصیّت علمی و اندیشه‌ای مرحوم علّامه مصباح یزدی (رحمت الله علیه)

حجت الاسلام محمّد مودودی: هر جهان بینی و مکتبی نیازمند اندیشمندان و نظریّه پردازانی است که در مسیر تبیین و تشریح اصول، مبانی و ارزش های آن جهان بینی قدم برداشته و در طول زمان و شرایط گوناگون، وظیفهٔ به روز رسانیِ مبانی فکری آن مکتب در جهت پاسخ به سؤال های روز و پُر کردن خلأها را برعهده بگیرند. انقلاب اسلامی ایران نیز با وجود متفکّران برجسته ای چون امام خمینی (رحمت الله علیه) و امام خامنه ای (مدظلّه العالی) به عنوان رهبران انقلاب و اندیشمندان درجهٔ یک و در مرتبهٔ بعدی بزرگانی چون مرحوم شهید مطهّری، مرحوم شهید بهشتی، مرحوم شهید سیّد محمدباقر صدر و سایر نظریّه پردازانش، توانسته است این مهم را به انجام رساند.

یقیناً پرداخت به شخصیّت علمی و عملی این بزرگان و هم چنین بازخوانی آثار گران‌بهای ایشان در جهت حفظ اندوخته‌های فرهنگی و علمی از فراموشی، مصون نگه داشتن آن‌ها از تحریف و بسط و عمق بخشیدن به یافته‌های فکری آنان، مسئله ای حائز اهمیّت است که برپویایی جریان انقلاب اسلامی ایران می‌افزاید. یکی از شخصیّت های اثرگذار در این حوزه، مرحوم علّامه مصباح یزدی بود. اندیشمند حکیمی که طی چند دهه مجاهدت علمی و معنوی، در عرصه های نظری خط شکنی‌های فراوان انجام داد و آثار گران‌بهایی از خود به جای گذاشت. چه آثار علمی از جمله مکتوبات و سخنرانی ها و چه آثار عینی در فضای حوزهٔ علمیّه و دانشگاه و در بین روشنفکران و نواندیشان و البته خیل عظیمی از جوانان طلبه و دانشجو. حفظ و پاسداری از میراث علمی و عملی این مجتهد و صاحب نظر بزرگ، نه تنها وظیفهٔ هر علاقه‌مند به معارف دینی و انقلابی بلکه تکلیفی بر دوش تمام کسانی است که به حوزهٔ علم آموزی، نظریّه پردازی، اندیشیدن و تفکّر اظهار علاقه کرده و در این مسیر گام برمی‌دارند.

به همین جهت در چهلمین روز از درگذشت این عالم حکیم، گفتگویی داشته ایم با جناب حجت الاسلام رضا غلامی، رئیس مرکز پژوهش‌های علوم انسانی ـ اسلامی صدرا، رئیس شورای سیاست‌گذاری مجمع عالی علوم انسانیِ اسلامی و رئیس شورای سیاست‌گذاری هفته نامه علمی تمّدن نوین اسلامی.

---

۱ باتوجّه به شخصیّت مرحوم علاّمه مصباح یزدی (رحمت الله علیه) **اساساً تأثیرات حوزهٔ علم و عمل بر یکدیگر را تا چه حدّ مهم دانسته و پیوستگی این دو را خصوصاً برای شخصیّتی در تراز ایشان، تا چه میزان ضروری می‌دانید؟**

عمل زاییدهٔ اندیشه، انگیزه و اراده است. این قاعده دربارهٔ عالمان ربّانی نظیر مرحوم آیت‌الله علاّمه مصباح یزدی به جهت جمع شدن هر سه آن هم در حدّ عالی، به طریق اولی صادق است. از طرف دیگر، استاد مصباح رسالت یک عالم و فیلسوف را صرفاً در کشف حق نمی دانست. بلکه برای روشنگری و از آن مهم‌تر برای صیانت از حقیقت، اهمیّت فوق‌العاده‌ای قائل بود. لذا همه دیدیم که ایشان هیچ‌گاه در برابر وارونه‌سازی و ذبح حقیقت سکوت نکرد. بعضی‌ها در سال‌های اخیر به ایشان انتقاد می‌کردند که چرا وارد حوزهٔ عمل شده‌اند، لکن توجّه نداشتند که آیت‌الله مصباح، ورود به ساحت عمل را در جهت روشنگری و حراست از حقیقت، جزئی لاینفک از رسالت یک فیلسوف مسلمان می‌دانست و هزینه‌های آن را هم پرداخت می‌کرد.

۲ از دیدگاه شما مهمترین و بارزترین ویژگی شخصیّتی ایشان چیست ؟

از نظر حقیر، تقوا، خلوص، فکر باز، تیزبینی، ژرف‌نگری، نظم فکری، استواری در عقیده، شجاعت، تدبیر، صراحت لهجه، صبر و استقامت و تواضع مهمترین ویژگی‌های شخصیّتی مرحوم آیت‌الله مصباح بود و همین ویژگی‌ها از ایشان شخصیّتی ممتاز و جذّاب ساخته بود.

۳ ورود ایشان به عرصه‌هایی چون علوم انسانی، فلسفه‌های مضاف و نقد فلسفهٔ غرب در گشایش افق‌های علمی تا چه میزان موثّر و نوآورانه بود؟

مرحوم آیت‌الله مصباح یکی از شاگردان درجهٔ یک مرحوم علاّمه طباطبایی(رحمت الله علیه) بود که بعد از ایشان یک فیلسوف تراز اول در ایران و دنیای تشیّع محسوب می‌شد. ایشان در فلسفه، اهل دقّت‌نظر و نقّادی بود. یعنی از یک طرف از لایه‌های عمیق نظرات فلاسفه پرده برمی‌داشت و از طرف دیگر، ابایی از نقد نظرات مشهور فلسفی نداشت. مرحوم علاّمه مصباح، نظرات خاص و نوآوری‌هایی هم در این زمینه داشت که بعضی از آن‌ها شناخته شده و بعضی هم ناشناخته مانده است. مثلاً یکی از عرصه‌هایی که استاد مصباح، صاحب نوآوری است، فلسفهٔ اخلاق است. استاد در این حوزه، منشأ عمل اخلاقی را متفاوت از نظرات مشهور بیان می‌کند و وارد ظرایفی می‌شود که قبلاً کسی وارد نشده است. علاوه بر این، علاّمه مصباح در فلسفهٔ سیاسی هم نظرات جدیدی داشت. از جمله نظریّه‌ای که در زمینهٔ مبنای مشروعیّت دولت اسلامی مطرح کردند. به هر حال شاگردان استاد در فرصتی مناسب می‌توانند فهرستی از نوآوری‌ها و نظرات منحصربه‌فرد آیت‌الله مصباح را ارائه کنند. من معتقدم باید باب پژوهش دربارهٔ افکار و اندیشه‌های استاد مصباح را باز کرد.

۴ خدمات علمی و آثار به‌جای‌مانده از ایشان، در روند ساخت تمّدن نوین اسلامی چه تأثیری گذاشته و چه نقشی را برعهده دارد؟

به قول یکی از اساتید، مرحوم علاّمه مصباح یک شخصیّت تمّدنی بود؛ یعنی جدای از تفکّر تمّدنی، در عمل هم بلندنظر بود و گام‌های بزرگ و تمّدن‌ساز برمی‌داشت. وقتی به خدمات علمی ایشان نگاه می‌کنیم، درمی‌یابیم که این خدمات، هم‌چون قطعات پازل بزرگی بود که بر اساس یک چشم‌انداز تمّدنی کنار هم قرار می‌گرفت. از رونق‌بخشی به تفکّر فلسفی

تا تئوریزه سازی معارف انقلاب؛ از پررنگ‌سازی مرزهای اسلام ناب و اسلام قلّابی تا مبارزهٔ علمی با انحراف و التقاط؛ از دفاع همه‌جانبه از اصل ولایت فقیه تا تلاش برای نظام‌سازی فکری؛ از کوشش برای تحوّل در حوزه‌های علمیه تا کمک به وحدت حقیقی حوزه و دانشگاه؛ از کادرسازی برای انقلاب تا تقویّت عمل سیاسی. به نظر من، این‌ها همه زاییدهٔ اندیشه و عملِ تمّدن‌ساز مرحوم آیت‌الله مصباح بود.

۵ محور اصلی نزاع‌های نظری ایشان با جریان روشنفکری دینی در دههٔ هفتاد را چه مسأله‌ای می‌دانید و نیز عملکرد و اثرگذاری ایشان را در این جدال علمی، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مواجههٔ استاد با جریان روشنفکری فراتر از یک یا چند موضوع خاص بود. آیت‌الله مصباح منتقد مجموعه‌ای از افکار جریان روشنفکریِ سکولار بود که در منظر آنان به مثابهٔ یک تابو بود. اصولاً پدیده‌ای که طی یک سدهٔ اخیر تحت عنوان روشنفکری در ایران مطرح شد، مولود تفکّر نارسی در حدّ تقلید از غرب تلقّی می‌شود که تا الآن نتوانسته نسبت خود را با حقیقت و خوشبختی انسان مشخّص کند. واقعیّت این است که مردم ایران از نهضت مشروطه به بعد لطمات جدّی از جریان روشنفکری سکولار خورد و خیلی از فرصت‌های پیشرفت را از دست داد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تا مدّتی جریان روشنفکری به اغما رفت. امّا بعد از پایان دههٔ نخستِ انقلاب و به مدد حمایت‌های بی‌دریغ غرب، احیا شد. البته این جریان در برابر امواج سنگین انقلاب اسلامی کاری از پیش نبرده، امّا از تخریب‌گری و وارونه‌سازی حقایق، دست برنداشته است. مرحوم علّامه مصباح طی دهه‌های اخیر با شناخت ماهیّت روشنفکری در ایران و با به میدان آوردن قدرت علمی خود، در بسیاری از عرصه‌ها، جریان روشنفکری را به چالش کشید. علّت عصبانیّت جریان روشنفکری از ایشان و عقده‌گشایی‌هایی که بعد از رحلت استاد کردند را نیز باید در همین امر جستجو کرد. پروژه هایی مانند فلج‌سازی دستگاه فکری-دینیِ تشیع به‌وسیلهٔ نسبیّت‌گرایی افراطی یا پروژهٔ خلق رفرمیسم و پروتستانتیسم اسلامی و همچنین تحمیل جامعهٔ مدنی غربی با همهٔ لوازمش به جامعهٔ دینی، از پروژه‌هایی محسوب می‌شود که توسط علّامه مصباح و خطّی که ایشان از طریق شاگردانشان ایجاد کرده بودند، ناکام ماند.

۶ ورود ایشان به مسائل سیاسی روز را صحیح دانسته و آیا تفکیکی میان شخصیّت علمی و شخصیّت سیاسی ایشان قائل هستید؟ به بیان بهتر، آیا دوگانهٔ «مصباح علم و معرفت» و «مصباح سیاست‌ورزی» را معتبر می‌دانید؟

همان‌طور که قبلاً هم اشاره کردم، ورود استاد مصباح به مسائل روز سیاسی، مولود تفسیری بود که ایشان از رسالت یک عالم و فیلسوف مسلمان داشت. لذا ایشان کار و فعالیّت علمی را دو روی یک سکّه می‌دانست. از منظر آیت‌الله مصباح، عالمی که زمان‌شناس نباشد و در بزنگاه‌ها خود را با همهٔ ظرفیّت، فداکارانه در میدان عمل حاضر نکند، عالم دینی محسوب نمی‌شود. علاوه بر این، علّامه مصباح حقیقتاً به ارزش و جایگاه انقلاب اسلامی ایران واقف بود و در مقام قدردانی، از هیچ تلاشی برای پاسداری همه جانبه از این نعمت عظیم دریغ نمی‌کرد. ایشان نمی‌توانست در برابر هجمه‌های ناجوانمردانه به انقلاب و نظام اسلامی به سمت عافیت‌طلبی حرکت کند؛ نمی‌توانست چشم خود را بر روی خیانت‌ها ببندد؛ نمی‌توانست پشت ولی فقیه که او را حقّاً نایب امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) می‌دید، خالی کند. آیت‌الله مصباح در چارچوب فهمی که از شرایط سیاسی ایران داشت و در حدّ بضاعتش، عمل سیاسی نیز داشت. البته ممکن است همهٔ رفتارهای سیاسی استاد جزء به جزء خالی از نقد نباشد. امّا آن‌چه مسلّم است ورود علّامه مصباح به حوزهٔ سیاسی است که موجب جداسازی مرزهای انقلاب از جریان معارض انقلاب و همچنین تقویّت تفکّر انقلابی و تضعیف تفکّر غربگرا در ساختار کلان مدیریّتی کشور شد.

۷ آیا شما خلأ و نقصی که به‌واسطهٔ رحلت این حکیم در حوزهٔ نظریه‌پردازی به وجود آمده است را قابل جبران می‌دانید؟ اگر پاسخ مثبت است، چگونه؟

خلأ فقدان آیت‌الله مصباح جبران‌پذیر نیست. ما شخصیّت بزرگی را از دست داده‌ایم که ویژگی‌های منحصربه‌فردی داشت. در عین حال، مرحوم استاد مصباح به شاگردپروری بهای فراوان می‌داد. امروز ده‌ها نفر افتخار شاگردیِ بلاواسطه و صدها نفر افتخار شاگردیِ با واسطهٔ آیت‌الله مصباح را دارند. این شاگردان که اغلب مرید علّامه مصباح هم هستند و به خطّ فکری ایشان ایمان دارند، راه استادشان را ادامه خواهند داد. علاوه بر این، استاد مصباح اهل نهادسازی هم بود که این نهادها قطعاً در راستای اهداف ایشان تلاش خواهند کرد.

۸ آیا روند فعلی حوزه علمیّه را در پرورش مصباح‌ها موفّق و کارآمد ارزیابی می‌کنید؟

قرن‌ها طول می‌کشد تا حوزه، شخصیّت‌های بزرگی مانند آیت‌الله مصباح را تحویل جامعهٔ اسلامی دهد. امّا باید توجّه داشت که آموزش و پژوهش در حوزه‌های علمیّه به

برکت انقلاب اسلامی رشد قابل توجّهی داشته است. یعنی امروز عدد علما و فضلای برجستهٔ حوزه آن‌هم متناسب با ورود حوزه در ساحت علوم انسانی و اجتماعی کم نیست. البته من نقدهای جدّی به وضعیّت حوزه دارم. امّا با نگاه واقع‌بینانه، رشد حوزه در عصر انقلاب اسلامی را بالا می‌دانم.

علاوه بر این، یکی از ویژگی‌های برجستهٔ بزرگانی نظیر علاّمه مصباح شاگردپروری است. البته آیت‌الله مصباح در این زمینه خیلی موفّق‌تر از بقیه بودند و در این سال‌ها با تشکّل‌سازی، صدها شاگرد تربیت کردند. با این اوصاف نباید نسبت به تداوم راه استاد مصباح در حوزه، نگران بود.

۹ کدام یک از کتاب‌های مرحوم علاّمه را جزء برترین و مهمترین آثار علمی ایشان می‌دانید؟

حقیقتاً همهٔ آثار مرحوم آیت‌الله مصباح قوی، جذّاب و اثرگذار است. از طرف دیگر، مهم این است که شما به عنوان خوانندهٔ آثار استاد، به کدام رشتهٔ تخصّصی علاقمندید و سطح تحصیلات یا معلوماتتان در آن رشته چقدر است. بعضی از آثار علمی استاد برای طلاّب جوان نوشته شده است. مثلاً دو جلد «آموزش فلسفه» که راه را برای ورود به فلسفه هموار می‌کند یا کتاب «آموزش عقاید» که مقدّمهٔ ورود به مباحث کلامی است. بعضی از آثار استاد نیز برای طلاّب سطوح عالی است؛ یعنی برای کسانی قابل استفاده است که سطوح مقدّماتی را در رشتهٔ مربوط طی کرده باشند. من خودم به کتاب‌های دروس «فلسفهٔ اخلاق» و همین‌طور کتاب «فلسفهٔ سیاسی» ایشان علاقهٔ ویژه‌ای دارم.

۱۰ در پایان اگر نکته‌ای پیرامون آن شخصیّت علمی بزرگ و تداوم راهشان دارید، بیان فرمایید.

خدمات علمی و عملی مرحوم آیت الله مصباح یزدی، خاری در چشم دشمنان واقعی حوزه‌های علمیّه و اسلام سیاسی و انقلابی است. قطعاً دشمنان برای انتقام از استاد و به حاشیه راندن راه ایشان از هیچ کوششی دریغ نخواهند کرد. امروز، هم جریان روشنفکری سکولار و هم نواخباری‌های جاهل و متحجّر و هم سیاست‌بازان فاسد از مرحوم آیت‌الله مصباح کینه به دل دارند. در این شرایط، مهم این است که شاگردان استاد به ویژه عزیزان مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی (رحمت الله علیه) با ابتکار عمل و برنامه‌ریزی و مجاهدت شبانه‌روزی، نه فقط چهرهٔ واقعی دشمنان استاد را افشا کنند بلکه راه ایشان را با قوّت ادامه دهند.

مشیِ سلیمانی

بررسی خصوصیّات و ویژگی‌های زندگی فردی و اجتماعی شهید قاسم سلیمانی

حجت الاسلام محمّد مودودی: نظریّات و اندیشه ها در مکاتب گوناگون، سرمایه های علمی هستند که گاه، افراد و شخصیّت‌ها می‌توانند، آن ها را به سرمایه‌ای عملی نیز تبدیل نمایند. از این رو سردار شهید، حاج قاسم سلیمانی برای مکتب اسلامِ انقلابی یک نمونهٔ عملی برجسته و خود به مثابهٔ آینه‌ای، بازتابِ دهندهٔ تمامی ارزش‌ها و آرمان‌های مقدّس این مکتب است. پس سلیمانی صرفاً یک شخص نیست بلکه یک مکتب است. برای حفظ اصول این مکتب از گزند تحریف و فراموشی، باید دائماً از آن‌ها گفت و همهٔ جزئیاتش را مورد بررسی دقیق قرار داد. این وظیفهٔ اولّی میراث‌داران آن شهید است. چرا که ثبت این مکتب در صفحات تاریخ، منبع انگیزه و نشان دهندهٔ راه درست به نسل حاضر و آینده ای است که سرنوشت انقلاب اسلامی ایران را رقم خواهند زد. به همین جهت، در سالروز شهادت شهید حاج قاسم سلیمانی با حجت الاسلام اصغر عسکری امام جمعهٔ شهرستان رفسنجان و از دوستان دیرین آن شهید، به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

۱ کیفیّت و عمق ارتباط شما با شهید سلیمانی چگونه بود؟

آشنایی بنده با سردار سلیمانی از حدود چهل سال قبل شروع شد. آشنایی دیرینه و دیرپایی است که قبل از دفاع مقدّس شروع شده است. در زمانی که ایشان در سپاه مربّی آموزش نظامی بودند و بنده مربّی عقیدتی بودم و در پادگان قدس در سپاه کرمان، همکار بودیم تا دوران دفاع مقدّس که در آنجا ارتباط ما بیشتر شد.

نهایتاً در زمان فرماندهیِ ایشان در لشکر ۴۱ ثارالله (علیه السلام)، بنده به عنوان مسئول حوزهٔ نمایندگی ولیّ فقیه منصوب بودم. بعد از دفاع مقدّس نیز در مبارزه با اشرار شرق کشور در همهٔ مناطق با هم بودیم و بعد از آنکه ایشان به تهران تشریف آوردند، در شب‌های اربعین در بیت الزّهراء منزلشان در کرمان، بنده سخنران مجالس‌شان بودم. در زمان فوت پدر و مادرشان نیز در مجالس حضور داشتم و این ارتباطات ادامه داشت تا زمانی که ایشان نیز به لقاء الله شتافتند.

۲ از آنجایی که سال‌ها با شهید همکاری نزدیک داشتید، ویژگی‌ها و خصوصیّات برجسته‌ای که در برخورد با ایشان شاهد بودید چه بود؟ اگر خاطره‌ای از ایشان در ذهن دارید رانقل بفرمایید.

شهید سلیمانی به طور کلّی یک انسان کامل بود هرچند که مصداق بارز انسان کامل، معصومین (علیهم السلام) هستند امّا آن ها برای ما الگو هستند و ما هم به نسبتی می‌توانیم کامل باشیم. بنده معتقدم ایشان در نهایت تکاملی که برای یک انسانِ غیر معصوم قابل تصوّر است، بودند. یعنی در همهٔ زمینه‌ها و به شکل هماهنگ رشد کرده بودند. برخی فکر می‌کنند که ایشان فقط یک فرد نظامی بود، درحالی که اینگونه نیست. سردار سلیمانی، فردی که فقط به مسائل نظامی نگاه کند و یا خشونت نظامی داشته باشد نبود. در آخرین نامه‌اش برای خانواده و فرزندانش نوشته بود:« من اسلحه به دست نگرفتم که آدم بکشم بلکه اسلحه به دست گرفتم تا جلوی آدم کشی را بگیرم.» ایشان در بحث نظامی خیلی جدّی بود امّا در مسائل اخلاقی، عاطفی، فرهنگی، معنوی، خودسازی و دیگر زمینه‌ها ردّ پای ایشان به وضوح پیداست. بنده در معیّت ایشان درس های بسیار زیبایی آموختم. ایشان توجّه بسیار عمیق و فوق‌العاده‌ای نسبت به علما و در بین علما، به سادات داشتند. یک شب که بنده در منزل ایشان سخنران مجلس بودم، یکی از علماء کرمان به منزل ایشان آمد. موقع بدرقه، معمولاً مردم تا جلوی درب می‌روند، امّا ایشان به همراه آن عالم به حیاط

رفت و حتی کفش هم نپوشید و با پای برهنه، این عالم بزرگوار را مشایعت کرد و تا داخل کوچه و کنار ماشین، همراه ایشان رفت. در آن زمان ایشان جایگاه سرلشکری داشت و این عمل را شاید بیش از هزار نفر می‌دیدند. تواضع بسیار ایشان، یک ویژگی بارزشان بود که در روایات هم داریم «مَنْ تَوَاضَعَ لِلّٰهِ رَفَعَهُ اللّٰهُ»

۳ از ابعاد شخصیّتی حاج قاسم و روحیّات ایشان، نکاتی بفرمایید.

یکی از ابعاد شخصیّتی شهید سلیمانی ایمان است. بنده ایمان را در چند محور تقسیم کرده ام:

اوّل، ایمان به خدا و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم).

ایشان واقعاً به خدا و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به تمام معنا مؤمن بود. یعنی مطلبی که از آن ها بیان می‌شد، با تمام وجود مطیع بود. بنده در طول این چهل سالی که با ایشان بودم، نمی‌گویم مکروهی انجام نمی‌داد یا مستحبّی را ترک نمی‌کرد، چرا که این غلوّ است امّا ندیدم که فعل حرامی از او سر بزند یا واجبی را ترک کند که معنای ایمان به خدا و تقوا هم همین است. دوّم، ایمان به انقلاب و امامین انقلاب.

هم به حضرت امام (رحمت الله علیه) و هم به رهبر معظّم انقلاب (مد ظلّه العالی) واقعاً مؤمن بود. خود ایشان در یک جلسهٔ خصوصی فرمود:« بعد از اینکه حضرت امام (رحمت الله علیه) قطعنامه را پذیرفتند و من شنیدم، تا صبح گریه کردم که نکند ما مقصّر بودیم و انجام وظیفه نکردیم که ایشان مجبور شدند جام زهر بنوشند.» ایشان فرمود: «با تعدادی از رزمندگان و فرماندهان لشکر، راهی تهران شدیم و خبر سفر ما به مرحوم امام (رحمت الله علیه) رسید و ایشان به مرحوم سیّد احمد آقا دستور دادند که به ما خبر بدهند برگردیم. در بین راه بودیم که این خبر به ما رسید. اگرچه ما رفته بودیم خدمت امام (رحمت الله علیه) عرض کنیم که آماده‌ایم و تا جان داریم می‌جنگیم، امّا به محض اینکه شنیدیم که ایشان گفته‌اند برگردید، از همان میانهٔ راه بازگشتیم و به جبهه رفتیم.» نسبت به رهبر معظّم انقلاب (مد ظلّه العالی) هم، ایشان یکی از موجباتی که تأثیر جدّی در عاقبت بخیری دارد را مسئلهٔ اطاعت از امامت و ولایت می دانست و واقعاً هیچ کجا بعد از ارتحال امام (رحمت الله علیه) که آقای سلیمانی مقلّد حضرت آقا شدند، ندیدیم که ایشان کمترین تخلّفی داشته باشد. بارها از لبنان و سوریه و جاهای مختلف به بنده زنگ می زد و سوال می‌کرد که در مورد فلان مسئلهٔ شرعی نظر آیت الله خامنه‌ای

(مد ظلّه العالی) چیست و حتی وجوهات شرعی خود را تا همین سال قبل به بنده می‌داد و ما به دفتر مقام معظّم رهبری (مد ظلّه العالی) می‌دادیم.

در همهٔ ریز و درشت مسائل شرعی از مقام معظّم رهبری (مد ظلّه العالی) تقلید می کرد. البته فقط التزام عملی هم نبود؛ بنده یک دسته بندی در اطاعت از ولیّ دارم که به این شکل است:

بعضی افراد فقط در قالب لفظ می‌گویند ما پیرو ولیّ فقیه هستیم، بعضی افراد التزام عملی دارند و عملاً مقلّد هستند، امّا بعضی افراد، علاوه بر تقلید عملی، التزام قلبی هم دارند. حاج قاسم سلیمانی، گذشته از التزام عملی به ولایت فقیه، التزام قلبی و باور داشت و هرگز در این باورش دچار تردید نشد.

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا»

خیلی ها در انقلابی بودن، مسلمان بودن یا ولایت مداریِ خود تردید کردند امّا ایشان هرگز دچار شک نشد و از اوّل تا آخرین لحظات عمرش ثابت و استوار در مسیر ولایت بود. یک روز که با هم بودیم و از نمازخانه به سمت محلّ کار می‌رفتیم به من گفت: «من اگر کسی از روحانیّون را قبول داشته باشم مثل پیغمبر(صلوات الله علیه) قبول دارم و همهٔ حرف‌های او را می‌پذیرم و این طور نیست که بعضی را قبول کنم و بعضی را

حاشیه بزنم.» امام خمینی (رحمت الله علیه) و رهبر معظّم انقلاب (مد ظلّه العالی) را اینگونه قبول داشت.

سوّم، ایمان به مردم.

شهید سلیمانی واقعاً به مردم ایمان و باور داشت و هرکاری که برای حلّ مشکل آن‌ها از دستش بر می‌آمد، اعّم از رزمنده و غیر رزمنده انجام می داد و می‌گفت:« مردم در زمان جنگ ما را یاری کردند و حالا ما باید آن ها را یاری کنیم و به کمکشان بشتابیم.» آنچه از دستش بر می‌آمد برای نظامی و غیر نظامی و خانواده های شهدا کم نمی‌گذاشت. این ایمان‌ها، دست به دستِ هم داد و یک چهرهٔ زیبا از ایشان در جامعهٔ ما ترسیم کرد. یکی دیگر از ابعاد شخصیّتیِ سردار شهید، بعد معنوی و تواضع ایشان بود. در زمان حیات ایشان یکی از دوستان، منزل ما بودند و از من پرسیدند که شما فکر می‌کنید راز و رمز محبوبیّت آقای سلیمانی در اجتماع چیست؟

گفتم: یکی از عوامل محبوبیّت ایشان تواضعِ فوق العادهٔ ایشان نسبت به مردم، علما، سادات و خانوادهٔ شهدا است.

بنده، یک شبِ اربعین در تهران، سخنران مجلس ایشان بودم. بعد از مجلس که آمدند بیرون، مادر شهید شفیعی آمد و آقای سلیمانی از روی چادر، سر این مادر را بارها در حضور مردم بوسید. حتی بعضاً پای مادر شهید را می‌بوسید. بنده در جریان بودم، درجهٔ ذوالفقاری که حضرت آقا به ایشان دادند، قرار بود از یک سال قبلش به ایشان اعطا شود؛ امّا ایشان به عناوین مختلف، خودداری می‌کرد. در آخر هم چون ارادهٔ آقا بود که ایشان بپذیرند، پذیرفتند. البته ایشان برای پذیرش مدال ذوالفقار یک شرط گذاشته بود. گفته بود به شرطی مدال ذوالفقار را می‌پذیرم که دیگر در ملأ عام و در حضور دیگران هرگز آن را نصب نکنم و هیچ کس هم ایشان را جز در جلسهٔ اعطاء مدال، در هیچ جا و هیچ تصویر و هیچ جلسهٔ نظامی و غیر نظامی با این مدال ندید. در این زمینه ها خیلی کتوم و خویشتن‌دار بود.

باز خاطره‌ای یادم آمد که هنگام عملیات شرق کشور خدمت حضرت آقا رسیدم و گزارشی دادم و ایشان خیلی با دقّت گزارش بنده را گوش کردند و بعد جمله‌ای فرمودند که: «من از ارادتمندان حاج قاسم هستم.» این مسئله قبل از آمدن حاج قاسم به تهران و فرماندهی سپاه قدس بود و معلوم می‌شود قدر زر، زرگر شناسند قدر گوهر، گوهری.

٤ حضرت آقا نسبت به ایشان فرمودند: «شهید سلیمانی یک مکتب است.» ابعاد و شاخصه‌های این مکتب چیست؟

ابعاد و شاخصه‌های یک مکتب، هم مبانی اعتقادی یک مکتب است و هم آن ظهور عملی که باید در یک مکتب باشد. ایشان، هم از لحاظ نظری و اعتقادی و باورهایی که داشتند کامل بودند و هم در حیطهٔ عمل، این باورها تصدیق شد. «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» که در قرآن آمده است می‌فرماید کلام طیّب را عمل صالح بالا می‌برد.

ایشان هم در باورهای دینی‌اش یک انسان معتقد بود و هم عملکردش مؤیّد آن باورها، عقاید، افکار و اندیشه‌ها بود. یک مکتب باید در همهٔ زمینه ها مانند مسائل سیاسی، خانوادگی، فرهنگی، اجتماعی، نظامی و موارد دیگر بروز داشته باشد. یک نمونه از این مسائل که کمتر گفته شده است و البته لازم است بیان شود، البته به دور از تحریف. اگرچه برخی غلوّ می‌کنند و یا برخی واقعیّت‌ها را نمی‌گویند که هر دوی اینها می تواند آفت

باشد. یک روز در نمازخانهٔ لشکر ثارالله (علیه السلام)، مهمانی برای سخنرانی دعوت شد و یکی از سربازها که عقب نشسته بود، پایش را دراز کرده و ادب در محضر مهمان را رعایت نکرده بود.

آقای سلیمانی چند بار خودش به او اشاره کرد و کسی را هم نفرستاد که دیگران متوجّه شوند، امّا بالاخره آن سرباز متوجّه نشد. بعد از جلسه، ایشان فرمود آن سرباز را بیاورید و به او گفت: «چرا در مقابل مهمان پایت را دراز کردی و حرمت دیگران را رعایت نکردی.» آن سرباز عذرخواهی کرد. ایشان با جایگاه سرتیپ تمامی می‌توانست او را به زندان بیندازد و یا می‌توانست جریمه و مؤاخذه کند امّا گفت: «فرصتی می‌دهم و اگر در این فرصت جزء سی قرآن را حفظ کردی عفوت می‌کنم و گرنه تنبیه انضباطی می‌شوی.» هم از مدار قانون خارج نشد و هم برای تنبیه از حفظ قران استفاده کرد. این روش و مشی ایشان در مسائل مختلف، از جمله مدیریّتشان را نشان می‌دهد.

۵ از نظر شما در بین ویژگی‌های ایشان، کدام یک باعث محبوبیّت فراگیر و شگفت‌آور ایشان شده است؟

جواب این سؤال را از زبان خود ایشان نقل می‌کنم.

ایشان یک سفری به قم داشتند. بعد که باهم ملاقات کردیم خدمتشان عرض کردم توانستید زیارت کنید؟

گفتند: «اول که وارد شدم مردم نشناختند امّا وقتی شناختند دیگر نتوانستم زیارت‌نامه را تمام کنم.» پرسیدم دلیل این محبوبیّت چیست؟ ایشان گفت: «کسانی که از عزّت مردم پاسداری کنند، مردم دوستشان دارند و به ایشان احترام می‌گذارند.»

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» این ویژگی‌هایی که خداوند متعال برای پیامبر (صلوات الله علیه) بیان می‌کند، به یک نحو نازل‌تر در سردار سلیمانی وجود داشت. یعنی کسی بود از جنس مردم و از یک خانوادهٔ کاملاً نیازمند و از نظر مادّی فقیر. خانواده و ایل ایشان، عشایر و دامدار بودند و ایشان قبل از انقلاب در یک رستوران کار خدماتی می‌کرده است. از جنس مردم است نه از جنس آن دسته از پولداران و مرفّهین بی درد که نداری را نمی‌فهمند. همان‌ها که حضرت امام (رحمت الله علیه) در بیاناتشان بارها به آنان اشاره کرده‌اند. خود ایشان در زمانی که کرمان زندگی می‌کرد، می‌فرمود: «من حقوقم به مخارج بیش از نیمهٔ ماه نمی‌رسد و بقیّه ماه را باید پدرم کمک بکند.»

این آدمی که می‌گوید حقوقم کفاف زندگی‌ام را نمی‌دهد و باید پدر و مادرم کمکم بکنند، درد آدمی که الآن درآمد کمی دارد و در این گرانی‌ها نمی‌داند چگونه باید زندگی کند را می‌فهمد.

«عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ»؛ ویژگی بعدی او این بود که در غم و شادی مردم شریک بود. بنده شاهد بودم اگر کسی پدر، مادر یا عزیزی را از دست می‌داد حتّی‌المقدور سعی می‌کرد خودش را برساند و اگر هم به مراسمات آن‌ها نمی‌توانست برود حتما به خانهٔ آن‌ها می‌رفت یا تماس می‌گرفت و بر خود لازم می‌دید که اظهار همدردی کند.

اگر مردم مشکلی داشتند مثلا کسی خانه نداشت، بدهی داشت یا بیکار بود، حتماً کمک می‌کرد.

بخاطر اینکه برای مردم اشتغال فراهم شود، کارهای اقتصادی در استان کرمان با حمایت و هدایت ایشان انجام شد.

با مردم هم بسیار رئوف، مهربان و با گذشت بود. این‌ها، رمز محبوبیّت و مقبولیّت ایشان است.

۶ مدیریّت نظامی و درایت سیاسی شهید سلیمانی دارای چه امتیازات و شاخصه‌های برجسته‌ای بود؟

ایشان در بحث مدیریّت واقعاً روش منحصر به فردی داشت. شجاعت فوق العاده، امّا مبتنی بر تدبیر نه مبتنی بر تهوّر که شجاعتِ بیش از حدّ و بدون تدبیر باشد، از مؤلّفه‌های اصلیِ مدیریّت ایشان بود. شهید سلیمانی یک نظامی مدبّر بودند و با تدبیر عمل می‌کردند.

من این را در قالب یک خاطره‌ای از ایشان بیان می‌کنم. در عملیات شرق کشور که بنده هم در خدمت دوستان لشکری بودم، دو اتوبوس از کارکنان نیروی انتظامی که حدود ۹۰ نفر بودند و از زاهدان به زابل می‌رفتند، در حوالی سه راهی دشتک که سه مرز ایران و افغانستان و پاکستان در آنجا به هم می‌رسد، توسط اشرار ربوده شدند. آنجا هم مرز افغانستان بود و هم مرز پاکستان، لذا معلوم نبود که آن‌ها را کجا برده‌اند.

سردار سلیمانی اگر می‌خواست با تهران و وزارت امور خارجه هماهنگی کند، معلوم نبود چه اتّفاقی برای نزدیک به ۹۰ نفر از افراد نیروی انتظامی می‌افتاد.

اگرچه برای ورود به کشور همسایه نیاز به هماهنگی بود ایشان بلافاصله و بدون هماهنگی با مسئولین رده بالای نظامی و دیپلماتیک، با ورود نظامی به کویته که شهر مشترکی در افغانستان و پاکستان است، آنجا را با تانک و هلیکوپتر و سلاح‌های سنگین و نیمه‌سنگین محاصره و در ظرف ۴۸

ساعت همهٔ نیروها را بدون کمترین آسیبی آزاد کرد. این یک تدبیر نظامی است. حدود ۹۰ از نیروهای ما را به خارج از مرزها بردند و چون نباید آن کشورها این جنایتکاران را راه می دادند؛ ایشان آتش به اختیار و بدون هماهنگی های دیپلماتیک، به هر دو کشور، ورود نظامی کرد و نیروها را آزاد نمود. یک روز که با هم بودیم و به لشکر می‌رفتیم، یک کاغذی به من نشان داد و گفت: «مرا به خاطر ورود غیرقانونی به خاک همسایه به دادگاه نظامی احضار کرده‌اند.» البته مشکلی برای ایشان پیش نیامد امّا اگر می‌خواست تدبیر نکند و آتش به اختیار عمل نکند و بر عهدهٔ وزارت امور خارجه و ستاد نیروهای مسلّح بگذارد، شاید بعضی از آن ها به شهادت می‌رسیدند و یا آن ها را به عمق کشورها می‌بردند و از ما باج خواهی می‌کردند. لذا جلوی هرگونه باج خواهی یا تعرّض به جان آن ها با یک تدبیر شجاعانهٔ بسیار قوی و ارزشمند گرفته شد.

۷ این نظرکه قائل است، مراسم تشییع باشکوه این شهید بزرگوار، رفراندوم مجدّدی برای جمهوری اسلامی محسوب می‌شود و هم‌چنین تأییدی برای سیاست‌های منطقه‌ای نظام و جبهه مقاومت است را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مردم، انقلاب را قبول دارند و درست است که ایرادها و گله‌هایی دارند امّا وقتی پای اصل نظام وسط می‌آید، حضور دارند. به همین خاطر، به کسانی هم که برای نظام فداکاری و ایثار کرده‌اند، احترام می‌گذارند و قدر می‌شناسند. مردم ما، مردم فهمیده‌ای هستند و حق را از باطل و مرد را از نامرد به خوبی تشخیص می‌دهند. سردار سلیمانی خودش فرمود: «ما مرد میدانیم.» مردم هم سردار سلیمانی را مرد میدان می‌دانستند، لذا از مرد میدانشان حمایت می‌کنند و از اصل انقلاب دفاع می‌کنند. مثلاً ممکن است ما نسبت به پدرمان در جاهایی گله‌مندی و ایرادی هم داشته باشیم امّا اگر کسی بخواهد در مورد پدرمان بد بگوید، دیگر تحمّل نمی‌کنیم و در مقابلش می‌ایستیم. ممکن است نسبت به بعضی رفتارها و برخوردها ایراداتی داشته باشیم؛ مثلاً در مورد فساد اداری، فساد اقتصادی، فساد سیاسی و دیگر زمینه ها حرف داشته باشیم امّا به اصل نظام، پایبند هستیم. سردار سلیمانی، پایبند به اصل نظام بود و مردم هم به خاطر اینکه اصل نظام را قبول دارند، حضور پرشور و بسیار پرمعنایی در مراسم تشییع پیکر شهید سلیمانی پیدا کردند که اگر کسانی هم می خواستند حاشیه‌هایی درست بکنند با حضور حماسی مردم در تشییع بی نظیر پیکر ایشان، بسیاری از توطئه‌های دشمن نقش بر آب شد. جبههٔ مقاومت هم با شهادت ایشان دوباره جان گرفت. یعنی حضور مردم تأییدی بود بر جبههٔ مقاومت. درست است سردار سلیمانی چهرهٔ ارزشمندی در ایران بود، امّا حرکاتی که در عراق، سوریه و لبنان انجام شد و مطالبی که کشورهای دیگر در این رابطه مطرح کردند، همه یک رفراندوم بود برای این که نشان بدهند ما با جریان مقاومت هستیم. بعد از آن هم، آمریکایی ها از خیلی از مواضعشان پایین آمده و بعضاً، حرف رفتن و ترک منطقه را مطرح می‌کنند. حتی در مجلس عراق خروج آمریکایی ها تصویب شد که قبل از این ماجرا، حرفی از آن نبود. بعد از آن هم دو مرحله به پایگاه‌های آمریکایی در عراق حمله کردند. این‌ها نشان می‌دهد روز به روز بر اهمیّت مسئلهٔ مقاومت در منطقه افزوده می‌شود و مردم با شجاعت بیشتری به صحنه آمده‌اند.

۸ انتقام سخت را در چه می‌بینید و چه چیزی می‌تواند تقاص خون این شهید بزرگوار باشد؟

اگر حساب و ارزش‌گذاری کنیم تقاص خون حاج قاسم، امکان ندارد. امّا از این جهت که ایشان به عنوان فرماندهٔ محور مقاومت در مقابل فتنهٔ داعش و حضور آمریکایی‌ها در منطقه بودند، حداقل تقاص و انتقامی که می‌شود گرفت، خروج آمریکایی‌ها از منطقه است تا مردم خودشان برای خودشان تصمیم بگیرند. این امر، هم تقاص خون شهید سلیمانی و هم ثمره‌ای برای مجاهدت‌های ایشان در فعالیّت‌های نظامی و سیاسی‌شان در منطقه می‌باشد.

۹ برای تبلیغ و ترویج مکتب شهید سلیمانی و چگونگی الگوبرداری از این مکتب چه باید کرد؟

به نظر بنده باید آیهٔ پانزدهم سورهٔ حجرات را به درستی برای مردم تبیین کنیم. خداوند متعال ویژگی‌های مؤمنین واقعی را در چهار آیه بیان می‌کند که در قرآن کریم با عبارت «انّما المؤمنون» آمده است. بنده در یک دسته‌بندی که در کارهای قرآنی دارم، به یک تقسیم بندی برای مؤمنین رسیده‌ام؛ عدّه‌ای از مؤمنین مشرک هستند. همچنان که در سوره یوسف آمده «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ». که مدعیان

ایمان سر از شرک در می‌آورند. عدّه‌ای از مؤمنین، کافر اند. آن‌هایی که «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا».

عدّه‌ای هم مدعی ایمان‌اند و منافق هستند. امّا خداوند متعال در چهار آیه، ویژگی‌های مؤمن واقعی را بیان می‌کند که یکی از آن ها در سورهٔ مبارکهٔ حجرات، آیهٔ دهم است که می‌فرماید «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُم»

شهید سلیمانی با مردم روحیّهٔ برادری داشت نه روحیّهٔ فرماندهی و سرداری؛ در همین نامهٔ آخری که برای خانواده‌اش نوشته است، می‌گوید: «من لذّت می‌برم که از همان زمان دفاع مقدّس من را به‌عنوان قاسم می‌شناختند.» اگر بخواهیم مکتب حاج قاسم را در عمل ترسیم کنیم، یکی از مؤلّفه‌های آن بسط و توسعهٔ روحیّهٔ برادری است. یکی دیگر از ویژگی‌های عملی مؤمنین که باز هم در سورهٔ حجرات آیهٔ پانزدهم آمده، این است که «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» مردم باید باورهای دینی خود را قوی کنند و سبک زندگی خود را از اسلام بگیرند نه از غرب و شرق و خرافات و اوهام. هرگز در حقّانیّت راهشان و حقّانیّت انقلاب دچار تردید نشوند و اشکالات و خلاف ها را به پای اصل نظام نگذارند بلکه باید با آدم خاطی برخورد کنند. مردم باید مانند حاج قاسم در راه خود تردید نکنند و افرادی مانند او که در راه خداوند تلاش و جهاد می‌کنند، در هر زمینه‌ای که هستند، جهادی کار کنند و تمام علم و دانش و توان و تجربهٔ خود را برای پیشبرد اهداف انقلاب به صحنه بیاورند، چراکه جهاد به معنای قتال نیست بلکه به معنای «استفراغ الوسع» و آزاد کردن تمام توان است. همانطور که خدای متعال در پایان این آیه می‌فرماید، اینان مؤمنین حقیقی هستند؛ شهید سلیمانی هم مصداق مؤمن صادق بود. بنده معتقدم برای بیان ابعاد فکری و عملیِ شخصیّت شهید سلیمانی، حرف‌های بسیاری برای گفتن هست. مثلاً بنده در سفری همراه ایشان بودم. منِ طلبه کنار ایشان نشسته بودم. مهماندار هواپیما حجاب مناسبی نداشت و آرایش کرده بود. ایشان آن مهماندار را خواست و دو دقیقه‌ای با او آرام صحبت کرد و با اینکه کنار من نشسته بود نفهمیدم چه گفت. آن خانم رفت و بعد از چند دقیقه، آرایشش را پاک و حجابش را هم درست کرد. حاج قاسم اهل امر به معروف و نهی از منکر بود، امّا طوری انجام داد که طرف مقابل عمل کرد. من هم که کنار او نشسته بودم نفهمیدم چه گفت. به قول شاعر که می‌گوید:

دوست دارم که دوست عیب مرا، همچو آیینه روبرو گوید
نه که چون شانه با هزار زبان، پشت سر رفته، مو به مو گوید

این‌ها، برخی از نکات اصلی در ترویج مکتب شهید سلیمانی است.

در پایان گفت وگو، حجت الاسلام عسکری خاطره‌ای از شهید سلیمانی برای دست اندرکاران مجلّه گفتند که ذکر آن در انتهای متن، به درک جایگاه فکری و مقام معنوی این شهید بزرگوار کمک می‌کند. حاج قاسم به من گفت: «چند چیز را از خداوند خواسته‌ام؛ اول اینکه مطمئن باشم شهید می‌شوم، دوم اینکه در ایران شهید نشوم چون باعث برادرکشی و درگیریِ نیروهای داخلی برای پیدا کردن مقصّر شهادتم می‌شود، سوم اینکه در خارج از کشور هم به دست مسلمانان کشته نشوم و چهارم اینکه از خداوند خواسته‌ام هنگام شهادت تکّه تکّه شوم.»

فرهنگ

از مردم، برای مردم

شهادت سلیمانی، فضیحت دشمن بزرگ ما بود. مصاحبه

از مردم، برای مردم

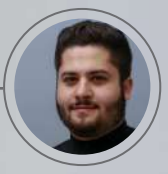

تحلیلی بر اثرات فرهنگی و اجتماعی شهادت شهید قاسم سلیمانی

علی درّی

بررسی چیستی جامعه بحثی مهم و اثرگذار است که از مسائل مختلف فرهنگی و سیاسی تعیین کننده و جریان ساز خواهد بود. تعریف از جامعه در منابع مختلف این‌گونه آمده است که گروه‌های انسانی، مشروط بر اینکه دارای تعامل انسانی پایدار بوده و از نظر سرزمینی، حاکمیّت و انتظارات فرهنگی با یکدیگر اشتراک داشته باشند، یک جامعه را تشکیل می‌دهند. پرسشی از تعریف فوق ذهن ما را به خود مشغول می کند که آیا خودِ جامعه به تنهایی اصالت دارد یا فرد؟

عدّه ای مانند «دکارت»، اصالت را به فرد داده و گروهی دیگر به رهبری «هگل»، به جامعه اصالت می‌بخشند. به نظریّات هردو دسته ایرادات مختلفی وارد است که از عدم صحّت گفته‌های آنان، پرده بر می‌دارد. پاسخ های ناقص این دو طیف، ما را به سمت پاسخ جامعی از سوی مؤلّفِ تفسیر المیزان می کشاند. علّامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) پاسخی از دل کامل ترین کتاب آسمانی می‌دهد، بنا به نظر ایشان، قرآن کریم برای عموم مردم و جوامع، سرنوشت مشترک، نامهٔ عمل مشترک، فهم و شعور، طاعت و عصیان قائل است. در صورتی که جامعه وجود واقعی و حقیقی نداشته باشد، استعمال چنین تعابیری برای آن لغو و عبث خواهد بود. در نگاه علّامه، خداوند متعال به حیات جوامع قائل بوده؛ از همین رو عباراتی را بیان می کند که بیانگر حقیقتی است که موجودیّت اجتماعی را تایید می کند. نظیر آیهٔ شریفهٔ «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»

برای هر ملّتی اجل و دوره‌ای است که نه لحظه ای به تأخیر می‌افتد و نه لحظه‌ای پیشی می گیرد همان‌گونه که افراد جامعه دارای یک کتاب و نامه اعمال مشخصی هستند، امّت و جامعه نیز چنین است. از آیهٔ فوق درمی‌یابیم که هم فرد و هم جامعه از ویژگی‌ها و شئونات خاصّ خود برخوردار هستند؛ زیرا همانطور که هر فرد به عنوان یک موجود حقیقی دارای اجل و پایان مشخّصی است، جامعه هم به عنوان وجودی دارای حقیقت، حیات و پایان معیّنی دارد. به علاوه زمانی که فرد در تعارض با جامعه قرار می گیرد؛ مقهور جامعه می‌شود زیرا سنّت ها و رسم و رسومات اجتماعی قدرتمندتر از افکار و رفتار افراد هستند. از این رو اسلام، مسائل اجتماعی را پررنگ‌تر بررّسی کرده و اهمیّت ویژه ای به آن می‌دهد. این سخنان بدین منظور نیست که حیات افراد اصالتی از خود ندارد؛ بلکه افراد نیز می توانند، استقلال عمل داشته باشند،

منشأ اثر واقع شوند و تغییرات اساسی را در جامعه رقم زنند. انقلاب ۵۷ در ایران نمونه‌ای از اصالت فرد و اجتماع است؛ زیرا جامعهٔ ایرانی که اکثریّت افراد آن همواره دلباختهٔ مکتب اسلامیِ خود بوده اند، با انقلاب اسلامی ایران، این اعتقاد قلبی و ایمان خود را به صورت یک سیل بنیان کنِ اجتماعی به ظهور رساندند. با سخنان یک مبلّغ دینی، جامعه ایرانی به خود می آید و جرقّه‌هایی که خمینی کبیر (قدس سرّه) در فکر تک تک مردم ایجاد می‌کند، تبدیل به حرکتی اجتماعی و نهضتی فراگیر می‌شود. در هم آمیختگی فرد و اجتماع باعث می‌شود یکی از بزرگترین انقلاب‌های قرن و البته انسانی ترینِ آن‌ها توسط یک رهبر دینی شکل گیرد و جامعه به روح حق‌طلبی خود، که سالها در خفقان و فشار حاکمان فاسد و فاسق بوده، بازگردد و به نوعی مجدّداً حیات یابد. جامعهٔ زنده جامعه‌ای است که همواره در مسیر آرمان‌های خویش قدم بردارد. لازمهٔ این حرکت در وهلهٔ اوّل، انسان‌هایی هستند که آن آرمان‌ها را یادآوری کنند و نگذارند جامعه، آن ها را به فراموشی سپارد. انسان‌هایی که جامعه را از رخوت و سستی دور کرده و به جنبش و تحرّک وا می‌دارند. از آن جا که شور آرمان خواهی و حق طلبی همانند خون باید دائماً در پیکر جامعه جاری و ساری باشد، وجود چنین انسان هایی در هر عصر، لازم و ضروری است. در واقع آنان با تحرّک خود به جامعه روح تازه و حیاتی دوباره بخشیده و مانند نماد و سمبل مکتب، آرمان‌ها و ارزش‌های اصیل اجتماع را بازنمایی می‌کنند. آنان عصارهٔ فضائل ملّت و توده‌ها هستند. هر چه سعهٔ وجودی آنان، وسیع تر و عمیق تر باشد، شعاع اثرگذاریشان نیز بالاتر می‌رود. تنها امام خمینی (رحمه الله علیه) می‌توانست با آن ظرفیّت وجودی عظیم در برابر حکومت پهلوی قد علم کند. از همین رو توانست همهٔ آزادی خواهان و حق طلبان عالم را از خواب غفلت بیدار کند و صدای انقلاب اسلامی ایران را به گوش همهٔ مستکبرین عالم برساند. البته مسیر سلوک جامعه یک طرفه نیست. در یک اجتماع به همان اندازه که برخی می‌توانند مسیر سعادت را هموار سازند، برخی دیگر نیز در نقطهٔ مقابل آنان، مسیر تعالی ملّت را مسدود می‌کنند. آن‌ها همواره جامعه را به سمت ناامیدی، رخوت و وابستگی سوق می‌دهند و تمام روزنه‌های امید جامعه را با منفعت طلبیِ خویش می بندند. این هم ضرورتی دیگر برای وجود مصلحان اجتماعی است که در نبرد دائمی با این جریان، نتیجهٔ مبارزه را به نفع رشد و تکامل توده‌ها، رقم بزنند. دریای انقلاب، نیازمند موج هایی انسانی است که تمامی ناخالصی ها را از دل خود خارج سازد و به حاشیهٔ ساحل براند. اجتماع سالم، گاهاً بایستی خون های آلودهٔ درونش را حجامت کند تا با نشاط بیشتر به راه خود ادامه دهد. سیزدهم دی ماه ۱۳۹۸، همان موج خروشان، همان حجامت و همان پاکسازیِ جامعه بود. شاگردی از جمع شاگردان رهبران انقلاب، موج امید و وحدت در دریای انقلاب ایجاد کرد تا ملّت خروشی دوباره را به دشمنان داخلی و خارجی نشان دهد. تنها مردی مانند سلیمانی با آن گسترهٔ وجودی می‌توانست انقلابی را در دل انقلاب بوجود آورد. قاسم سلیمانی شهادتش

حیات بود. بخشیدن حیاتی دوباره به روح مردمانی که سرمای مدیریّت ناکارآمد برخی مدیران نابلد و فاسد، در وجودشان رخنه کرده بود. تنها گرمای خون او می‌توانست مرز روشنی میان مدیر و سردار تراز انقلاب و غیر آن، بکشد. از این رو در فرهنگ اسلامیِ ما، شهید همان موتور محرّک جامعه است. شهید همان نقطه مقابل نا امیدی است. به همین خاطر است که از روی عقل و تدبیر نه صرفاً احساس شاعرانه، گفته اند: «شهدا همان اصحاب آخر الزمانی سیّدالشّهدا هستند که درس عشق و وفاداری اطاعت به ما می‌دهند و تنها خون آنهاست که از راز این عشق پرده برمی دارد و سرمای غفلت ما را به بهاری امید بخش بدل می سازد.» از منظر اهل فرهنگ و اجتماع که بنگریم، سلیمانی شهادتش، آورده های فرهنگی بی شماری داشت که شاید مدّت‌ها زمان لازم باشد تا آن‌ها را شناخته و به درستی بهره برداری کنیم. در تمام دنیا، تشکیل تجمّعی چند میلیون نفری، آن هم با مشقّت‌های حضور در خیابان، شاید با صرف هزینه‌های میلیاردی هم محال باشد؛ امّا خون چنین شهیدی، این امر را بدون هزینه محقّق ساخت. اجتماع بیش از ۲۰ میلیون انسان، با سلایق و علایق متفاوت، حتی در سنین گوناگون، حول محور خون یک مظلوم مقتدر، معجزه‌ای بزرگ است. بزرگ‌ترین گمشدهٔ فرهنگیِ کشور ما و جهان اسلام، بلکه دنیای امروز، قدرت اجماع سازیِ آحاد مردم در جهت پاسداری از ارزش ها و یادآوری آرمان‌های مقدّس اسلامی و انسانی است. سرمایه گذاران بزرگ هالیوود سالیان طولانی با صرف هزینه های سرسام آور، در تلاش برای خلق اسطوره‌ها و قهرمان‌های غیر واقعی برای کودکان جهان هستند و حالا شهید قاسم سلیمانی بدون هزینه و تلاش هیچ نهادی، در جلوی صف اسطوره‌ها، آن هم از نوع حقیقی و بین المللی ایستاده است. سلیمانی تمامی شعارهای مورد غفلت قرار گرفتهٔ انقلاب، همهٔ سنّت‌ها و آداب انقلابی، اسلامی و ایرانی را که روزی در بین تمامی افراد جامعه، فراگیر بود را یادآوری کرد. قاسم سلیمانی، توانست دوباره شمولیّت ارزش‌ها و آرمان‌ها بین آحاد ملّت را رقم بزند و دایرهٔ علاقه‌مندان و معتقدان به انقلاب را وسیع تر سازد. او روحیهٔ ایثار، خدمت خالصانه و بی‌منّت و شهادت طلبی را در روح مردمانی که سال‌ها زیر آتش پرفشار تبلیغات دشمن به سر می‌بردند، تقویت کرد. اثرات مخرّب ناکارآمدیِ عدّه‌ای لیبرال مسلکِ زالو صفت را از بین برد و با تغییر نگاه برخی از مردم به نظام اسلامی و مدیران تراز آن، میان نظام اسلامی و بی تدبیری دولت، تمایز ایجاد کرده و امید به ساختن دولتی در تراز انقلاب و اسلام را، آن هم با حضور مدیرانی چون او، در قلب ملّت ایجاد کرد. این‌ها شماری چند از آورده‌های بی نظیر و پر ارزش خون این شهید است که هریک باری بر دوش همهٔ مدیران، نخبگان و فعّالان عرصهٔ فرهنگ می‌افزاید. همواره سلیمانی و سلیمانی‌ها کار خود را به بهترین شکل ممکن انجام داده اند و با وجود مردم و آن‌ها، قطار انقلاب با سرعت به سمت هدف خود پیش خواهد رفت اما، کار ما اکنون شروع شده و وظیفه‌مان سنگین‌تر. تصمیم سازی برای فرهنگِ مکتبیِ کشور بر عهدهٔ ماست که با خون ده ها هزار شهید امضاء شده است. پس ما راهی بسیار طولانی و پر پیچ و خم تر از گذشته پیش رو داریم. این همان درآمیختگی فرد و اجتماع است. حال معنای این عبارت برای ما بیش از پیش روشن می‌شود که حیات یک جامعه به حیات انسان‌های آن بستگی دارد. سلیمانی عینی ترین مثال برای همین درآمیختگی است. و شهادتش تازه شروع ماجراست.

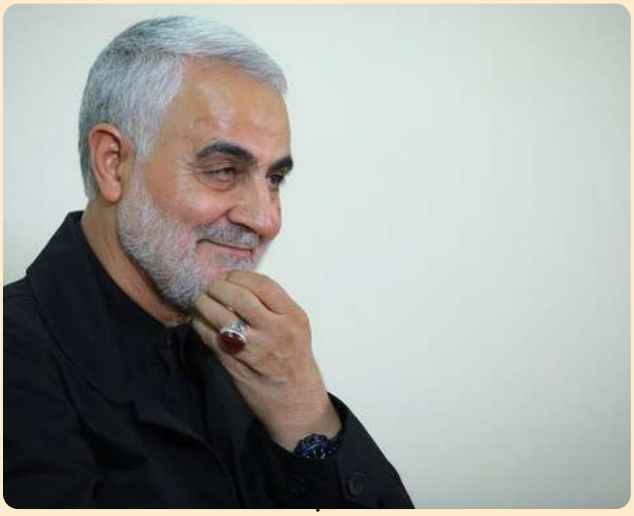

شهادت سلیمانی، فضیحت دشمن بزرگ ما بود.

مروری بر زندگانی و تأثیرات شهادت سردار سلیمانی

مرحوم شهید سلیمانی علاوه بر توانایی های بالا در حوزهٔ مسائل استراتژیک نظامی و شناخته شدن به عنوان یک مدیرِ تراز نظام اسلامی، دارای خصوصیّات معنوی و اخلاقی عمیقی بود که به عمق و کیفیّت و اثرگذاریِ فعالیّت‌های ایشان می‌افزود. بیان این خصوصیّات از زبان نزدیکان و همکاران ایشان گویاتر و اثرگذارتر است. برای شنیدن این ویژگی‌ها، گفتگویی داشته ایم با آیت الله سیّد مجتبی حسینی نمایندهٔ سابق ولیّ فقیه در سوریه و نمایندهٔ فعلی ایشان در عراق

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

آشنایی بنده با ایشان از زمانی بود که بنده به‌عنوان نمایندهٔ مقام معظّم رهبری (مد ظلّه العالی) در خدمت مردم استان سیستان و بلوچستان بودم و ایشان فرماندهٔ سپاه کرمان و زاهدان بودند. یعنی در هردو جا فرماندهی می‌کردند. ایشان در سیستان و بلوچستان بعضی فتنه‌هایی که ریشهٔ آن در داخل مرز بود را به خوبی ریشه‌کن کردند. حاج قاسم در حالی که آدمی شجاع و اهل اقدام بود، بسیار هم مهربان بود، امّا این مهربانی باعث نمی‌شد که در قاطعیّتش خدشه‌ای ایجاد کند و هم‌چنین قاطعیّتش هم باعث نمی‌شد مهربانی‌اش را فراموش کند. از همین رو ایشان با کمترین صدمه‌ای توانستند مشکلاتی که در دو مرحله در سیستان به وجود آمد را حل کنند. حاج قاسم بیشتر در کرمان بودند و گاهی هم به سیستان می‌آمدند ولی بالاخره از دور و نزدیک با ایشان آشنا بودم. در سوریه هم باتوجّه به مسئولیّت ایشان در سپاه قدس، نسبت به تمام کارهای ایران در خارج از مرزها که جهات امنیّتی دارد دخیل و از مؤثّرترین افراد بودند.

خصوصاً در آن چهار سالی که در سوریه جنگ شروع شد در فتنه های عظیم جنگ سوریه حضور داشتند تا وقتی که تقریباً سوریه آرامش نسبی پیدا کرد، در مقاطع مختلف خدمت ایشان بودم. از ویژگی‌های ایشان این بود که در حالی که سردار بزرگ سپاه بودند و سابقهٔ طولانی در فرماندهی، از زمان دفاع مقدّس تا فرماندهی سپاه قدس داشتند امّا هیچ کس

متوجّه نمی‌شد که ایشان فرمانده است.

خیلی عادی بود. عادی راه می‌رفت، عادی حرف می‌زد، با مردم مأنوس بود و همه‌جا می‌رفت. بدون هیچ تشریفاتی برای زیارت به حرم سیّده زینب (سلام الله علیها) می‌آمد؛ چون بدون تشریفات کسی او را نمی‌شناخت. یک دفعه در شرایط جنگ که فضا ناامن بود من به ایشان زنگ زدم و گفتم: «می‌خواهم در سفارت دمشق به دیدنتان بیایم.» ایشان فرمودند: «من می‌آیم.» درحالی که شرایط به گونه ای بود که مسئولین سوری معمولاً جرأت نمی‌کردند بیایند چون تمام اطراف را جبههٔ النصره و امثال اینها محاصره کرده بودند امّا ایشان خودشان به دفتر ما تشریف می‌آوردند. می‌گویند یک بار که شهید سلیمانی وارد عراق شدند. برای حمل و نقل ایشان، ماشین ضدّگلوله برده بودند امّا ایشان گفته بودند: «همه این‌ها را جمع کنید.» بعد خودش با یک تاکسی از بغداد به سامرا رفته بود. از خصوصیّات مهم سردار، اخلاصش بود. این اخلاص، اخلاص عملی بود.

گاهی ما در قلبمان اخلاص داریم و خدای متعال را خیلی دوست داریم ولی در راه طاعت خداوند راه را گم می‌کنیم؛ امّا ایشان این درک را داشت که اطاعت خداوند در اطاعت امام زمان (عجّل الله تعالی فرجه) است و اطاعت امام زمان (عجّل الله تعالی فرجه) هم در اطاعت ولیّ فقیه است؛ لذا پیرو فرمایشات ایشان بود. ایشان در مراحلی که مکرّر پیش آمده بود که یکی از آنها را از خودشان شنیدم و یکی دیگر را از آقای سیّد حسن نصرالله که ایشان نقل می‌کرد: «در جمعی در حرم حضرت رقیّه (سلام الله علیها) در زمان جنگ ۳۳ روزه لبنان، کار به مرحله‌ای رسیده بود که کاملاً مأیوس بودیم و مطمئن بودیم که اسرائیل مسلّط خواهد شد؛ چون امکانات فراوان داشتند و بمباران شدیدی کرده بودند. حاج قاسم می‌فرمود: «خدمت حضرت آقا رسیدم و ایشان با خونسردی فرمودند: «که اسرائیل شکست خواهد خورد و حزب‌الله پیروز خواهد شد.» چون ایشان فرموده بودند با کمال قدرت جنگیدیم. «از روز نوزدهم دیدیم ورق برگشت و خلاف آنچه که ما از لحاظ فنّ نظامی گمان می‌کردیم شد.» برخی افراد هستند که اگر احساس کنند آن حرفی را که فرماندهٔ کل می‌گوید به نظرشان اشتباه است، سست می‌شوند؛ امّا ایشان از روی آن تعبّدی که داشت جنگید. در سوریه هم که ما بودیم شرایطی رسید که دیگران می‌گفتند قضیّه تمام است. یعنی بعد از انفجار ساختمان نخست وزیری در دمشق و ناامنی گسترده‌ای که در اطراف دمشق مانند حرم حضرت زینب (سلام الله علیها) ایجاد شد، سوریه به مرحله‌ای رسید که خیلی‌ها می‌گفتند بیش از این توانایی مقاومت نیست ولی ایشان فرمودند: «چون آقا فرمودند ادامه بدهید ما هم ادامه می‌دهیم» و ادامه دادند و با آن بینشی که رهبر انقلاب دارند که «وَمَن یَتَّقِ اللّهَ یَجعَل لَهُ فُرقاناً»، برخلاف آن چیزی که پیش بینی نظامی می‌شد و از لحاظ فنّی به نظر می‌آمد، کار بالعکس شد و بحمد الله آمریکا هیچ غلطی نتوانست بکند. شهید سلیمانی کاملاً تحت فرمان و تحت اشارهٔ ولیّ فقیه بودند. حتی عرض می‌کنم پایین‌تر از فرمان، یعنی می دیدند آقا چه دوست داشتند و چه چیزی مطلوب ایشان است، آن را انجام می‌دادند. این امتیاز بزرگی برای ایشان بود. بنده عرضم همیشه این است که رسالت شهید سلیمانی رسوایی دشمن و مبارزه با دشمن بزرگ یعنی آمریکا بود. به نظرم بزرگ‌ترین میدان جنگی که ایشان رفتند شهادت ایشان بود. این میدان آمریکا را در سراسر دنیا کوبید و مفتضح کرد. لذا بعد از آن هم شاهد بودیم که آمریکا روی خوش ندید. قبلاً در عراق افرادی را راه انداخته بودند که به تعبیر عراقی‌ها به آنها (جوکریه)

می‌گویند، یعنی آشوبگر که کنسولگری ایران را آتش زدند، به مراکز حشدالشعبی حمله می‌کردند و هرچیزی که به نوعی به انقلاب و نگاه اسلامی مربوط بود، برضّد آن کار می‌کردند. نهایتاً در حدود دو ماه قبل پیش بینی کرده بودند که یک حرکت سراسری به نفع آنها در عراق انجام بشود ولی خداوند متعال کاری کرد که به نتیجه نرسیدند. این از اثرات شهادت این شهید بزرگوار بود. با توجّه به همین نکته، انتقام سخت، همانطور که رهبری مکرّر اشاره فرمودند، در ریشه‌کن کردن آمریکا از کل منطقه است. چیز دیگری ما را قانع نمی‌کند مگر اینکه آمریکا از منطقه برود. متأسفانه آمریکا در عراق ریشه های اساسی دارد. به دلیل اینکه عراق کشوری است که در آن، بیش از سی سال در حکومت صدّام حالت اختناق شدید بود و آمریکا به تعبیر خودشان و بعضی از افراد جاهل، فرشته نجاتشان بود و تصمیم داشت خودش عراق را اداره کند. آن هم ادارهٔ سلطه‌گر و آمریکایی نه ادارهٔ خیرخواهانه. خوشبختانه یک عدّه جوان انقلابی در عراق با آمریکا به صورت پارتیزانی جنگیدند و آمریکایی ها مجبور شدند از شهرهایی که داخل آن‌ها فرمانداری می‌کردند، بیرون بروند و به پایگاه‌های خودشان برگردند ولی بالاخره با همهٔ این مبارزات، بازهم بزرگترین سفارت در عراق سفارت آمریکا است. با پرسنل بسیار زیاد و پایگاه های نظامی متعدّدی که دارد. البته بعضی از پایگاه هایشان را جمع کردند امّا هیچ کدام با ارادهٔ خودشان نبود بلکه به خاطر این بود که احساس امنیّت نمی‌کردند. مجلس عراق هم بحمدالله بعد از شهادت سردار سلیمانی و جناب ابومهدی المهندس، خروج نیروهای نظامی آمریکا را تصویب کرد امّا در تشکیلات عراق نیروهای متفاوتی وجود دارند. اینطور نیست که در مجلس عراق شرط تقوا وجود داشته باشد، بلکه افراد مختلفی هستند و تصمیم‌گیری در آنجا پیچیده است. از طرفی هم، چون آمریکا در عراق حضور دارد، اصرار بر بقا دارد و غیر از نظامی ها، مؤسّسه‌های فرهنگیِ آمریکا در عراق موجود هستند که به طور مرتّب در عراق فعالیت‌های فرهنگی انجام می‌دهند. جوان‌ها را دور از دین و وجدان و طینت، برای فتنه و آشوب پرورش می‌دهند. گروه گروه به آمریکا می‌برند و درفضاهایی مختلط، هیچ گونه غیرت اسلامی، دینی و وطنی در آنها باقی نمی‌گذارند. به خاطر همین مسائل است که خروج آمریکا، امر پیچیده‌ای است لکن لطف خدا تا به حال شامل عراق بوده یعنی خیلی از چیزهایی که ما تصوّر نمی‌کردیم در عراق محقّق بشود، شد. اگر الان را با زمانی که آمریکا وارد عراق شد مقایسه کنیم خیلی فرق کرده است. جمع زیادی از مردم انقلابی هستند، با مراجع رابطه خوبی دارند امّا عدّه‌ای هم هستند که شعار «کلّا کلّا للاسلام» می دهند. نمی‌گویند کلّا کلّا لایران بلکه فحشاء و منکرات را ترویج می‌کنند. راهپیمایی حمایت از هم‌جنس‌گرایی راه انداختند؛ یعنی نقشه‌های بسیار پیچیده‌ای علیه ملّت عراق و در جهت جدا کردن پیوندشان با ملّت ایران طرّاحی و اجرا می‌کنند. امّا به لطف خداوند متعال روز به روز ملّت عراق در پیشرفت و تقدّم در جهت فهم سیاسی و فرهنگی پیش می‌رود. و در این حرکت رو به جلو، شهید سلیمانی و شهادت ایشان، نقش ویژه ای داشتند.

هنـــر

موج نو یا امواجی خسته از طوفان ابتذال

مولودی، برای " شدن"

MRS. BATES

موج نو یا امواجی خسته از طوفان ابتذال

بررسی موج نو سینمای ایران

مسعود قوسی

وقتی می‌خواهیم یک جریان سینمایی را که در طول تاریخ برای خودش چارچوبی دست و پا کرده و مخالفان و موافقانی به همراه دارد، مورد بررسی قرار دهیم. باید موضع خود را در قبال آن حرکت، روشن و شفاف سازیم. در ابتدایی‌ترین حالت تکلیفمان با این مدیوم سینما چگونه باید باشد؟ برای پاسخ باید سینما را «ابژکتیویته» در نظر بگیریم و به سراغ کل منسجمی که هنر است برویم.

هنر آن‌گاه آغاز می‌گردد که انسانی به یاری علائم معروف و شناخته‌شدهٔ ظاهری یا به عبارتی تکنیک، به انتقال احساسی بپردازد، که خود آن را تجربه کرده است. اگر شخصی احساس نشاط، شادی، اندوه، انبساط خاطر یا گرفتگی خاطر را تجربه کند یا پیش خود تصور این احساسات را بنماید و از یکی از این احساسات به دیگری برود و سپس آن‌ها را با تکنیک به شنوندگان و بینندگان سرایت دهد و ایشان نیز به همان‌سان که وی از این مراحل حسی گذشته است، بگذرند، پا به آوانگارد هنر گذاشته است. احساسات بسیار متفاوت، قوی‌ترین و ضعیف‌ترین، مهمترین و ناچیزترین، بهترین و بدترین آن‌ها، آن زمان که به خواننده و تماشاگر و شنونده سرایت می‌کنند، موضوع هنر را می‌سازند.

خانه سیاه است ـ فروغ فرخ زاد

احساس از خودگذشتگی و تسلیم به خداوند یا سرنوشت که به درام انتقال یافته، یا وجد عشّاق که در داستان وصف شده، یا احساس شهوت که در تصویر نمودار شده، یا احساس چالاکی که به مارش موسیقی درآمده، یا احساس شادی که یاری رقص و پایکوبی بیدار شده، یا احساس شوخی که با حکایتی مضحک پدیدار گردیده، یا احساس آرامش که از چشم‌اندازی به دست آمده و یا لالایی گهواره‌ای که به ما انتقال داده شده است، همگی هنر است. مشکل از همین جا آغاز می‌شود؛ چقدر نگاه و حالات فکری هنرمند فیلمساز در خدمت مطالب بالاست. آیا سینماگر ما چه روشنفکر و چه غیر روشنفکر، چه ارزشی و چه غیر ارزشی، چه مستقل و چه وابسته ـ هرچه باشد- روند صحیح رسیدن به مدیوم سینما را طی کرده است یا خیر؟ از این رو برای بررسی دقیق‌تر موضوع اصلی که روشنفکران تاریخ سینمای ایران است، سراغ افرادی می‌رویم که در سینمای قبل از انقلاب نامشان کمتر شنیده شده است. به این ترتیب می‌توانیم روند بررسی و نگاه به «موج» به اصطلاح «نو» آن زمان را بهتر درک کنیم و «انتلکتچوال»های فیلمساز آن زمان را با آثارشان بشناسیم، و ببینیم گستره‌ی هویّتی فیلمسازی‌شان چه ارتباطی با روشنفکری دارد و اگر اثری موفق در کارنامه‌شان موجود است، از کجا نشأت گرفته است. اوّلین تولیدات سینمای هنری ایران در سال‌های آغازین دههٔ ۴ متولّد می‌شوند. در واقع اگر «خانه سیاه است» فروغ فرخزاد، «خشت و آینه» و مستندهای ابراهیم گلستان و یکی دو تلاش منفرد دیگر را که به عنوان جریان قلمداد نمی‌شوند کنار بگذاریم، می‌بینیم که سینمای هنری ایران در اواسط دههٔ ۴ شکل می‌گیرد. واضح است که وقتی از سینمای هنر، آن هم در قالب مدیومی که برساخته و وامدار مدرنیته است، حرف می‌زنیم بی‌گمان

کندو ـ فریدون گله

سهراب شهیدثالث

درگیر سیر سوژگی و جریان‌شناسی روشنفکری در ایران خواهیم شد. تا پیش از دههٔ ۴۰، سینما هنوز جایگاهی جدی در میان روشنفکران و هنرمندان ایران نداشت. روشنفکرانی که در باب سینمای جهان قلم می‌زدند هرگز سرشان به سمت تولیدات کم‌ارزش صنعت نوپای سینمای ایران نچرخیده بود. در سال‌های پایانی این دهه دو جریان عمده به صورت موازی در تاریخ سینمای ایران متولّد شدند. جریان اوّل بیش از هر چیز به سیاست‌های فرهنگی حکومت مربوط بود. فعالیت‌های فرح پهلوی و افرادی که گرد خود آورده بود، بیش از هر چیز تقلّایی بود برای گره خوردن به جهان هنری غربِ بعد از جنگ مدرنیسم، که فرهنگ و سبک زندگی اروپایی‌ها را زیر و رو کرد. تحوّلات رادیکال دههٔ ۶۰ انسان غربی را درگیر انقلاب بزرگی کرده بود. ساختارگراها در فلسفه و زبان‌شناسی از راه رسیده بودند. سنت‌های مدرنیستی در پاسخ به سوژهٔ فروپاشی شده و بن‌بست دوران روشنگری در اروپا، دریچه‌های تازه‌ای را برابر انسان مستأصل و نومید غربی می‌گشودند و رونق گفتمان‌های زن، آزادخواهانه به انقلاب عظیم جنسی در اروپا منتج شد.

محمدرضا پهلوی، غرب و مدرنیته را در تله‌کابین، اتوبان، مدرسهٔ مختلط، مینی ژوپ، دیسکو و خودروسازی می‌دید و مدرنیزاسیون اقتصادی را با پروژهٔ مدرنیته اشتباه می‌گرفت. او و اطرافیانش کودکانه، مرعوب آخرین سنتزهای سیاسی و اجتماعی غرب، آثار هنری و فکری پسادموکراتیک و پساصنعتی و دوران پایان روشنگری می‌شدند و درست با همان ذوقی که مظفرالدّین شاه، سینماتوگرافی و ناصرالدّین شاه، سیب زمینی را برای میهن آریایی ارمغان آوردند، سراغ آخرین محصولات هنری و روشنفکری روز جهان می‌رفتند. آن‌چه جالب توجّه است رویکرد سیاست‌گریز و غیرانتقادی فیلم‌سازان و سیاست‌مدارانی است که شاید بیش از هر چیز به فقدان سوژگی و همچنین عدم درک درست از آن چه پیرامونشان می‌گذشت، بازگردد.

امّا در مقابل این جریان، جریانی دیگر شکل گرفت که بعدها به موج نوی سینمای ایران معروف شد؛ موجی که در سال ۱۳۴۸ آغاز شد و از بدو شکل‌گیری، هم توجّه روشنفکران متعهّد و هم بزرگان عرصهٔ هنر و ادبیات را به خود جلب کرد. این جریان دقیقاً نقطهٔ مقابل جریانی بود که از سوی دربار مورد حمایت قرار می‌گرفت. داریوش مهرجویی فیلم «گاو» را براساس داستانی درخشان از غلامحسین ساعدی روی پرده برد. این فیلم دقیقاً در نقطهٔ مقابل رویکرد گل‌خانه‌ای و عاریه‌ای، سینمایی آزاد و مستقل بود که در تبدیل شدن سوژه به ابژه، کار خویش را در

طبیعت بی جان ـ سهراب شهید ثالث

قالبی باورپذیر و ایرانی شده عرضه می‌کرد. از مهرجویی و کیمیایی و تقوایی که بگذریم، دیگرانی نیز بودند که در این جریان قرار می‌گیرند و کمک‌کننده به این طیف هستند. تلاش و حرکت رو به جلوی این گروه در مقایسه با جریان قبل، ستودنی است.

فریدون گُله یکی دیگر از این هنرمندان است. او فیلم‌سازی را در مدرسهٔ فیلمسازی نیویورک آموخته بود و به لحاظ فکری به شدت تحت‌تأثیر آموزه‌های اگزیستانسیالیستی ژان پل سارتر قرار داشت و به لحاظ سینمایی هم شیفتهٔ سینمایی بود که به زعم خودش بتواند گیشه را با دغدغه‌های فلسفی و سیاسی‌اش آشتی دهد. گُله در مواردی به سمت شاخص‌های فیلم فارسی نزدیک می‌شد. استفاده از نشانه‌های سینمایی آشنا برای مخاطبین ایرانی در کنار تمهیدات تکنیکی، سبکی و روایی اگزیستانسیالیستی، همچنین دلبستگی‌اش به ژان پیر ملویل به فیلم «کندو» ختم شد که برندهٔ بهترین فیلم جشنوارهٔ تهران به داوری آنتونیونی شد.

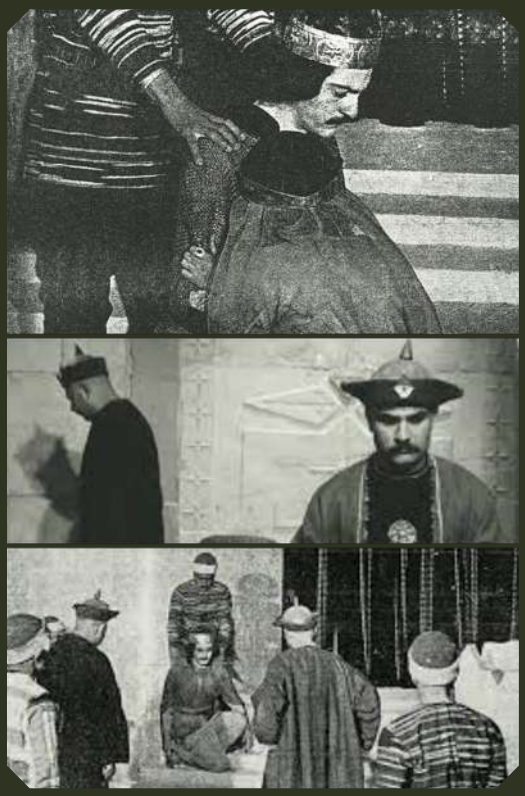

سیاوش در تخت جمشید ـ فریدون رهنما

از دیگر فیلمسازان آن دوران که خاستگاه روشنفکری داشتند، می‌توان به سهراب شهید ثالث اشاره کرد. او با این‌که بیشتر عمر حرفه‌ای خود را در خارج از مرزهای ایران گذراند امّا در «طبیعت بی جان» خویش داستان سوزن‌بان پیری را روایت می‌کند که چنان از خویش جدا افتاده که سن واقعی خود را هم نمی‌داند. امّا از زمان خدمت خویش آگاه است. فضای روشنفکری شهید ثالث در فیلم‌هایش هویدا نبود. او به دلیل توانایی در نشان دادن رنج طبقهٔ کارگر ایرانی در آن سال‌ها و زندگی سخت حاشیه‌نشینان، توانست خرس نقره‌ای جشنوارهٔ برلین را از آنِ خود سازد. عباس کیارستمی که بعدها برای خود شهرتی دست و پا کرد و تبدیل به یکی از فیلمسازان جریان‌ساز سینمای هنری در دنیا شد، در آن سال‌ها به شدت تحت‌تأثیر سهراب شهید ثالث بود. در میان افراد دیگری که آثارشان ارزش دنبال کردن دارد، می‌توان از فرخ غفّاری و فریدون رهنما نام برد. دو فیلم رهنما به نام‌های « سیاوش در تخت جمشید» و «پسر ایران از مادرش بی‌اطلاع است» و دو فیلم فرخ غفاری به نام‌های «شب قوزی» و «زنبورک» و همچنین تک فیلمی از ابراهیم گلستان به نام «اسرار گنج درهٔ جنی» از جمله آثار موفّق آن دوران بودند که به سراغ الگوهای ایرانی رفتند و الحق هم در مقایسه با قبل بسیار ارزشمند و پیشرونده بودند. امّا چیزی که در مدیوم موفّق آن دوران وجود نداشت، تأثیر روشنفکری بر این فیلم‌ها بود؛ یعنی آثار موفّق آن دوران هرچه از فضای روشنفکری دور می‌شد و به اساس و بنیان‌های سینما ارزش بیشتری می‌داد، بهتر دیده می‌شد و در تاریخ سینمای ایران ماندگارتر می‌گشت. دههٔ ۵۰، تا زمان وقوع انقلاب اسلامی، اوج سینمای مستقل ایران بود؛ دورهٔ پوست انداختن فیلمسازانی که دوران رشد و کمال خود را تجربه می‌کردند. به عبارت دیگر سینمایی که آرام‌آرام در کنار درآمدزایی، صاحب فیلمسازانی جدّی و مستقل؛ و فیلم‌هایی خوب، به یادماندنی و قابل دفاع شده بود، قربانی رشد نامتوازن و الگوی مدرنیزاسیون آمرانهٔ پهلوی شد. پهلوی‌ها ترجیح می‌دادند «گاو» و «گوزن‌ها» و «کندو» و «اسرار گنج درهٔ جنی» را نبینند. نهایتاً کار به جایی رسید که سینماب آن زمان به همراه فیلم‌هایش به تماشای مردم ایستادند تا مهمترین روایت سینمایی تاریخیشان را رقم بزنند و درامی خلق کنند که هیچ‌گاه کهنه نشود. روایت آن چه در سال‌های بعد از انقلاب به سینما تا امروز گذشته است بحث مفصلی است که در آینده به آن خواهیم پرداخت. ◈

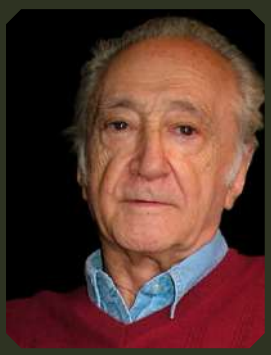

مولودی، برای "شدن"

بررسی جنبش نئورئالیسم در سینمای ایتالیا

علی زاده‌حسین

یکی از صُوَر همیشگی برای رسیدن به کنه عبارات، کنکاش جزء به جزء آن می‌باشد. زمانی که از عبارت «نئورئالیسم» سخن به میان می‌آید، تکیه کلام بر کدام جزء است؟

آیا نئورئالیسم، واقعیّتی «نو» شده است و ریشه در «رئالیسم» دارد؟ یا اینکه طریق خود را مستقلاً می‌پیماید؟

راه رسیدن به **نئورئالیسم** عبور از مقطع «**رئالیسم**» و واقع‌گرایی به سمت روش «**بیانیِ**» نوین است. نمی‌توان از مکتب «**وِریسم**» (واقع‌گرایی محض) که ریشه در داستان‌سرایی نویسندگان اهل سیسل ایتالیا دارد، به عنوان روشِ ایده آل «بیان» یاد کرد؛ به همین علّت برای ایتالیا **نئورئالیسم** آلترناتیوِ (جایگزین) به حقِ **رئالیسمِ** پیش از جنگ دوم جهانی است. زمانی که شکل گیری جنبشی هنری متوقّف بر زمان و یا مکانی خاص می‌شود، باید و باید مؤلفه‌های اجتماعی آن زمان را نیز، به طور کامل و مبسوط بررسی نمود. از منظر ***جامعه شناسی***، روح حاکم بر نئورئالیسم، گام نهادن در مسیر «**شدن**» اجتماع؛ و انقلاب جامعه، علیه بی خردیِ جمعی است. نئورئالیسم، مبلّغ کار، کوشش و دوست داشتن «**خود**» است؛ که موجبات مبارزه برای **خود** و **خودمان** را فراهم می‌کند و نافی تسلیم و شبهِ اوضاع شدن است. **نئورئالیسم**، کاویدن را برای رسیدن به شناخت اجتماع، برمی‌گزیند تا مبدأ معضلات اجتماعی را ریشه‌کن کند.

ایتالیا برای **خود**، پای در مسیر مبارزه می‌گذارد و **نئورئالیسم** را شکل می‌دهد؛ به سمت خِرَدِ **خود** می‌رود؛ و اجتماع را متوجّه اجتماع می‌کند؛ توجّهی به موقعیّت و اوضاع نابسامان و فاشیستی‌اش. در واپسین نفس‌های سینمای صامتِ ایتالیا، نشانی از حرکت و حیات هنر، به چشم می‌خورد امّا در گذار سینمای صامت، به ناطق، همه چیز دچار اضمحلال و پوچی می‌شود؛ تا صدای آوازهای عاشقانهٔ عاشق و معشوق در میان فیلم ها، بلند شود و فریاد هنرمندان را در خود غرق کند. هویدا است که دولت فاشیستیِ وقت از این قابلیّت بلامنازع در راستای ایجاد غرور ملی کاذب برای گسترش امپراطوری خود چشم پوشی نمی‌کند و با اِعمال سیاست‌های خود بر هنرمندان، طریق رشد و نموّ را بیش از پیش بر هنر و هنرپیشگان تنگ می‌کند.

از پس آشفتگیِ پس از جنگ؛ فیلمِ «**رم، شهر بی‌دفاع**» برمی‌خیزد و سرآغاز **نئورئالیسم** به دوربین روسلینی کلید می‌خورد تا سینمای ایتالیا تجدید حیات کند و از دوران گذشته خود موسوم به سینمای «**تلفن سفید**» گریز کند؛ دورانی که سینما جدیّت و نگاه تیز منتقدانه و مسئله خیزش را از دست داده و تمام آنچه دارد، ماجرایی پیرامون **تلفنی سفید** است؛ که در اتاق آکنده از سرِ بانوی زیبا و خوش قد و قامت داستان قرار دارد. نئورئالیسم از منظر ***پدیدارشناسی*** فرزند کسی نیست؛ بلکه می‌شود آن را در حرکت رو به جلوی تاریخ، نتیجه شرایط ایجاد شده در طیّ دوره سلطنت فاشیستیِ موسولینی دانست.

واکسی - ویتوریو دسیکا

ایتالیا بعد از جنگ جهانی دوم، به دنبال احقاق حقوق و آزادی هـای مدنـی « خـود» اسـت. از همیـن رو جوهـره دموکراسـی در بیان فیلم سازان نیز ورود می‌کند؛ به گونه‌ای که کارگردانان وضـع اجتمـاع را بـه نحـو بـی طرفانـه بـه نمایـش می‌گذارنـد و اقـدام اجتماعـی را بـه وجـدان تماشـاگران واگـذار می‌کننـد. «روبرتو روسلینی»، «ویتوریـو دسیکا»، «فدریکو فلینی»، «چزاره زاواتینی» و «لوکینـو ویسکونتی» بـرای مانـدگار شـدن سـینمای نئورئالیسم در تاریخ، دست به دست یکدیگر می‌دهند و آثاری

چون «واکسی»، «دزد دوچرخه»، «آلمان سال صفر»، «رم، شهر بی‌دفاع»، «پاییز»، «اومبرتو دی»، «وسوسه»، «زمین می‌لرزد» و «جاده» را در آثار ملی ایتالیا به ثبت می‌رسانند.

ویتوریو دسیکا نمونهٔ بارز همراهی با **نئورئالیسم** است و اولین فیلم او در مقام کارگردان، فیلم **واکسی** بوده، که اِلمان های نئورئالیستی، از قبیل استفاده از غیر بازیگران به عنوان هنرپیشه، نور طبیعی و عدم استفاده از استودیو و فیلم برداری داخل شهر در آن به چشم نمی‌خورد؛ از این جهت می‌توان گفت فیلم **واکسی** ما قبل **نئورئالیسم** است امّا خالی از جهان‌بینی **نئورئالیستی** نیست. فیلم پیرامون دو کودک، و کودکان قهرمان است که به سبب فقر **واکسی** می‌شوند و کفش شهروندان را واکس می‌زنند امّا به علّت عدم کفایت مالی و کاستی های فراوان زندگی، در دام قاچاقچیان افتاده و کالاهای آمریکایی را که به وسیله قاچاق حاصل شده به فروش می‌رسانند. دسیکا در فیلم **واکسی**، بیش از اینکه با نگاه تند منتقدانه پیش برود به سوی ملودرام حرکت می‌کند و سعی بر دلسوزی و جاری کردن اشک و ترحّم مخاطب نسبت به کودکان قهرمانش را دارد تا همراه شدن با نقد تند و تیز اجتماعی و واکاوی مؤلفهٔ رویدادی چون، **واکسی** شدن. در فیلم **واکسی** مخاطب به شخصیّت کودکانِ فیلم نزدیک نمی‌شود بلکه فقط برایشان دل می‌سوزاند و اشک می‌ریزد. سرانجام کودکان قهرمان **واکسی** دستگیر شده؛ راهی زندان می‌شوند و درگیر اتفاقات سخت و طاقت فرسا شده و در نهایت علیه زندان به دادگاه می‌روند. دسیکا در جلسه دادخواهی نیز چاشنی ملودرام را بر نگاه جدی و تیز انتقادی ترجیح می‌دهد و مخاطب با همزاد پنداری، بر سختی ها و رنج هایی که کودکان کشیدند فقط و فقط ترحّم می‌کند و نمی‌شود به سبب این همزاد پنداری به سوی تکامل، خوب و خوب تر شدن حرکت کند و در صِرف ترحّم باقی می‌ماند. با این حال **واکسی** رد پای **دسیکایِ نئورئالیسم** است که در آینده نزدیک متولّد می‌شود و با معروف ترین اثر **نئورئالیسم** یعنی «**دزد دوچرخه**» و در نهایت فیلم «**اومبرتو دی**» ـ که به عقیده «**آندره بازن**»، منتقد بزرگ سینما، فیلم **اومبرتو دی** پا فراتر از نئورئالیسم نمی‌برد بلکه در نئورئالیسم به ژرف رفته و عمیق تر می‌شود ـ نئورئالیسم را به اوج می‌رساند. **اومبرتو دومنیکو** فراری نام کاراکتر فرطوط و مو سفید کرده فیلم **اومبرتو دی** است. فیلم به خوبی از دل اجتماع آغاز می‌شود و مخاطب با

طبقه‌ای از اجتماع که به علّت کمبود مستمری و حقوقشان پای در خیابان‌های ایتالیا نهاده‌اند؛ همراه می‌شود امّا به سبب عدم مجوّز تظاهرات، پلیس متفرّقشان می‌کند. دسیکا به خوبی اومبرتو را در حین فرار، از جمعیّت خارج می‌کند و مخاطب او را با تمایز از دیگران می‌شناسد. اومبرتو شخصیّتی با وقار و کاریزماتیک دارد و به تنهایی زندگی می‌کند. صاحب‌خانهٔ اومبرتو تیپیکالِ ظلم است و به علّت بدهیِ اومبرتو بابت اجاره خانه، به او فشار می‌آورد و شرایط را بر او ضیغ می‌کند تا آنچه دارد و ندارد را بفروشد و به او بپردازد؛ اومبرتو زیر فشار صاحب‌خانه قد خم می‌کند و بیش از پیش در تهی‌دستی غوطه‌ور می‌شود. تنگدستی موجب می‌شود به خیابان برود تا شاید برای گذران زندگی درآمدی پیدا کند؛ دقّت می‌کند و به خیابانی خلوت می‌رسد و سعی بر گدایی می‌کند؛ با دست خود تمرین گدایی می‌کند؛ دست دراز می‌کند و ناگهان پس می‌کشد و مداماً تکرار و تکرار می‌کند امّا شخصیّتش، رهایش نمی‌کند تا اینچنین گدایی کند، پس نمی‌تواند و نمی‌کند. کلاهش را به سگش می‌دهد تا گدایی کند امّا باز هم نمی‌شود و نمی‌تواند گدایی کند. با سرخوردگی فراوان قصد خودکشی می‌کند، امّا نه برای فقر، بلکه برای تنهائیش؛ در کنار ریل های قطار با تنهائی‌اش به انتظار می‌نشیند و قطار نزدیک می‌شود؛ نزدیک و نزدیکتر، امّا رویداد متفاوت است. با رسیدن قطار، سگ اومبرتو که در دست‌های او به سختی بیتابی می‌کرد، فرار می‌کند و اومبرتو، ناگاهْ به **خود** و اشتباه خود آگاه می‌شود. دسیکا در فیلم اومبرتو دی از جهت نقد اجتماعی به خوبی می‌تواند به بیان زندگی اومبرتو بپردازد و او را به عنوان نمایندهٔ طبقه‌ای از اجتماع واکاوی کند، شخصیّتی که قابل کاویدن است و مولفه‌های شخصی زندگی‌اش در اجتماع جاری و ساری است. دسیکا می‌کوشد که انتقاد خود را از نقد شخصی، به نقد تند و تیز اجتماعی برساند و به خوبی از پس آن برمی‌آید. نگاه کارگردان به سوژه اومبرتو در این فیلم، نگاهی از موضع برابر است، و نه نگاه ترحّم‌انگیز عالی به دانی و پَترنیسم زده؛ از این رویْ بینش فیلم کاملا انسانی بوده و به سبب همزاد پنداریِ شکل گرفته، مخاطب از غم کاراکتر، غمگین و از شادی او، شاد می‌شود. برخلاف فیلم واکسی، که به ملودرام کشش دارد و نگاه کارگردان به کودکان، ترحّم‌آمیز بوده و به جای شکل گیریِ شفقت و مهربانی نسبت به کودکان، در ترحّم متوقّف می‌شود. ◈

اومبرتو دی ـ ویتوریو دسیکا

پیشنهاد فیلم و کتاب

ادوارد دست قیچی
کارگردان: تیم برتون

روشنایی‌های شهر
کارگردان: چارلی چاپلین

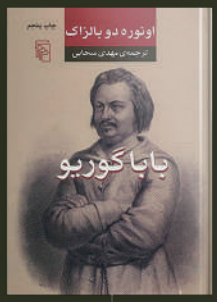

بابا گوریو
نویسنده: اونوره دو بالزاک

افرادی هم هستند که مزدور صفت به دنیا آمده اند و هیچ خوبی‌ای در حق دوستان و نزدیکان‌شان نمی کنند، چون این وظیفه شان است؛ در حالی که با خدمت به غریبه ها خودستایی‌شان ارضاء می شود؛ هرچقدر کانون عواطف‌شان به ایشان نزدیک تر باشد کم تر محبت می کنند؛ هرچقدر دورتر باشد علاقه و توجه بیشتری نشان می دهند.

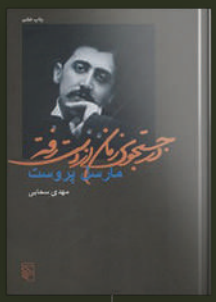

در جستجوی زمان از دست رفته
نویسنده: مارسل پروست

خوشبختانه گول خوردم. گول تمام حرف هایش را، هرچه که گفته بود را باور کردم عاشقش شدم و تمام وقت، گوشم را پای حرف هایش گذاشتم. همه‌اش دروغ بود ولی شیرین، جوری خودم را فریب می دادم که دچار توهّمات روحی شده بودم. همه مدّت دلم می‌خواست بگویم که بی نهایت دوستت دارم... یک روز بود ولی نمی‌دانم چطور ده سال گذشت.

تاریخ

فدائیان حقیقیِ اسلام

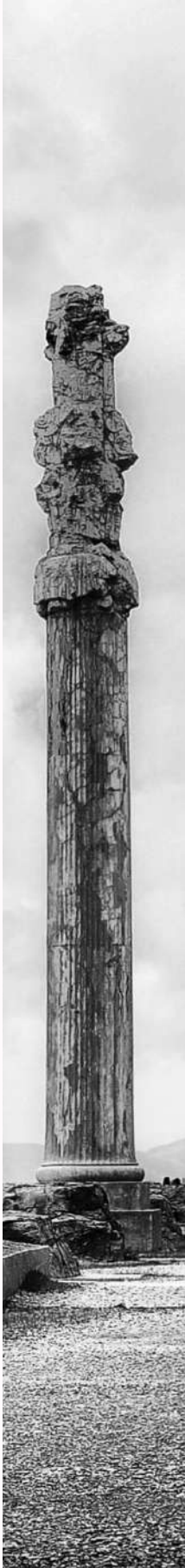

فدائیان حقیقیِ اسلام

نقش شهید نوّاب صفوی و جمعیّت فدائیان اسلام در حوادث

محمّدحسین پیرپور

مسئلهٔ مرجعیّت دینی پس از واقعهٔ کربلا و با مجاهدت‌های امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) اهمیّت بیشتری پیدا کرد. شیعه، به عنوان یک نهضت غیرقانونی علیه حکومت، نیازمند سفیران فراوانی در اقصی نقاط کشور اسلامی بود. برطرف کنندهٔ این نیاز، ایجاد یک شبکهٔ گستردهٔ شیعی در سراسر کشور بود. شبکه ای که در هر منطقه، رهبری، آشنا با ایدئولوژی اسلام ناب داشته باشد. این رهبران، محل رجوع پیروان قرار گرفتند؛ از این رو مراجع، کار خود را با جدّیت بیشتری دنبال کردند. ائمه (علیهم السلام)، مردم را برای رجوع به مراجع هر منطقه ترغیب می کردند. با گذر زمان، این طیف در چشم شیعیان تقدّس پیدا کرده و دارای جایگاه ویژه‌ای در بین مردم شدند. با نزدیک شدن به دوران غیبت امام زمان(علیه السلام)، بزرگان شیعه در تلاش بودند تا پیروان را آمادهٔ این آزمون سخت کنند. پس از درگذشت آخرین نائب خاص امام زمان(علیه السلام)، تنها پناهگاه شیعیان، مراجع بودند.کسانی که در این شرایط باید رهبری شیعه را بر عهده گرفته و آن را از صدمات و خطرات مصون بدارند. آمد و شد حکومت های مختلف با عقاید متفاوت، بر احوالات و شرایط زندگی شیعیان نیز اثر می گذاشت. علما و رهبران این جریان، تمام تلاش خود را در جهت حفظ این امانت انجام می دادند. با گذر زمان و روی کار آمدنِ حکومت های به ظاهر شیعی، علما، مناصب مهم حکومت را به دست آوردند تا کار به جایی رسید که شاه، خود را کارگزار ایشان می دانست. این رفتار شاهان باعث شد علما در بسیاری از حوادث مهم، از شاهان و حکومت های مدّعی شیعی حمایت کنند. رفته رفته حدود تأثیرات اجتماعی مراجع، فقط اعتراض به برخی اقدامات خلاف شرع شد. با گذشت قرون متمادی از زمان ائمه (علیهم السلام)، حوزهٔ علمیّه منزوی شده و جز برخی از مراجع و بزرگان آن، بدنهٔ طلّاب با مسائل اجتماعی و سیاسی بیگانه بودند. با بلوغ سیاسی در طول انقلاب مشروطه، علما وارد صحنه سیاست شدند امّا باز هم در بهترین حالت، مراجع، ذیل حکومت شاهان قاجار نقش ایفا می‌کردند. عدم وحدت و فقدان رهبری جامع الشرایط در این زمان، پایه های نهضت را سست کرده و با گذر زمان، اختلافات رهبران این حرکت، ناتوانی در پیشبرد و تبیین اهداف توسط آن‌ها و عدم موفقیّت

در ارتباط و هماهنگی با جامعه باعث شد تا این حرکت انقلابی از بین رفته و حوزه علمیّه مجدداً به حاشیه رانده شود. بعد از شکست انقلاب مشروطه و خفقان گسترده در کشور، جوانه های تفکّر اسلام ناب پس از مدّت ها با اقدام طلبه‌ای جوان زده شد. سیّد مجتبی نوّاب صفوی در اقدامی شجاعانه نویسندهٔ مقاله ای ضدّ شیعی را ترور کرد. پس از این اقدام، بخشی از بدنهٔ حوزه علمّیه و حتی برخی بزرگان حوزه متوجّه او شدند. طولی نکشید که طلّاب جوان دور او جمع شده و بیانیه ای پر شور و محکم منتشر کردند. این بیانیه از ایجاد جمعیّت فدائیان اسلام با هدف برپایی حکومت اسلامی خبر می‌داد. با یک دل شدن تعدادی از طلبه های جوان، حوزه از انزوا و خمودگی درآمده و متوجّه مسائل اجتماعی شد. این اتفاق برخی از بزرگانی که خود را لابه‌لای کتب و حجره‌ها محبوس کرده بودند را برآشفت و باعث اقداماتی هم چون اخراج و قطع شهریهٔ برخی از اعضای فدائیان اسلام شد. نوّاب صفوی به راه خود ایمان داشته و با وجود تمام مشکلات، فعالیّت های خود را ادامه داد. فعالیّت های گسترده فدائیان اسلام در سطح کشور باعث شد مردم و مخصوصاً طلّاب و جوانان به فکر مبارزه با رژیم شاهنشاهی افتاده و در صدد ایجاد حکومت اسلامی برآیند. فدائیان اسلام برای پیشبرد اهداف خود، راه ارعاب دشمنانِ ایدئولوژیکشان را پیش گرفتند. امر به معروف و نهی از منکر یکی از مهم ترین ابزارهای آنان بود. آن زمان که امر به معروف و نهی از منکر کارساز نبود، اعدام انقلابی، آخرین راه چاره بود. از بین بردن احمد کسروی، عبدالحسین هژیر و حاج علی رزم آرا در نتیجهٔ همین روش مبارزاتی بود که تأثیرات قابل توجّهی بر فضای عمومی کشور گذاشت. تأثیراتی که مسیر حرکت ها و گرایش های اجتماعی و سیاسی ایران را دگرگون کرد. پس از خلع رضا پهلوی از حکومت، فضای اجتماعی و فعالیّت در ایران بازتر شد. در این بین، تفکّرات ضدّ شیعی توسط احمد کسروی رو به گسترش بود. در این فضا قتل کسروی، اتفاقی بود که تمام ایران را تحت تاثیر قرار داد. با این اقدامِ فدائیان اسلام، مردم شیعهٔ ایران، شخصیّت خود را بار دیگر به دست آورده و دربار، یکی از شخصیّت های مهم خود را از دست داد. پس از آن، کشته شدن

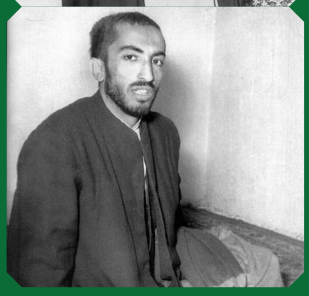

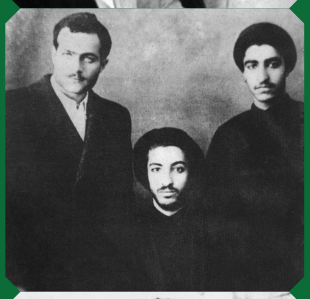

رزم آرا، زنگ خطری برای حکومت و بخش زیادی از روحانیون موجود در حوزهٔ علمیّه بود. این حرکت از یک طرف باعث مراقبت بیشتر حکومت بر اقدامات ومواضعش شد و از طرف دیگر جرقّه‌ای بین طلّاب راحت طلب و مقدّس نمای حوزهٔ علمیّه زده شد؛ که باعث شد طرفداران فدائیان اسلام در حوزه افزایش پیدا کرده و فضای مدارس علمیّه، بوی مبارزه با طاغوت را بگیرد. در ادامهٔ مسیر مبارزات، از میان برداشتن عبدالحسین هژیر، ضرورتی برای ورود آقای کاشانی و یاران ایشان به مجلس بود. اقدامی که توسط طلّابِ فدائی اسلام انجام گرفت و ملّی-مذهبی ها را در مجلس جای داد. در ادامهٔ این همکاری ها، اعضای جبههٔ ملّی، حرکت در جهت ملّی شدن نفت را در دستور کار قرار دادند. ملّی شدن صنعت نفت مسئله ای بود که مخالفی بزرگ، یعنی نخست وزیر رزم آرا را پیش رو داشت. مشکلی که به اذعان نمایندگان مذهبی مجلس، به دست جمعیّت جوانِ فدائیان اسلام حل شد با توافقات انجام شده میان رهبر جمعیّت فدائیان اسلام و گروهی از اعضای جبهه ملّی، قرار شد این جمعیّت، رزم آرا را از میان بردارند

امّا در مقابل، اعضای جبهه ملّی پس از موفقیّت در ملّی کردن صنعت نفت، باید احکام اسلام را اجرا کنند. اسفند سال ۱۳۲۹، علی رغم کِز نمودن عدّهٔ زیادی از روحانیّت در کنج حجره ها و مدرس است، نوّاب و یارانش با اعدام انقلابی رزم آرا، سرمای زمستان را از بین برده و بار دیگر هویّت ملّی مردم ایران را احیاء کردند. با ملّی شدن صنعت نفت، مصدّق بر مسند قدرت تکیه زد و زمان اجرای تعهّدات جبههٔ ملی فرا رسید. ولی بر خلاف انتظارات، پس از چند ماه، تعداد زیادی از فدائیان اسلام همراه رهبرشان دستگیر و زندانی شدند. ۲۱ ماه حبس، پاداش مجاهدت سیّد مجتبی در مبارزات ملّی شدن نفت بود. پس از آزادی نوّاب از زندان، تفکر صدور اسلام ناب و ایجاد وحدت بین مسلمانان، او را به بیت المقدس کشاند. سفری که باعث دمیدن روح انقلابی در بسیاری از مسلمانان سست ایمان شد. روح انقلابی دنیای ایشان را بزرگ تر نموده و دغدغهٔ معضلات جهان اسلام و دردهای همهٔ مسلمانان را برایشان به ارمغان آورد. پس از بازگشت رهبر فدائیان اسلام، قتل حسین علاء در دستور کار قرار گرفت.

نخست وزیر علاء که برای انعقاد قرارداد سنتو، قصد عراق کرده بود، ایران را یکی از ایالات استعمارگران می دانست. در جایی که مدعیّان وطن پرستی و مدعیّان جانشینی پیامبر(صلی الله علیه وآله) در ائتلاف و وحدتی ناخواسته و نادانسته، در مقابل این حرکت، لب به هیچ اعتراضی نگشوده و سکوت پیشه کردند، طلّاب جوان انقلابی در خط مقدّم مبارزه قرار گرفتند. اقدام به قتل حسین علاء، موفقیّت آمیز نبود و منجر به دستگیر افراد زیادی از فدائیان اسلام شد. سیّد مجتبی نوّاب و یارانش که از گذشته در انتظار چنین اتفاقی بودند، حکم اعدام خویش را از حکومت اخذ می کنند. فدائیان اسلام پس از دستگیری نیز بدون حمایت جدّی از طرف مرجعیّت شیعه، در زندان به سر می بردند تا اینکه حکم اعدام اجرا شده و جریان اسلام خواهی در سطح کلان تا مدّت ها خاموش می‌شود. مراجع دینی که در زمان ائمه (علیهم السلام)، شبیه ترین افراد به ایشان بودند، با مرور زمان فاصلهٔ معتنابهی از آن الگوها گرفته و راه نجات را سکوت در برابر طواغیت دیدند. نگرشی که قاتل اسلام انقلابی بوده و هست. امّا کمی بعد، ۲۵ سال پس از شهادت نوّاب و یارانش، فریاد رساتری از اسلام انقلابی به گوش رسیده و نهضتی پرشورتر ایجاد گشت، که نتیجهٔ آن استقرار حکومت اسلامی بود. حکومتی که بر پایهٔ اسلام ناب محمّدی، همواره مدافع مظلومین تمام عالم بوده و قاتل ظالمین است. این حکومت خط بطلانی بر تمام تفکّرات توهّمی، ساختگی و به ظاهر مقدّسِ برخی ساده لوحان و بی‌توجّهان درون حوزهٔ علمیّه شد و آغازی برای حکومت عدل جهانی.

اقتصاد

بودجهٔ ۱۴۰۰ در ترازوی نقد

روی ریل نئولیبرالیسم

15:31
16:01
08.05
04.05
02.05

بودجهٔ ۱۴۰۰ در ترازوی نقد

نقد و بررسی لایحهٔ بودجهٔ سال ۱۴۰۰ | حجت‌الاسلام مهدی باذوق

بودجه مهمترین سند مالی حاکمیت در بازهٔ زمانی یک ساله و درواقع سند حکمرانی کشور است. اصولاً می‌بایست در این سند مالی از یك سو بخش‌های مختلف کشور نظیر آموزش، سلامت، فرهنگ و دفاع با مأموریّت‌های در نظر گرفته شده برای هر حوزه معیّن شده و از سوی دیگر محل و شیوهٔ تأمین این منابع نیز به صورت واقع بینانه مشخص گردد.

فرایند بودجه‌ریزی مدرن به عنوان الگویی برای تصمیم‌گیری جامعه در رابطه با نحوهٔ استفاده از منابع عمومی شکل گرفته است. البته استفادهٔ بهینه و عادلانه از منابع عمومی به عنوان سؤال محوری در بودجه‌ریزی، دارای سابقه‌ای به اندازهٔ سابقهٔ حکومت‌هاست. این موضوع در سیره و گفتار پیشوایان دینی نیز بسیار مورد توجّه بوده تا جایی که بخشش نابجای اموال عمومی مسلمانان، ستم و خیانت به حساب آمده است. از این رو باید تلاش شود تا نقایص و ایرادات بودجه‌ریزی دولت‌ها مشخص شده و رفع گردند تا منجر به خیانت به اموال مسلمین نشود.

این نوشتار سعی دارد به صورت اجمالی به بررّسی لایحهٔ بودجهٔ سال ۱۴۰۰ پرداخته و برخی از اساسی‌ترین اشکالات و ایرادات آن را بیان کند.

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید سهم منابع و مصارف بودجهٔ ۱۴۰۰ درج شده که می‌توان رشد چشمگیر منابع و مصارف را نسبت به سال ۱۳۹۹ مشاهده کرد.

در نگاه اولیه شاید رشد منابع بودجه، به عنوان مزیّت و نقطهٔ قوّت بودجهٔ ۱۴۰۰ تلقی شود، لکن با نگاهی دقیق‌تر و کارشناسانه می‌توان دریافت که این افزایش‌ها خود جزء اشکالات اساسی این لایحه می‌باشند.

برای بررسی اشکالات لایحهٔ بودجهٔ ۱۴۰۰ می‌توان آن را در دو حوزهٔ منابع و مصارف بررسی نمود که در ادامه به آن می‌پردازیم.

تصویری از ارقام کلان منابع و مصارف در لایحهٔ بودجهٔ سال ۱۴۰۰ و مقایسه با قانون بودجهٔ سال ۱۳۹۹ (هزار میلیارد ریال)

منابع	لایحه ۱۴۰۰	رشد نسبت به قانون ۱۳۹۹ (درصد)	مصارف	لایحه ۱۴۰۰	رشد نسبت به قانون ۱۳۹۹ (درصد)
درآمدها (عمدتاً مالیات، عوارض گمرکی)	۳۱۷۵	۹/۹	هزینه‌ها (عمدتاً حقوق و دستمزد و کمک به صندوق‌های بازنشستگی)	۶۳۷۰	۵۹/۳
واگذاری دارایی های سرمایه ای، عمدتاً فروش نفت و دارایی دولت	۲۲۵۲	۱۰۹/۵	تملّک دارایی‌های سرمایه‌ای (بودجهٔ عمرانی)	۱۰۴۰	۲۶/۸
واگذاری دارایی‌های مالی، عمدتاً فروش اوراق و استقراض از صندوق توسعهٔ ملی و بانک مرکزی	۲۹۸۴	۱۲۴/۹	تملّک دارایی‌های مالی (عمدتاً بازپرداخت اوراق و سایر بدهی‌های سررسید شده)	۱۰۰۳	۱۱۳/۴
جمع منابع عمومی دولت	۸۴۱۳	۵۹	جمع مصارف عمومی دولت	۸۴۱۳	۵۹

اشکالات لایحهٔ بودجهٔ سال ۱۴۰۰ در حوزهٔ منابع

- **کاهش درآمدهای مالیاتی دولت**

اوّلین ایرادی که می‌توان بر لایحهٔ بودجهٔ سال آینده گرفت، کاهش درآمدهای مالیاتی دولت است. با این‌که طبق این لایحه، درآمد دولت از طریق اخذ مالیات و امور خدماتی ۹/۹ درصد افزایش یافته، لکن طبق قانون ششم توسعهٔ ملی می‌بایست سهم مالیات در بودجهٔ عمومی کشور در این سال به ۵۰ درصد منابع بودجه برسد. ولی در لایحهٔ ۱۴۰۰ به کمترین مقدار خود طی سال‌های اخیر رسیده است؛ یعنی حدود ۲۶ درصد. این در حالی است که سهم مالیات در منابع بودجهٔ سال ۹۹ حدود ۳۶ درصد بوده است. با توجّه به افزایش تحریم‌های ضدایرانی از سال ۹۷ به بعد و همچنین شیوع ویروس کرونا و اثرات مخرّب اقتصادی آن بر بسیاری از کشورهای جهان، اخذ مالیات به عنوان گزینهٔ مناسبی برای جبران کسری بودجه، مورد توجّه قرار گرفت. البته باید توجّه داشت که مراد از اخذ مالیات و افزایش آن صرفاً گرفتن مالیات از اقشار مردم نبوده و بدین معنا نیست که دولت می‌تواند برای جبران کسری بودجهٔ خود با افزایش مالیات، فشار بیشتری بر مردم وارد کند. بلکه درآمد مالیاتی دولت از راه‌های مختلفی تأمین می‌شود که از جمله می‌توان به مالیات بر کالا و خدمات، مالیات بر ثروت و کالاهای لوکس، مالیات بر واردات، مالیات بر درآمد، مالیات بر شرکت‌ها و... اشاره کرد. مالیاتی که از مردم گرفته می‌شود بخشی از این درآمد محسوب می‌شود.

- **افزایش وابستگی بودجه به نفت و بیش برآورد درآمد ناشی از واگذاری دارایی‌های سرمایه‌ای**

ایراد دیگری که می‌توان در حوزهٔ منابع بودجهٔ ۱۴۰۰ بیان نمود، افزایش وابستگی بودجه به نفت و همچنین بیش برآورد درآمد ناشی از واگذاری دارایی‌های سرمایه‌ای مانند فروش نفت و دارایی‌های دولتی است که طبق لایحهٔ ۱۴۰۰ نسبت به سال ۹۹ حدود ۱۱۰ درصد افزایش پیدا کرده است. در این بخش اشکال اساسی ناظر به بیش‌برآورد درآمدهای نفتی دولت است. در واقع دولت با پیش‌بینی خود در لایحهٔ مذکور، بیش از ۳۰ درصد منابع بودجه‌ای را وابسته به نفت کرده است. درحالی‌که براساس قانون برنامهٔ ششم توسعه می‌بایست سهم نفت در بودجهٔ عمومی به ۲۰ درصد کاهش یابد. آن‌چه اکنون حائز اهمیت است این است که علاوه بر این‌که منابع حاصل از صادرات نفت و میعانات گازی در بودجهٔ ۱۴۰۰ با فرض صادرات حدود ۲ میلیون بشکه نفت برآورد شده که با واقعیت اختلاف فاحشی دارد، دولت در نظر دارد در سال آینده با پیش‌فروش نفت در قالب انتشار اوراق، حدود ۷۰ هزار میلیارد تومان درآمد کسب کند که این کار در سال‌های آینده آثار زیان‌بار زیادی خواهد داشت و عملاً دولت آینده را با مشکل جدی روبه‌رو خواهد کرد؛ چراکه این اوراق به دلیل وابستگی به نرخ ارز و قیمت نفت در تاریخ سررسید (در صورت تداوم نوسانات نرخ ارز

و روند افزایشی قیمت نفت) بازدهی بسیار بالایی داشته که این امر باعث افزایش تعهّدات دولت و نرخ بهره در اقتصاد می‌شود و قطعاً هزینهٔ تأمین مالی دولت را افزایش داده و بار مالی زیادی در ابتدای دوره به دولت آینده تحمیل خواهد نمود. به موارد فوق، این مسأله را نیز می‌توان افزود که در صورت عدم تحقّق منابع پیش‌بینی شده از محل فروش نفت، چه صادرات و چه انتشار اوراق، با کسری بودجهٔ قابل توجّهی مواجه خواهیم بود. از جمله می‌توان به ۱۸ درصد سهم صندوق توسعهٔ ملی اشاره نمود که با کسری مواجه خواهد شد.

- **افزایش دیون دولت و دست‌اندازی بیش از حد به صندوق توسعهٔ ملّی**

دیگر اشکال بودجهٔ ۱۴۰۰ در حوزهٔ منابع، در بخش واگذاری دارایی‌های مالی، قابل مشاهده است. این بخش از منابع نسبت به سال ۹۹ حدود ۱۲۵ درصد افزایش داشته است.

در نگاه اولیّه و سهل‌انگارانه تصور می‌شود که این افزایش ۱۲۵ درصدی نقطهٔ قوّتی برای بودجه ۱۴۰۰ است. لکن در واقع یک نقطهٔ ضعف به حساب می‌آید. چراکه تأمین بودجه، از این بخش موجب مقروض شدن دولت به مردم و صندوق توسعهٔ ملّی و بانک مرکزی می‌شود. به علاوه این که دولت به استفاده و استقراض از بانک مرکزی و صندوق توسعهٔ ملّی که کارکردی غیر از این دارد، وابسته می‌شود تا جایی که بخشی از منابع بودجه‌ای خود را از این محل تأمین می‌کند. به این نکته نیز باید توجّه کرد که سهم حاصل از فروش سهام در لایحهٔ بودجهٔ ۱۴۰۰ از ۷/۶ هزار میلیارد تومان در سال ۹۹ به ۹۰ هزار میلیارد تومان افزایش پیدا کرده که باتوجّه به وضعیّت فعلی بازار سرمایه، حجم فروش سال‌های گذشتهٔ دولت، بی‌میلی و بی‌اعتمادی مردم به بازار سرمایه و نیز بنا بر تجربهٔ چند ماه اخیر قطعاً در سال آینده این پیش‌بینی دست‌نیافتنی خواهد بود. علاوه بر این، اساس قانون برنامهٔ ششم توسعه بر این بوده که از اوّلین سال اجرایی این قانون، سهم صندوق توسعهٔ ملی از منابع بودجه‌ای کاهش یافته و حتی درصدی از منابع حاصل از محل فروش نفت نیز به این صندوق تعلّق یابد. لکن باتوجّه به لایحهٔ بودجهٔ ۱۴۰۰ سهم این صندوق از این منابع از ۳۸ درصد به ۲۰ درصد کاهش پیدا کرده و عملاً دولت ۱۸ درصد از سهم این صندوق را در همین ابتدا استقراض نموده است. هرچند طبق تجربیّات سال‌های قبل دولت در طی هر سال، بیشتر از مقدار معیّن شده در لایحهٔ بودجهٔ آن سال از این صندوق، استقراض کرده است.

اشکالات لایحهٔ بودجه ۱۴۰۰ در حوزهٔ مصارف

- **افزایش سرسام‌آور هزینه‌های دولت**

هزینه‌های دولت در لایحهٔ بودجهٔ سال ۹۹ برابر با ۳۶۷ هزار میلیارد تومان تخمین زده شده که در لایحهٔ ۱۴۰۰ حدود ۶۴۰ هزار میلیارد تومان پیش‌بینی شده است که نشان از رشدی ۶۰ درصدی دارد. غالب این هزینه‌ها مربوط به افزایش درصدی حقوق کارمندان دولت بوده که با توجّه به شرایط

اقتصادی، امری معقول به نظر می‌آید. ولی باید توجّه داشت که این هزینه‌ها با درآمد دولت همخوانی نداشته و حدود ۳۲۰ هزار میلیارد تومان (حدود ۴۰ درصد) تراز عملیاتی منفی (بخوانید کسری بودجه) خواهیم داشت. در صورتی که طبق برنامهٔ ششم توسعه این مقدار باید به زیر منفی ۵ درصد برسد. این در حالی است که دولت سعی دارد آن را از راه پیش‌بینی‌های به عمل آمده از فروش نفت و انتشار اوراق مالی و استقراض، جبران نماید. ولی بنا بر آن چه بیان شد، این امر ممکن نخواهد بود. البته باید توجّه داشت که این مقدار کسری بودجه در فرض تحقق ۹۰ درصدیِ درآمد پیش‌بینی‌شدهٔ دولت و فروش و واگذاری شرکت‌ها و فروش ۸۰۰ هزار بشکه و عملکرد کامل انتشار اوراق مالی و عدم انتشار اوراق نفتی است. ولی اگر بخواهیم واقع‌بینانه نگاه کنیم این منابع در سال آینده تأمین نشده و کسری بودجه بسیار بیشتر از آن چه در لایحهٔ بودجه پیش‌بینی شده، خواهد بود. همچنین باید به این نکته توجّه داشت که افزایش هزینه‌های دولت به دلیل افزایش حقوق کارمندان و حمایت از صندوق‌های بازنشستگی بوده و به خاطر شیوع ویروس کرونا سیاستی حمایتی برای اقشار کم‌درآمد در نظر گرفته شده است. لکن با توجّه به آمار مربوط به توزیع کارمندان دولت در دهک‌های درآمدی، حدود ۶۰ درصد کارکنان دولت در سه دهک بالای درآمدی هستند. لذا شاید بتوان گفت این افزایش ناگهانی حقوق علاوه بر این‌که خلاف اسناد بالادستی بوده، امری تبعیض‌آمیز نیز خواهد بود. زیرا دهک‌های کم‌درآمدی که کارمند دولت نبوده و دارای شغل‌های آزاد هستند و یا کارمند شرکت‌های خصوصی می‌باشند، با توجّه به اوضاع اقتصادی کنونی و شیوع این ویروس همچنان زیر بار تورّم شدید قرار داشته و حمایت درخور توجّهی از آن‌ها نمی‌شود.

- **کاهش سرمایه‌گذاری دولت**

اشکال دیگری که در حوزه مصارف بودجه می‌توان مطرح کرد کاهش سرمایه گذاری دولت در مورد سهم اعتبارات عمرانی از مصارف عمومی بودجه می‌باشد. این سهم طی سال‌های اخیر از ۲۴ درصد در سال ۹۱ به ۱۱ درصد در لایحه ۱۴۰۰ رسیده است. در حالی که طبق قانون ششم توسعه باید این سهم حدود ۲۲ درصد باشد. در خصوص اهمیّت این بخش باید دانست که سرمایه‌گذاری دولت (با فرض در نظر داشتن مسأله کارایی در انتخاب محل سرمایه‌گذاری) به خصوص در شرایط کاهش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی، لازمه رشد اقتصادی و اشتغال است. پس با کاهش سهم این بخش عملاً چشم‌انداز رشد اقتصادی تضعیف می‌شود. آن چه خواندید طرح مهمترین ایرادات بودجه ۱۴۰۰ به صورت اجمالی بود. البته ایرادات تخصّصی‌تر و بیشتری نیز در این باره وجود دارد که در این مجال نمی‌گنجد. لذا علاقه‌مندان به مسائل اقتصادی می‌توانند برای اطّلاع بیشتر به مقالات مربوطه به‌ویژه مقالات منتشرشده در سایت مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی مراجعه نموده و اطّلاعات خود را تکمیل نمایند.

نقد و بررسی سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال در دولت یازدهم و دوازدهم

میلاد گلستانی

انقلاب یعنی دگرگونی ارزش‌ها؛ چه بسا چیزی که در نظام گذشته ارزش تلقّی می‌شد، در نظام کنونی ضد ارزش به شمار آید. در نظام شاهنشاهی، مردمِ معترض، علیه نظام سرمایه‌داری انقلاب کردند تا نظام اسلامی جایگزین آن و حاکم بر ایران شود.

پس از پیروزی انقلاب، نظام اسلامی با هدف ایجاد رفاه عمومی، فقرزدایی، عدم سلطهٔ ظالمان، عدالت‌گستری و تعاون، کار خود را با فراز و نشیب بسیار آغاز کرد. امّا بعد از رحلت امام و آغاز ریاست جمهوری مرحوم هاشمی رفسنجانی، اقتصاد سرمایه داری- نئولیبرال به طور جدّی در دستور کار اقتصاد کشور قرار گرفت و تا انتهای حضور ایشان بر مسند ریاست جمهوری، ادامه یافت.

اقتصاد نئولیبرالیسمِ حاکم بر ایران، موجب ایجاد مشکلات معیشتی و پایین آمدن سطح اقتصادی کشور در دورهٔ انقلاب اسلامی شد. به بیان دیگر عواملی چون افزایش بی‌ضابطه و بدون بازدهی حجم نقدینگی و عدم کنترل حجم بالای نقدینگی به سمت اقتصاد مولّد و همزمان، رانت‌ها و سیاست‌های مرتبط با اقتصاد نئولیبرالیسم باعث بدتر شدن زندگی مردم شد؛ در یادداشت قبلی به ارتباط موارد ذکر شده با اقتصاد نئولیبرالی پرداخته شد. در ادامه به بعضی از دیگر عوامل و سیاست‌های نادرست اقتصادی و ارتباط آن با اندیشهٔ نئولیبرال به ویژه در دورهٔ آقای روحانی می‌پردازیم. ناگفته پیداست که ایشان در اندیشهٔ نئولیبرال، مریدِ وفادار جناب رفسنجانی بودند و توانستند ریاست دولت یازدهم را با پشتیبانی این پدر معنوی به عهده بگیرند تا به شکل جدّی‌تری بر اجرای اقتصاد نئولیبرال متمرکز شوند. اکنون با بیان این عوامل، قصد داریم با علل مشکلات اقتصادی بیشتر آشنا شویم.

اقتصاد ایران در دولت دوازدهم با چالش‌های قدیمی امّا عمیقی مواجه شد. فشارهای داخلی و خارجی خصوصاً در دورهٔ جنگ اقتصادی جدید که فشار آن بیشتر بر بخش اجرایی کشور است؛ تقاضای رئیس جمهور را برای افزایش اختیارات و

توانایی‌ها جهت اتّخاذ تصمیمات فوری و مهم برای مقابله با جنگ اقتصادی به دنبال داشت. ایشان در سی اردیبهشت سال ۹۸ تلویحاً اظهار کردند که «در دوران جنگ تحمیلی نیز در مقطعی که با مشکل مواجه شدیم، شورای عالی پشتیبانی جنگ ایجاد شد و همهٔ اختیارات در دست این شورا بود و حتی مجلس شورای اسلامی و قوهٔ قضاییه نیز در تصمیم‌گیری آن شورا دخالتی نداشتند. امروز نیز ما در شرایط جنگ اقتصادی قرار داریم.

با درخواست رئیس جمهور و موافقت رهبر انقلاب، شورای هماهنگی متشکل از سران قوا به علاوهٔ ده مقام دولتی و چهار مقام از قوهٔ قضائیه و چهار نفر از مجلس شورای اسلامی تشکیل شد تا تصمیمات مهم کشور را اتّخاذ نموده و مواردی را که نیاز به تصویب مجلس داشت، با قید فوریت به مجلس بفرستد. در حالی که علت بخشی از مشکلات، معطل ماندن تصمیمات اقتصادی دولت با همان اختیارات موجود بود که به مرحلهٔ اجرا نمی‌رسید یا این‌که ناشی از تصمیمات بحث‌برانگیز و اشتباهی بود که موجب تحمیل هزینه‌های بیشتر بر کشور و فشار بر جامعه می‌شد.

با این‌که طبق نظر متفکّران و مشاوران دولتی حامی اندیشهٔ نئولیبرال، دولت باید کمترین دخالت را در بازار داشته باشد، افرادی با ذکر مثال از عمل کردن دولت به صورت گزینشی نسبت به اقتصاد نئولیبرال اشاره می‌کنند.

دخالت دولت در بازار با تصمیمات بعضاً عجیب و اشتباه، کشور را با چالش جدّی مواجه کرد. برای نمونه در بیست فروردین سال ۹۷ معاون اول رئیس جمهور، نرخ ارز را ۴۲۰۰ تومان اعلام کرد. حتی تا حال حاضر که ارز به قیمت ۳۰ هزار تومان رسیده، نرخ ارز برای واردات بعضی از اقلام ضروری به جهت تثبیت قیمت کالاهای اساسی و جلوگیری از افزایش فشار بر مردم ۴۲۰۰ تومان است. ولی بعضی واردکنندگان، کالاهایی با ارز ۴۲۰۰ تومانی وارد کردند و با قیمت آزاد در بازار فروختند. رانت ارز ۴۲۰۰ تومانی نفعی ایجاد کرد که به اذعان رئیس کمسیون تلفیق مجلس «یکی از واردکنندگان با استفاده از ارز ۴۲۰۰ تومانی، از کل ملّت ایران که در سال ۹۹ یارانه گرفتند، بیشتر منفعت برده است.»

به این ترتیب مسألهٔ حذف این موجود عجیب‌الخلقه موجب شد که فریاد موافقان و مخالفان برآید؛ موافقان حذف ارز ۴۲۰۰ تومانی اعتراض می‌کنند که در مدت سه سال، ۴۰۰ هزار میلیارد تومان یارانه صرف ارز ۴۲۰۰ تومانی شده و حذف این قیمت و افزایش به ۱۷۵۰۰ تومان به سود مردم است. مخالفان این افزایش، حذف ارز را موجب تورم ۳۰۰ درصدی می‌دانند.

البته دوباره باید متذکّر شد کالاهایی که با ارز ۴۲۰۰ تومانی وارد بازار شدند، با قیمت آزاد در بازار به فروش رسیدند که تورم قیمت و رانت ایجاد شده برای بعضی از سودجویان، جای تأمل و بررسی دارد. هم‌چنین این تصمیم موجب خالی شدن ذخایر ارزی و احتکار کالا و فشار بیشتر بر مردم شد.

در نگاه دیگر به نئولیبرالیسم شاید بتوان خصوصی‌سازی را نقطهٔ مثبتی ارزیابی کرد؛ البته خصوصی‌سازی وقتی در جهت رسیدن قدرت به طبقهٔ سرمایه‌دار جامعه باشد، همچون دیگر

اندیشه‌های نئولیبرال در نظر منتقدان با نقد جدّی مواجه می‌شود. با این حال پیاده‌سازی بدون نظارت این اندیشه در دو دورهٔ دولت یازدهم و دوازدهم، چالش‌های سختی به وجود آورده است.

بدیهی است که دولت با دارایی بسیار زیاد ۷۰۰۰ هزار میلیارد تومانی و ساز و کارکلان -که هزاران رکن و سازمان دارد- به تنهایی نمی‌تواند این دستگاه عظیم را کنترل کند. به همین جهت اصل ٤٤ قانون اساسی بر وجود مالکیّت خصوصی بیشتر نسبت به مالکیّت دولتی تأکید کرد و در ادامهٔ دورهٔ انقلاب اسلامی، قوانین جدیدی به خصوصی‌سازی اضافه شد. همچنین در سال ۱۳۸۰ سازمان خصوصی‌سازی تشکیل شد که در نتیجهٔ آن تاکنون مبلغ ۸۸ میلیارد دلار از مالکیّت دولتی به مالکیّت خصوصی واگذار شده است. مخالفان خصوصی‌سازی عموماً به فسادزا بودن بخش خصوصی اشاره می‌کنند. در حالی که می‌توان یکی از دلایل فساد را عدم نظارت جدّی و تصمیمات اشتباهی دانست که موجب نابودی بخش خصوصی شد.

برای مثال در دولت دوازدهم نگاهی متفاوت به واگذاری بخش دولتی به خصوصی وجود داشت؛ نگاهی برای خلاص شدن بخش دولتی به هرشکل ممکن، بدون توجّه به اهلیّت و کمک به تولید داخلی. چنان‌که رئیس جمهور محترم دولت دوازدهم در مورد بزرگ‌ترین هلدینگ اقتصادی کشور یعنی شستا گفت: «باید صرفاً به شرکت‌های شستا نظارت کرد و آن‌ها را واگذار کرد. حتی اگر بخش خصوصی می‌تواند به درستی شرکت‌ها را به سوددهی برساند باید به آن‌ها مجانی واگذار کنیم. به آقای شریعتمداری گفته‌ام واگذاری شستا مهم است و شرط اصلی من در زمانی که ایشان تصدّی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی را برعهده گرفت، این بود که تا پایان دولت نباید شستا وجود داشته باشد.» به همین دلیل، فساد و رانت در بخش خصوصی شدّت دارد. برای نمونه می‌توان به نامهٔ نماینده و رئیس حاضر کمیسیون اصل ۹۰ مجلس به قوهٔ قضائیه اشاره کرد؛ نامه‌ای جهت رسیدگی به دور دوّم واگذاری شرکت هواپیمایی ایران ایرتور؛ شرکتی به ارزش ۱۰۰۰ میلیارد تومان که در جریان واگذاری به بخش خصوصی با قیمت خیلی کم‌تر از ارزش واقعی واگذار شد؛ یعنی تنها ۳٤ میلیارد تومان!

نمونهٔ دیگر واگذاری شرکت ۱۰ هزار میلیارد تومانی ماشین‌سازی تبریز است که تنها ارزش زمین آن ۵۰۰۰ میلیارد تومان و ارزش ماشین‌آلاتش نیز ۵۰۰۰ میلیارد بود که به قیمت ۷۰ میلیارد تومان واگذار شد.

واگذاری شرکت ۲۰۰۰ میلیاردی هفت‌تپه نیز که قرار بود قطب اقتصادی کشور باشد، به دلیل سوء تدبیر ورشکست شد و به قیمت ۱۰ میلیارد واگذار گردید. قیمتی که حتی ارزش ۲٤۰۰۰ هکتار زمین مرغوب هفت‌تپه هم نمی‌شود.

متأسفانه باید گفت هدف دولت از واگذاری شرکت‌ها به بخش خصوصی نه تنها ارتقای کارایی و انتفاع اقتصادی نیست بلکه به دلیل کسب درآمد و جبران کسری نقدینگی بودجه بوده که موجب مشکلات عدیده در بخش خصوصی شده است.

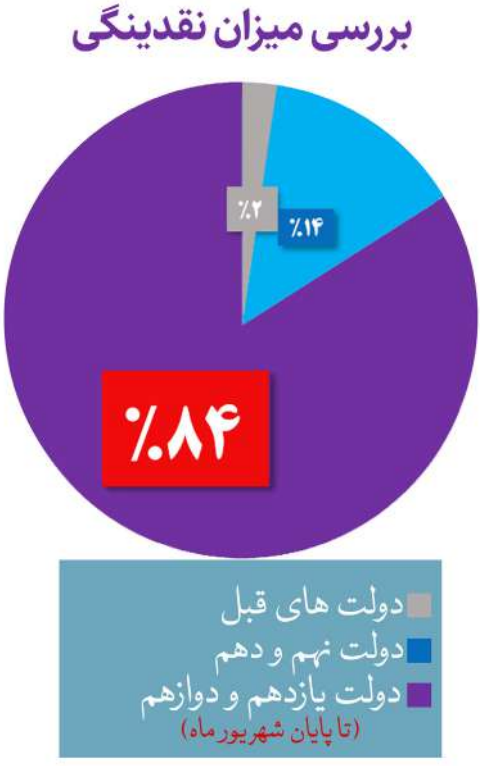

یادآوری کنیم که اگر دولت تصمیمات درستی در بخش اقتصادی می‌گرفت، نیازی به استقراض از بانک مرکزی و خلق

شدید نقدینگی در بازار نمی‌شد که در حال حاضر با هر چالش و اتّفاقی، این سیل عظیم نقدینگی بر سر مردم آوار شود. یکی دیگر از تفکّرات نئولیبرالیسم، ادغام بازار آزاد است. دولت آقای روحانی نگاهی ویژه به ادغام بازارهای آزاد خصوصاً دولت‌های غربی و آمریکایی داشته تا بتواند مشکلات اقتصادی را بدین وسیله حل کند. به همین جهت تمام تلاش دولت برای رسیدن به تفاهم با دولت‌های غربی صورت گرفت. این نگاه موجب کنار گذاشته شدن دیدگاه اقتصادی درون-محور و عدم استفاده از فرصت‌سازی تحریم‌ها برای رسیدن به خودکفایی و عدم استفاده از استعدادهای داخلی برای رفع وابستگی شد.

دیدگاه ادغام در بازار آزاد و عدم مداخلهٔ دولت در اقتصاد، همراه با نگاه خوش‌بینانهٔ دولت به خارج از کشور، نه تنها موجب رکود اقتصادی و از دست رفتن فرصت‌های داخلی شد، بلکه نگاه منفعلانهٔ دولت در سیاست خارجی در مقابل نگاه امپریالیستی غربی‌ها را نیز رقم زد و منجر شد که با درک صحیح این نگاه، بیش از پیش خواسته‌های امپریالیستی خود را طرح کنند. دولت آقای روحانی نیز عزمی جدّی برای مذاکره و تفاهم با طرف‌های غربی داشت و در جریان مذاکرات برجام توانست با آن‌ها به تفاهم برسد. در نتیجهٔ این مذاکرات، صنعت هسته‌ای با عقب‌نشینی جدّی مواجه شد؛ آن‌هم با این امید که تحریم‌ها رفع گردد. به این منظور صنعت هسته‌ای توان غنی سازی را از ۲۰٪ به ۳/۵ ٪ تقلیل داده، ۱۴۰۰۰ هزار سانتریفیوژ را از دور خارج کرده و در راکتور اراک بتون ریختند و مواد غنی‌شده را به خارج از کشور منتقل کردند. ولی در مقابل نه تنها بسیاری از تحریم‌ها به قوّت خود باقی ماند، بلکه این مذاکرات که بنا به قول وزیر محترم خارجه، بُرد-بُرد بود با خروج آمریکا از برجام، تحریم‌های جدیدتری علیه ایران به‌وجود آورد و طرف‌های اروپایی به دلیل مخالفت آمریکا راه‌های مبادلاتی ایران را قطع نموده و او را ملزم به برجام بدانند.

یکی از اهداف برجام ادغام در اقتصاد آزاد و جذب سرمایه بود، که نه تنها محقّق نشد؛ بلکه حجم سرمایه‌گذاری خارجی را در ایران به شدّت کم کرد.

دولت با وجود بی‌تعهّدی طرف مقابل، همچنان به تعهّد خود پایبند بود و اقدامی درخور در مقابل آن‌ها نکرد. تا این‌که در آذر سال ۱۳۹۹ با وجود مخالفت دولت، مجلس مصوّبه‌ای با عنوان «اقدام راهبردی برای لغو تحریم‌ها» تصویب و دولت را ملزم کرد بخشی از تعهّدهای برجامی را تا زمان بازگشت طرف‌های برجامی و اجرای تعهداتشان به برجام متوقّف کند. از جمله این مصوّبه می توان به موارد زیر اشاره نمود:

- دولت جمهوری اسلامی ایران موظّف است بلافاصله پس از تصویب این قانون، سالانه به میزان حداقل ۱۲۰ کیلوگرم اورانیوم با غنای ۲۰ درصد را تولید و در داخل کشور ذخیره کند و نیازمندی‌های صلح آمیز صنایع کشور به اورانیوم با غنای بالای ۲۰ درصد را به طور کامل و بدون تأخیر تأمین کند.
- دولت جمهوری اسلامی ایران موظّف است بر اساس بندهای ۳۶ و ۳۷ برجام، ظرف مدّت دو ماه از تصویب این قانون، دسترسی‌های نظارتی فراتر از پروتکل الحاقی را، بر اساس برجام را متوقّف کند.

این در حالی است که دولت آمریکا تا به حال نه تنها به تعهّدهای خود وفا نکرده، بلکه شروط متفاوتی برای ایران جهت بازگشت به برجام ذکر کرده است؛ شروطی جهت ضعیف‌سازی ایران و گرفتن حق امتیاز چانه‌زنی در عرصهٔ بین‌الملل برای حفظ اراضی، قدرت و دفاع از ملّت خود در مقابل تعدّی و حملهٔ بیگانگان.

به عنوان مثال به شروط وزیر خارجهٔ دولت آمریکا برای بازگشت به برجام اشاره می‌کنیم.

شروط دولت آمریکا برای باز گشت ایران به برجام

۱. ایران باید گزارش کاملی از ابعاد نظامی برنامهٔ هسته‌ای خود به آژانس انرژی بین‌المللی اتمی ارائه کند و چنین اقداماتی را به طور دائم و کامل کنار بگذارد.
۲. ایران باید غنی‌سازی اورانیوم را به طور کامل کنار بگذارد و به دنبال بازفروای پلوتونیوم نرود که شامل بستن راکت آب سنگین می‌شود.
۳. ایران باید به آژانس انرژی اتمی دسترسی کامل برای بازرسی از تمام سایت‌های کشور را بدهد.
٤. ایران باید برنامهٔ موشک‌های بالستیک خود را متوقّف کند و توسعه و آزمایش موشک‌های با قابلیّت حمل کلاهک هسته‌ای را نیز متوقّف کند.
۵. ایران باید تمام شهروندان آمریکایی و متّحدانش را که

در ایران زندانی یا مفقودالاثر هستند آزاد کند.

۶. ایران باید حمایت از گروه‌های حزب الله، جهاد اسلامی و حماس را متوقّف کند.

۷. ایران باید حاکمیت عراق را به رسمیّت بشناسد و اجازهٔ خلع سلاح شبه نظامیان شیعه را بدهد.

۸. ایران باید حمایت از حوثی‌های شیعه در یمن را متوقّف کند و به سمت مصالحهٔ سیاسی در یمن برود.

۹. ایران باید تمام نیروهای نظامی خود را از سوریه خارج کند.

البته دولت‌های غربی هم در دوره‌های مختلف، چنین درخواست‌هایی از ایران داشته اند؛ درخواست‌هایی که در جهت ادامهٔ تسلّط و ظلم بر ملّت‌های دنیا بوده است.

در این زمینه باید لیبی را به یاد آورد؛ لیبی با نگاه خوش‌بینانه تمام درخواست‌های کشورهای غربی را پذیرفت تا ملتش در آسودگی خاطر زندگی کند. به همین جهت ضمن انهدام صنعت هسته‌ای و انتقال تجهیزات به خارج، اجازهٔ دسترسی کامل و نامحدود به بازرسان سازمان آژانس انرژی اتمی داد. امّا این امتیازها برای دولت‌های غربی، راضی‌کننده نبود. لذا آن‌ها برای رسیدن به خواسته‌های خود بر خلاف عهدی که با لیبی داشتند، به آن‌جا حمله کرده و موجب آواره شدن ملت لیبی شدند.

در پایان باید ذکر کرد دیدگاه اقتصادی نئولیبرال ـ که در این یادداشت به آن پرداخته شد- به صراحت در کتاب آقای روحانی باعنوان «امنیّت ملّی و نظام اقتصادی ایران» مطرح شده است. این کتاب با همکاری گروهی از اقتصاددانان هم‌فکر نوشته شده است؛ کسانی که زمانی به عنوان مشاوران آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور پیشین ایران مشغول به کار بودند و اکنون به عنوان مشاوران اقتصادی آقای روحانی و یا عضو کابینهٔ وی مشغول فعالیت اند. اگرچه مؤلفان این کتاب مدعی‌اند که کتاب را براساس دیدگاه «نئوکینزی» نگاشته‌اند، امّا در واقع این کتاب ملقمه‌ای مبهم و دست‌چین شده از چشم‌اندازهای مختلف است که هدف اصلی آن حرکت دادن یا انتقال اقتصاد ایران از «سرمایه‌داری هدایت شده»، «دولت رفاه» و «اقتصاد مقاومتی» به «سرمایه‌داری ریاضتی» واقتصاد مبتنی بر فلسفهٔ «تنازع بقاء» و « دولت غیرمداخله‌گر و غیرپاسخگو» است.

این فلسفهٔ اقتصادی مبتنی بر خصوصی‌سازی منابع و دارایی‌های عمومی، حذف یا کاهش مقرّرات بازار و تجارت، کاهش برنامه‌های اجتماعی-رفاهی-توسعه‌ای مورد حمایت دولت، حداقل‌سازی میزان حمایت از صنایع داخلی و تشویق واردات کالای خارجی به بازارهای ملّی است. ◈

سرمایه گذاری خارجی جذب شده طی سال های ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۸ در ایران

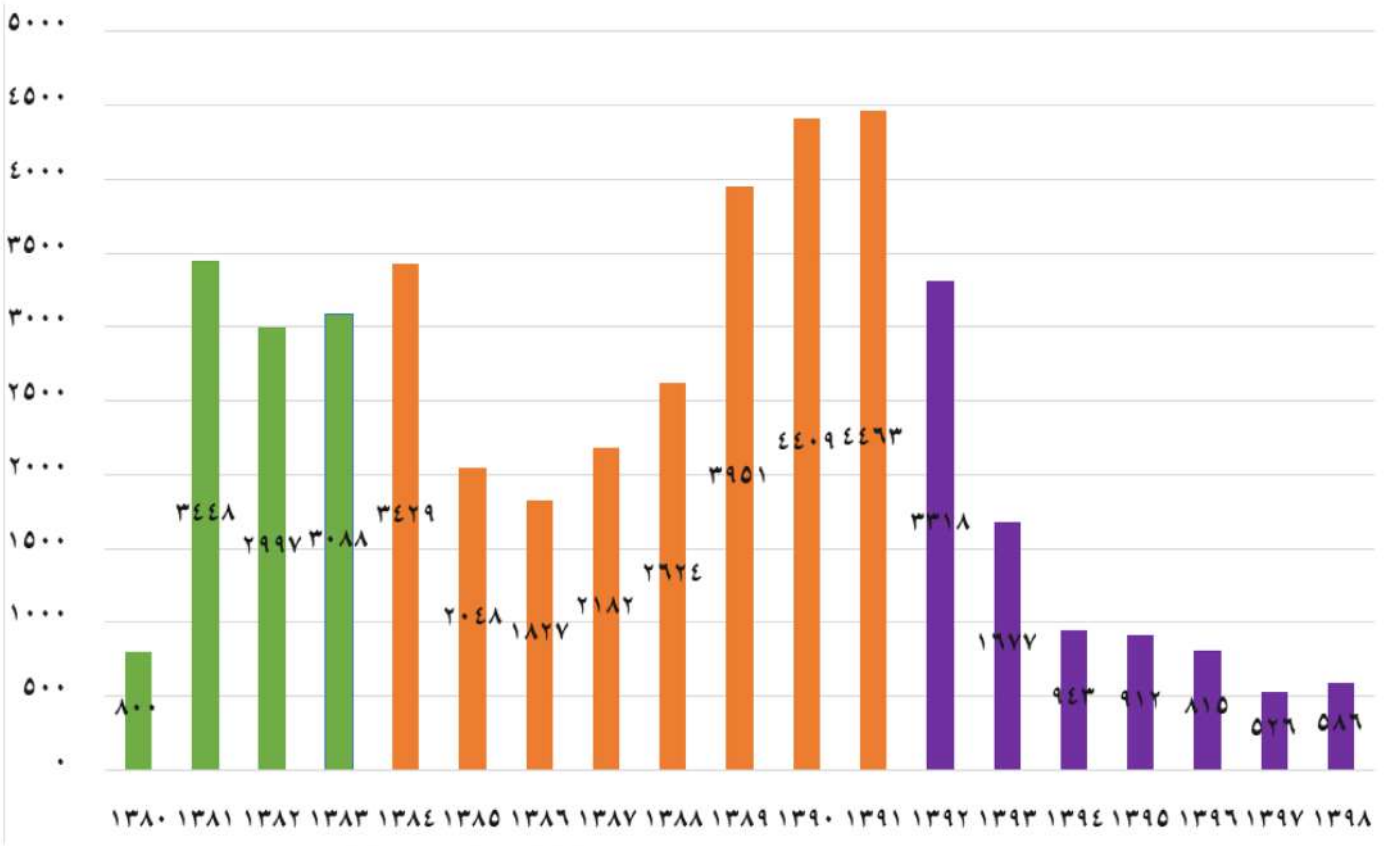

کتاب خانه

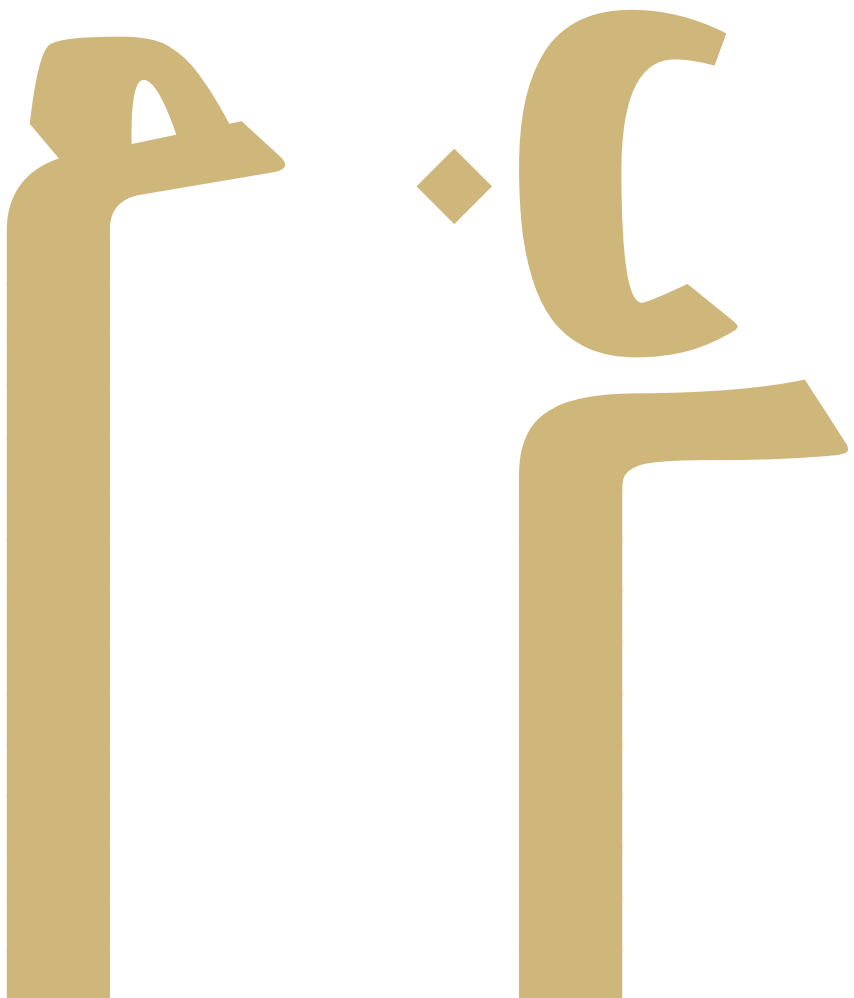

رضا فضائلی

هرحرکت بزرگ و مهم، لا جرم از یک تکان و جنبش کوچک شروع می شود که اگر بخواهیم به تنهایی به آن نگاه کنیم، حتی ارزش تصوّر کردن هم ندارد چه رسد به انجام دادنش!

اطراف ما پراست از فرصت های کوچک که می‌توانیم با کنار هم قرار دادن آنها یک موقعیّت عالی برای یک حرکت بزرگ بسازیم امّا تقریباً مشکل همهٔ ما عدم توجّه به همین فرصت های کوچک و سهل الوصول است!

کتاب بی زاد به خواننده نشان می‌دهد که چگونه می شود از کوچکترین ها به بزرگترین آرزوی انسانیّت رسید و در این راه هر فرصتی را که غنیمت دانستیم بهتر از آن را برایمان ایجاد می کند تا به مقصد برسیم...

نکته مهم این است که فرصت ها همیشه هستند کافیست تا به آنها توجّه کنیم و به سمتشان حرکت!

در هرجا، هرسن و هروقت بخواهیم

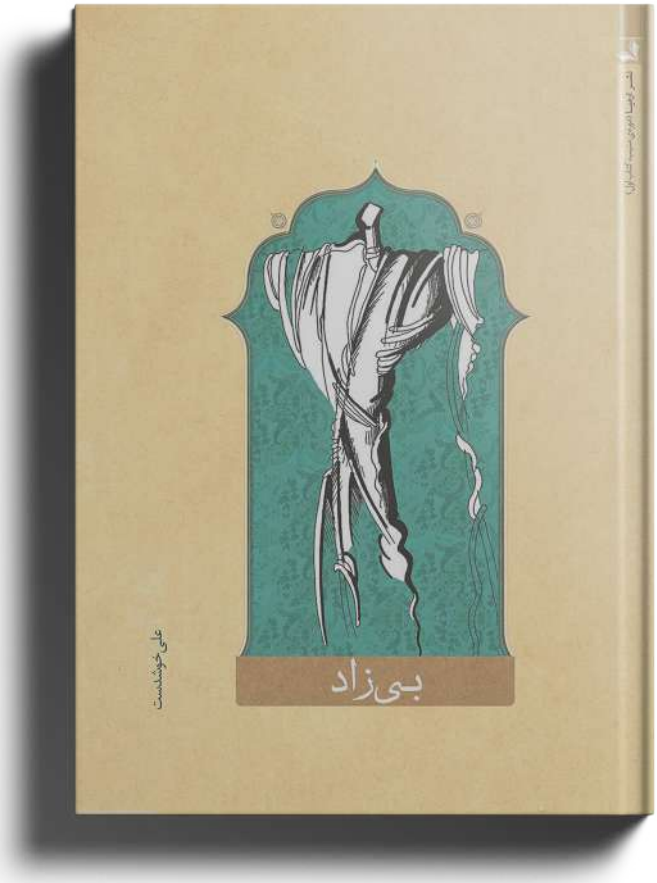

بعد نماز مغرب و عشا جلسه توجیه عملیات بود، که منم علی‌رغم نداشتن مسئولیت، فقط به دلیل داشتن جدیدترین اطلاعات، برای رفع بعضی ابهامات شناسایی توی جلسه شرکت‌کردم.

بعد صحبتای فرمانده عملیات سپاه و مسئول اطلاعات سقز، نوبت سؤال حاضرین رسید، بعضی از سؤالات رو که جوابش فقط من می‌دونستم، با اشاره فرمانده عملیات جواب می‌دادم، که بیشتروضعیت جغرافیایی جاده سوته بود و محل استقرار نیروهای ضد انقلاب و وضعیت روحی اونا، جلسه که تموم شد، نیروهای عمل کننده آماده حرکت شدن.

یه نفراز واحد تدارکات، به هرنفر، یه بسته جیره جنگی می‌داد که توی اون پاکت، نون خشک، مغز بادوم، کشمش، یه کمپوت گیلاس و یه کنسرو ماهی کیلکا بود، به تدارکات چی گفتم: درقوطیارو، چه جوری بازکنیم؟

گفت: توی بسته کیلکا، یه دربازکن کوچولوهس!

از شنیدن صدای اذون تعجب کردم، برادر ناصرکنارم بود،

گفتم: چه خبره! این موقع اذون می‌گن؟

گفت: این اذون عشاس!

پرسیدم: چرااین موقع؟

گفت: این‌جا روزی پنج بار اذون می‌گن!

بازتاب

ماهنامهٔ "محراب" برای ارتباط هرچه بیشتر با مخاطبین محترم و استفاده از نظرات، انتقادات و پیشنهادات آن‌ها آمادگی دارد؛ از طریق راه‌های ارتباطی، پاسخگوی تمامی مخاطبین فرهیختهٔ خود بوده و از طریق همین صفحه، یادداشت های آنان، اعمّ از تحلیل ها و یا نوشته های انتقادی نسبت به مطالب شمارهٔ قبل را به چاپ رساند.

از دغدغه‌مندان و علاقه‌مندان دعوت می‌شود، یادداشت های خود را از طریق آدرس های زیر برای ما ارسال نمایند.

*بدیهی است ویرایش و اصلاح یادداشت ها در اختیار مجلّه و البته با هماهنگی نویسندهٔ آن خواهد بود.

پست الکترونیک: Mehrab_mag@sadooqi.ir
اینستاگرام: mehrab_mag.ir
شماره تماس: ۰۵۱_۳۷۲۵۱۱۹۶
۰۹۱۵۰۶۷۳۵۰۰

ماهنامهٔ فرهنگی_سیاسی محراب

▪ نشانی: مشهد، خیابان آیت الله عبادی (رحمت الله علیه)، بین عبادی ۶ و ۸
مدرسه علمیه شهید محراب آیت الله صدوقی (رحمت الله علیه)

▪ کد پستی: ۹۱۹۶۶۳۳۶۵۹
▪ تلفن: ۳۷۲۵۱۱۹۶_۰۵۱
▪ ۰۹۱۵۰۶۷۳۵۰۰

وبگاه: www.sadooqi.ir
پست الکترونیک: Mehrab_mag@sadooqi.ir
اینستاگرام: mehrab_mag.ir